



سیری در معارف اسلام

جایگاه فہم در شریعت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تہران - مسجد حضرت امیر علیہ السلام - رمضان - ۱۳۹۵ھ ش



www.erfan.ir

جایگاه فهم در شریعت

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: علی معصومی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: حقیقت بندگی و عبودیت ۲۱
- منشا دانایی، وجود انسان ۲۳
- فرشتگان و پیامبران الهی بندگان خاص خداوند ۲۴
- الهام، یکی از راه‌های ارتباط خداوند با بندگان پاک ۲۵
- رعایت آداب پاکان، عامل فهم انسان ۲۷
- فهم حاصل تحصیل و پاکی ۲۸
- فهم بندگی ۲۹
- رضایت و غضب الهی نتیجه ایمان و کفر ۳۰
- جلسه دوم: نعمت، ارزش و آثار فهم ۳۱
- یکی از نعمت‌های خداوند به انسان، فهم عبودیت است ۳۳
- محسنین کسانی هستند که به تکالیف عبد بودنشان عمل کنند ۳۳
- پاداش محسنین ۳۳
- فهم عبد بودن انسان را از کفر دور می‌کند ۳۴
- احساس غنی بودن از خداوند، منجر به سرکشی نسبت به او می‌شود ۳۵
- خطرناک‌ترین کار، کار کسانی است که می‌گویند آزاد هستیم ۳۵
- از نتایج اعتقاد به بندگی پایبندی به لوازم آن است ۳۵
- غرب انسان را به سمت آزادی از بندگی سوق داده‌است ۳۶



- ۳۶ خلاصه علوم در پنج حقیقت جمع‌اند
- ۳۷ اهمیت صدق در عبودیت
- ۳۷ پروردگار عالم، راستگوترین است
- ۳۸ کسی که به مقام بندگی برسد، سراغ مال حرام نمی‌رود.
- ۳۸ تسلیم بودن عبد
- ۳۹ حلال‌خور مانند مجاهد در راه خداست
- ۳۹ شناخت عیوب خود مانع عیب‌جویی از دیگران می‌شود
- ۴۰ عاقبت افراد عیب‌جو
- ۴۰ آن دوست خوب است که مثل آئینه برای من باشد
- ۴۰ امید به روزی‌رسانی خداوند
- ۴۱ خداوند روزی را تا لحظه مرگ تعیین می‌کند
- ۴۱ امتحان خدا برای یک عابد
- ۴۳ پرهیز از شیطان و هوای نفس
- ۴۵ **جلسه سوم: فهم، مهم‌ترین نعمت الهی**
- ۴۷ چهل مساله‌ای درمقابل فهم است که دوزخیان دچار آن بوده‌اند
- ۴۷ هشداردهنده‌ها
- ۴۸ هشدار دادن عقل
- ۴۸ چهل دلیل اصلی رفتن به جهنم
- ۴۸ اهل فهم، اهل حقیقت است
- ۴۹ رابطه اخلاص در عمل و رسیدن به مقام حکمت
- ۵۰ حکایتی درمورد نتیجه دقت در تقوا
- ۵۱ چهل سال روزه به کمک پروردگار
- ۵۲ حقی برای سائل و محروم از اموال
- ۵۲ ثواب بسیار زیاد با سیر کردن یتیمان



فهرست مطالب

- عرب بیابانی با دلی آماده برای فهمیدن دین ۵۳
- نماز و زکات، عبادت و نیکی به والدین ۵۳
- عرب بیابانی فقیه در دین ۵۴
- توفیق فهم و اندیشه از مهمترین درخواست‌های ما از خداوند است ۵۴
- طلب عقل خالص بی شائبه ۵۵
- جلسه چهارم: ارکان تقوا** ۵۷
- فهم بازکننده درهای خیر بر روی انسان ۵۹
- جلسه پنجم: ویژگی‌های اهل فهم** ۶۷
- ویژگی‌های انسان فهمیده در بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۶۹
- معنای عقل و عاقل ۶۹
- مدارا ۷۰
- بهترین برخوردها در مقابل جهل ۷۰
- عاقبت رفتار جاهلانه ۷۱
- اصرار بر جهل سبب هلاکت ۷۲
- قدرت پروردگار ۷۲
- پرهیز از جهل، استحکام خانواده ۷۳
- ذلت ظالم و ناپایداری ظلم ۷۴
- پایداری عدالت ۷۵
- پذیرش حق ۷۶
- جلسه ششم: ویژگی دوم اهل فهم** ۷۷
- مراتب اعطای فهم ۷۹
- هدایت خاص خدا ۷۹



جایگاه فهم در شریعت

- ۸۱ ادب باطنی حر بن یزید
- ۸۲ بارش رحمت الهی مشروط به اراده انسان
- ۸۳ اهمیت هدایت انسان ها
- ۸۳ ارزش فکر کردن در روایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۸۵ اهمیت هدایت تفکر در کلام امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام
- ۸۵ نظر خاص خداوند بر شب
- ۸۶ دومین ویژگی از ویژگی های اهل فهم
- ۸۷ صبر و نرم خویی حضرت باقرالعلوم عَلَيْهِ السَّلَام
- ۸۹ **جلسه هفتم: ارزش گذشت**
- ۹۱ تفکر، پیشگیری کننده از خطرات
- ۹۲ طلب مغفرت حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَام
- ۹۲ دردهای دنیوی و اخروی، نتیجه گناه
- ۹۳ ارزش لحظه های تفکر
- ۹۴ تصمیم گیری با تفکر، مانع از گرفتاری
- ۹۵ اهمیت مشورت
- ۹۵ ارزشمند بودن تفکر نسبت به عبادت
- ۹۶ ارزش انسان فراتر از زندگی حیوانی
- ۹۶ بردباری، صفتی عاقلانه
- ۹۷ چشم پوشی در برابر جاهلان
- ۹۸ ویژگی های بهترین انسان ها در بیان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۹۸ توصیه به آشتی
- ۹۹ نیکی کردن و بخشیدن بی حد و مرز
- ۹۹ ارزش گذشت در تعاملات اجتماعی



- گذشت از دشمن ۱۰۱
- جلسه هشتم: اهمیت حیا در کنار فهم ۱۰۳**
- تشویق به فهم ۱۰۵
- اهمیت حیا در رشد معنوی انسان ۱۰۵
- مستجاب الدعوه شدن به واسطه حیا ۱۰۷
- عدم استجابت دعا نتیجه بی حیایی ۱۰۷
- بی ارزش تر از ابلیس ۱۰۸
- اهل فهم، دارنده دین و حیا ۱۰۹
- دارای فهم، دارای همه خوبی ها ۱۱۰
- نداشتن فهم رهبران دیگر ادیان ۱۱۰
- فهم علمای شیعه ۱۱۱
- تفکر، درمان لغزش ۱۱۲
- جلسه نهم: مراحل فهم ۱۱۵**
- زمینه های فهم در بیان امام صادق علیه السلام ۱۱۷
- مرحله فطری فهم ۱۱۷
- قسم آموزشی فهم ۱۱۸
- بازخواست خطاهای انسان ۱۱۸
- تلاش انبیا برای آموزش مسائل الهی ۱۱۹
- فراهم کردن اسباب فهم توسط پروردگار ۱۲۰
- اهمیت دانستن جایگاه عبد بودن توسط انسان ۱۲۰
- فواید شناخت جایگاه انسان ۱۲۱
- برخی اثرات کبر ۱۲۲
- معرفت وجودی حضرت خدیجه علیها السلام ۱۲۲



جایگاه فهم در شریعت

- ۱۲۴..... اهمیت ولایت امیرالمومنین علیه السلام
- ۱۲۵..... اعطای فهم از جانب پروردگار
- ۱۲۵..... روضه خوان حسین علیه السلام
- ۱۲۶..... احترام به عالم
- جلسه دهم: ویژگی‌های اخلاقی انسان‌های فهمیده..... ۱۲۹**
- ۱۳۱..... ایمان و عمل صالح، نتیجه اخلاق
- ۱۳۲..... اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله از زبان قرآن
- ۱۳۲..... اهمیت رعایت ارزش‌های اخلاقی
- ۱۳۲..... عبرت‌آموزی
- ۱۳۳..... هر چه کنی به خود کنی
- ۱۳۴..... اهمیت پاکدامنی
- ۱۳۴..... حکمت واجبات و محرمات
- ۱۳۵..... چالش‌های گناه
- ۱۳۶..... دوراندیشی
- ۱۳۷..... نرمی و مدارا
- ۱۳۷..... گذشت و فروتنی
- ۱۳۸..... فروتنی شیخ انصاری رحمته الله نسبت به والدین
- ۱۳۸..... فروتنی اهل فهم
- ۱۳۹..... فروتنی، مرکب عقل
- ۱۳۹..... رشد انسان در اثر فروتنی
- ۱۴۰..... نتیجه تکبر
- ۱۴۰..... نمونه دیگری از تواضع علمای شیعه
- ۱۴۱..... روضه حضرت رقیه علیها السلام



جلسه یازدهم: تواضع و فروتنی ۱۴۳

انواع تواضع ۱۴۵

تکبر ابلیس ۱۴۵

خمس از اوامر الهی ۱۴۶

نتیجه تکبر در خمس ۱۴۷

معنی تکبر و تواضع در برابر خدا ۱۴۸

کبر باطنی ۱۴۸

حفظ دین توسط خداوند ۱۴۹

به سجده افتادن انسان‌های فهمیده ۱۵۰

هدیه مسلمان شدن ۱۵۱

جایگاه شخص عاصی به اوامر الهی ۱۵۳

خداوند متکبرین را دوست ندارد ۱۵۳

سرافرازی، نتیجه فروتنی ۱۵۴

جلسه دوازدهم: شعور و آثارش ۱۵۷

شعور، بافت باطنی جهان ۱۵۹

شعور و فهم کل جهان ۱۶۰

تنگ نظری مرد ثروتمند ۱۶۱

تفاوت انسان عالم با انسان فهمیده ۱۶۲

نتیجه رفتار گناه آلود بشر ۱۶۳

خصلت‌های صاحبان فهم ۱۶۴

تواضع در قرآن ۱۶۵

جلب محبت مردم ۱۶۶

جلب محبت با دینداری ۱۶۶



- ۱۶۷..... جلب محبت با تواضع
- ۱۶۸..... جلب محبت با بخشش
- ۱۶۹..... **جلسه سیزدهم: حسن خلق**
- ۱۷۱..... فهم و عشق دو قدم از مسیر هدایت
- ۱۷۱..... عمل، قدم آخر در مسیر هدایت
- ۱۷۲..... حسن خلق
- ۱۷۲..... حسن خلق، نیکوترین خوبی‌ها
- ۱۷۳..... اهمیت فرصت شناسی
- ۱۷۴..... حضور خدا در همه اعمال
- ۱۷۵..... زیارت امام هشتم علیه السلام
- ۱۷۶..... برتری حسن خلق
- ۱۷۶..... زحمات علمای شیعه برای معرفی اخلاق نیکو
- ۱۷۷..... حسن خلق، نجات دهنده از آتش جهنم
- ۱۷۸..... نتیجه رفتار نیکو در قیامت
- ۱۷۹..... علاقه پیغمبر صلی الله علیه و آله به امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۱۸۰..... گذشت
- ۱۸۳..... **جلسه چهاردهم: نعمت فهم**
- ۱۸۵..... کفران نعمت فهم
- ۱۸۵..... تهمت مردم مکه به پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حفظ منافع خودشان
- ۱۸۷..... تهمت نادانی برای بهره‌مندی از لذت‌های نامشروع
- ۱۸۸..... ایجاد تغییر با تلاش پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۱۸۹..... نفهمی حداکثری
- ۱۸۹..... انحرافات بزرگ بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله



فهرست مطالب

- ۱۸۹..... پول حلال و مسلمان قابل اعتماد
- ۱۹۰..... دلسوزی پیغمبر ﷺ با وجود ناملايمات
- ۱۹۱..... شکر نعمت فهم دين
- ۱۹۱..... پاداش مومنان به اندازه فهمشان
- ۱۹۳..... فهم در دوران ظهور
- ۱۹۴..... روضه حضرت علي اكبر ؑ
- جلسه پانزدهم: فهم و روی برگرداندن از آن**..... ۱۹۷
- ۱۹۹..... فهم متناسب با حقيقت انسانی
- ۱۹۹..... دعای کميل
- ۲۰۰..... استمرار بر لذات مالی
- ۲۰۰..... نتیجه پیروی از لذات مادی
- ۲۰۱..... سرانجام دنیاطلبان
- ۲۰۲..... خطاب خداوند در روز قیامت
- ۲۰۳..... هشداردهنده برای قیامت
- ۲۰۳..... عذر نداشتن انسان های گنهکار در قیامت
- ۲۰۴..... عذاب های گنهکاران
- ۲۰۵..... نجات مومن در اثر فهم
- ۲۰۶..... چگونگی فهم
- ۲۰۶..... ویژگی های مومن در بیان امیرالمومنین ؑ
- جلسه شانزدهم: فهم امیرالمومنین ؑ**..... ۲۰۹
- ۲۱۱..... اوج فهم و اندیشه در وجود امیرالمومنین ؑ
- ۲۱۱..... وصف خداوند از زبان امیرالمومنین ؑ
- ۲۱۲..... روح ملکوتی امیرالمومنین ؑ



جایگاه فهم در شریعت

- ۲۱۴..... علم و اندیشه بی‌نهایت امیرالمومنین علیه السلام
- ۲۱۵..... نعمت دنیا و آخرت مومن، ولایت علی علیه السلام
- ۲۱۶..... همراهی محبت و اطاعت
- ۲۱۶..... محبت و اقتدا به علی علیه السلام
- ۲۱۷..... شیوه عملی امیرالمومنین علیه السلام در اداره جامعه
- ۲۱۷..... ویژگی‌های متقین در بیان امیرالمومنین علیه السلام
- ۲۱۹..... رفتار متواضعانه والیان امیرالمومنین علیه السلام
- ۲۲۰..... دوری از نامحرم
- ۲۲۰..... امیرالمومنین علیه السلام اندیشه محض
- ۲۲۱..... **جلسه هفدهم: فضائل امیرالمومنین علیه السلام**
- ۲۲۳..... مقام مخلصین
- ۲۲۴..... بهترین مصداق مخلصین
- ۲۲۴..... میزان ایمان علی علیه السلام
- ۲۲۵..... اوج ایمان علی علیه السلام
- ۲۲۶..... آگاهی حضرت علی علیه السلام
- ۲۲۶..... نجات حله از حمله مغول
- ۲۲۷..... آگاهی حضرت علی علیه السلام از آینده عراق
- ۲۲۷..... غیر قابل قیاس بودن علی علیه السلام
- ۲۲۸..... مخالفت با تعرض به حق دیگران
- ۲۲۹..... مهربانی علی علیه السلام در کنار خانواده
- ۲۲۹..... توجه علی علیه السلام به حیوانات
- ۲۳۰..... رفتار امیرالمومنین علیه السلام با مردم
- ۲۳۲..... خسران محرومیت از علی علیه السلام



فهرست مطالب

- ۲۳۲..... نکاتی راجع به شب‌های قدر.....
- ۲۳۳..... **جلسه هجدهم: میزان تجلی الهی در عالم**.....
- ۲۳۶..... تجلی الهی بر موسی علیه السلام.....
- ۲۳۸..... اراده خداوند و خلیفه‌اللهی انسان.....
- ۲۳۸..... ظرف وجودی انبیا.....
- ۲۳۹..... ظرف وجودی پیامبر خاتم صلوات الله علیه.....
- ۲۴۰..... بی‌معنایی تعطیلی شریعت در نظام الهی.....
- ۲۴۰..... ارائه وجودی پیغمبر صلوات الله علیه به حضرت علی علیه السلام.....
- ۲۴۱..... ادامه شریعت اسلام توسط وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام.....
- ۲۴۱..... عدالت امیرالمومنین علیه السلام در اداره حکومت اسلامی.....
- ۲۴۲..... پیروی شیعه.....
- ۲۴۳..... خصوصیات شیعه.....
- ۲۴۵..... **جلسه نوزدهم: ارزش پیمان و جایگاه فهم از نگاه امیرالمومنین علیه السلام**.....
- ۲۴۷..... حقیقت انسان در نگاه امیرالمومنین علیه السلام.....
- ۲۴۸..... توجه قلبی صاحبان خرد به حقایق عالم.....
- ۲۴۸..... وفای به عهد.....
- ۲۴۹..... پیمان‌های زندگی مشترک در سایر ادیان.....
- ۲۵۰..... عدم وفا به عهد نشان از بی‌خردی.....
- ۲۵۱..... ارزش پیمان.....
- ۲۵۱..... منفورترین کارها نزد خداوند.....
- ۲۵۲..... تعهدهای انتخاباتی.....
- ۲۵۲..... جایگاه انسان بی‌خرد در بیان امیرالمومنین علیه السلام.....
- ۲۵۳..... معنای فقه.....



- ۲۵۳..... قلب انسان، جایگاه فهم
- ۲۵۴..... برابری جایگاه انسان بدون فهم و انعام
- ۲۵۴..... نشان آدمیت
- ۲۵۶..... پایبندی انسان به دین
- ۲۵۶..... نمونه‌ای از جوانمردی امیرالمومنین علیه السلام
- ۲۵۷..... بیانی راجع به شب‌های قدر
- جلسه بیستم: ارزش تفکر و فهم از نگاه امیرالمومنین علیه السلام**..... ۲۵۹
- ۲۶۱..... حقایق بیان شده از لسان قرآن و انبیا
- ۲۶۲..... تکالیف حق شناسانه
- ۲۶۲..... عمل کردن به عهد حتی با مشرکین
- ۲۶۳..... حرمت شرب خمر
- ۲۶۴..... سلب فهم و اراده از خاصیت‌های فهم
- ۲۶۴..... تاثیر فهم در محیط‌های مختلف
- ۲۶۵..... دریافت و پذیرش حق در راه فهم
- ۲۶۵..... ارزش فهمیدن یک حق
- ۲۶۶..... فهم و حرکت به سمت نیکی‌ها
- ۲۶۸..... علت آفرینش انسان
- ۲۶۸..... معنای تقوا
- جلسه بیست و یکم: ارتباط انسان فهمیم با خدا و اولیا خدا**..... ۲۷۱
- ۲۷۳..... دست یافتن به زندگی سالم
- ۲۷۳..... مراتب فهم در انسان
- ۲۷۴..... ناموجود بودن شر در افعال الهی
- ۲۷۵..... نتیجه همراهی با خدا و اولیای الهی



فهرست مطالب

- گشایش در اطاعت از فرامین الهی ۲۷۶
- عمل نیک ۲۷۸
- ارتباط انسان فهیم با خدا ۲۷۸
- میثم خرمافروش ۲۷۹
- تمام خیرها از جانب خداوند ۲۸۰
- اهمیت ارتباط با صاحبان فهم ۲۸۱
- مقام والای سیدالشهدا علیه السلام ۲۸۲
- جلسه بیست و دوم: فهم دین** ۲۸۵
- نعمت‌های خداوند ۲۸۷
- تاثیر حرکت در دریافت رزق و روزی ۲۸۸
- نتیجه زیاده‌خواهی ۲۸۹
- دریغ نکردن نعمت از بندگان ۲۹۰
- باب نعمت معنوی ۲۹۱
- نعمت تفکر ۲۹۲
- بکارگیری درست نعمت فهم ۲۹۳
- تمسک به قرآن و عترت ۲۹۴
- بکار بردن فهم در راستای دین‌پژوهی ۲۹۵
- فضیلت انسان فهیم به دین ۲۹۵
- روضه امام حسن مجتبی علیه السلام و اباعبدالله علیه السلام ۲۹۶
- جلسه بیست و سوم: رحمت خاص خداوند برای انسان‌های فهیم** ۲۹۹
- رحمت خاص ۳۰۱
- دعای انبیا و اولیا برای اهل فهم ۳۰۱
- ارزش انسان به اندازه فهم ۳۰۲

- ۳۰۳..... رحمت الهی پشتوانه فهم
- ۳۰۳..... احترام به انسان‌های فهیم
- ۳۰۴..... قدرشناسی از انسان‌های دارای فهم
- ۳۰۵..... پول حلال
- ۳۰۵..... نیازهای حیوانی
- ۳۰۶..... اهمیت کار انسانی
- ۳۰۶..... دارایی انسانیت
- ۳۰۷..... بی‌اهمیت شدن حقیقت انسانی
- ۳۰۷..... پرستاری فداکارانه از همسرش
- ۳۰۹..... داستان وفای مرد به زن نابینا
- ۳۱۰..... احسان ابی عبدالله علیه السلام به سائل
- ۳۱۱..... روضه اباعبدالله علیه السلام

جلسه بیست و چهارم: اهمیت سرمشق‌گیری از انسان‌های فهیم و رابطه

- ۳۱۳..... **تقوا و فهم**
- ۳۱۵..... اهل بیت علیهم السلام الگوی انسان‌های فهیم
- ۳۱۵..... نمایندگان اهل بیت علیهم السلام
- ۳۱۶..... تاکید روایات در تقلید از مجتهدین و اهل فهم
- ۳۱۷..... داستان نخود فروش فهیم
- ۳۱۹..... تلاش دشمنان در مانع شدن برای بالا رفتن فهم مردم
- ۳۲۰..... خسارت‌های نبود فهم
- ۳۲۰..... اهمیت تقوا در انسان‌ها و ارتباط آن با فهم در کلام حضرت امیر علیه السلام
- ۳۲۱..... اهل تقوا، اهل فهم
- ۳۲۲..... فهم، عامل هدایت یهودی



جلسه بیست و پنجم: ویژگی‌های انسان فهیم در بیان رسول خدا ﷺ. ۳۲۵

- عقل و فهم..... ۳۲۷
- اول: حلم و بردباری انسان فهیم ۳۲۷
- مواضع حلم و بردباری ۳۲۸
- دوم: گذشت انسان فهیم ۳۲۸
- مورد غیبت ۳۲۹
- سوم: تواضع نسبت به فرودستان ۳۳۰
- نمونه‌ای از تواضع بزرگان تشیع ۳۳۱
- جریان تواضع در زندگی ۳۳۱
- تواضع آیت الله تربتی نسبت وجود حضرت رضا علیه السلام ۳۳۳
- چهار: سبقت گرفتن در کار خیر ۳۳۳
- پنج: فکر کردن قبل از سخن گفتن ۳۳۴
- شش و هفت: پناه بردن به خدا از گناه و حفظ دست و زبان ۳۳۴
- هشت: غنیمت شمردن کار خیر ۳۳۴
- نه: حیای انسان فهیم ۳۳۴
- ده: قناعت ۳۳۵
- وداع با ماه مبارک رمضان ۳۳۵
- هدیه به آستان سیدالشهدا علیه السلام ۳۳۵

جلسہ اول

حقیقت بندی و عبودیت

یکی از نعمت‌های پر ارزش و مفید پروردگار مهربان عالم که هم فایده دنیایی دارد و هم فایده آخرتی، فهم حقیقت بندگی و عبودیت و عبادات است. بخشی از این فهم با تحصیل امکان دارد و بخش مهم از این فهم از طریق معنویت و پاکی باطن به دست می‌آید.

رسول خدا ﷺ بین مردم نشسته بودند، دیوارهای مسجد هنوز بالا نرفته بود و بیرون کاملاً پیدا بود، جوانی از کنار مسجد عبور کرد، پیغمبر اسلام رو کردند به همه مردم فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» «این مردی است که خداوند دل او را به نور ایمان روشن کرده. این مرد از مکه با پیغمبر ﷺ آشنا شد، تعلیمات پیغمبر ﷺ را در مسجد الحرام از حضرت شنید، در مدینه هم مرتب در نماز جماعت و جلسات پیغمبر ﷺ شرکت می‌کرد. یعنی محصل خوبی بود، یک دانش‌آموز با ارزشی بود برای فهم حقایق دین، هنوز پیغمبر با اینکه این جوان این سیر را طی کرده بود فرمودند: «نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» خداوند، البته بعد طی این مسیر دل او را به نور ایمان منور کرد..

منشا دانایی، وجود انسان

وجود مبارک حضرت مسیح برای اصحابش، "حواریون" که قرآن به همین عبارت از آنها یاد کرده، آنهایی که مرتب همراهش بودند سخنرانی‌های بسیار مهمی داشتند، البته

۱. المحجّة البيضاء ج ۷ ص ۳۵۱.



سخنرانی‌ها طولانی نبوده مختصر بوده شاید هر سخنرانیشان دو سه دقیقه بیشتر نبود، ولی در همین دو سه دقیقه مطالب بسیار مهمی را برای آنها بیان کرده است. یکی از سخنرانی‌هایشان برای حواریون، این بود: «لا تقولوا العلم في السماء، من يصعد فيأتي به»^۱ ننشینید دور همدیگر نظر دهید؛ که فهم و یافتن و دانایی در عوالم بالاست، هر کسی قدرت پیدا کند که سفر در آسمانها برود، آن فهم و دانایی را مانند یک گوهر در آسمانها می‌یابد و با خودش برمی‌دارد می‌آورد، این را نگویید. «و لا في تخوم الأرض من ينزل فيأتي به» و با همدیگر این صحبت را نکنید که فهم و دانایی در اعماق کره زمین است، اگر کسی بتواند به اعماق زمین سفر کند، این فهم را آنجا پیدا می‌کند و به خودش انتقال می‌دهد، اینطور نیست. فهم پشت دریاها، جهان نیست که اگر کسی بتواند از تمام دریاها رد شود، پشت دریاها و بعد از دریاها، آن را پیدا می‌کند، و به خودش انتقال می‌دهد. آدرس فهم و دانایی را من به شما می‌دهم که کجاست! نه در آسمانهاست نه در اعماق زمین است و نه بعد از دریاهاست، فهم پیش خودتان است؛ مایه‌اش، دانایی در معدن وجود خودتان است، اما چگونه باید به دست آورد؟ این مهم است؛ «تأدبوا بين يدي الله بأداب الروحانيين» به آداب «يظهر من قلوبكم»^۲ بیابید همیشه خدا را توجه داشته باشید و در پیشگاه مقدس او مودب به آداب پاکان این عالم شوید مودب به آداب آنهايي که به هیچ برنامه منفی آلوده نبودند مثل فرشتگان.

فرشتگان و پیامبران الهی بندگان خاص خداوند

فرشتگان، دنیای ادب هستند. ادب فرشتگان را خدا در قرآن در آیاتی بیان کرده که محصول آن آیات این است ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۳ فرشته‌ای از

۱. منهج البراهه ج ۱۹ ص ۳۲۶.

۲. قال عيسى روح الله و كلمته ﷺ: «لا تقولوا العلم في السماء من يصعد فيأتي به، و لا في تخوم الأرض من ينزل فيأتي به، العلم مجهول في قلوبكم تأدبوا بين يدي الله بأداب الروحانيين، و تخلقوا بأخلاق الصديقين، يظهر من قلوبكم حتى يعطیکم و يغمركم...».

۳. تحریریم: ۶



فرمان من سرپیچی ندارد، و هر دستوری که به او می‌دهیم، بی‌درنگ عمل می‌کند، این بالاترین ادب فرشتگان است. «و یفعلون» یفعلون فعل مضارع است و در اینجا معنایش این است که؛ اینها دائم به انتظار عمل به فرمان من هستند، این ادب فرشتگان است. اگر شما مودب به آداب پاکان عالم شوید، آن فهم برای شما ظهور و طلوع می‌کند. از جمله پاکان عالم انبیا الهی هستند پیغمبران خدا هستند آنها هم عبد واقعی بودند و مودب به ادب بندگی بودند و بالاخره تکرار عمل آدم را خسته می‌کند، تکرار خوردن یک غذا اشتها را کور می‌کند، مکرر یک لباس پوشیدن آدم را خسته می‌کند. خداوند متعال احتمالاً بنا به بعضی از روایات نوح را چهل سالگی مبعوث به رسالت کرد که مردم را هدایت کند و مردم را از گمراهی نجات دهد، ایشان طبق آیات قرآن مجید نهصد و پنجاه سال مسأله هدایت کردن مردم را تکرار می‌کرد! در سوره نوح است ﴿دَعَوْنَهُمْ جَهَارًا﴾^۱ خدایا تمام روز و تمام شب الا آن مقداری که باید به خانه می‌رفتم و غذا می‌خوردم و استراحت می‌کردم، بندگان تو را به تو دعوت کردم! در پنهان و آشکار هم بندگان تو را دعوت کردم. نهصد و پنجاه سال ملول و خسته نشد، در هدایت کردنش محبتش را هزینه می‌کرد، عاطفه‌اش را هزینه می‌کرد و با مردم با زبان خوش حرف می‌زد، به مردم نگاه محبت‌آمیز داشت، عصبانی نشد و در این نهصد و پنجاه سال خشمگین نشد اوقاتش تلخ نشد و درخواست بازنشستگی نیز، از پروردگار مهربان عالم نکرد.

الهام، یکی از راه‌های ارتباط خداوند با بندگان پاک

عیسی بن مریم فرمود شما به آداب این پاکان مودب شوید که کل ادبشان خلاصه در اطاعت امر و پرهیز از گناه است. «یظهر لکم» آن فهم برای شما ظهور می‌کند علم فقط همین‌هایی نیست که در کتاب است، یک علم‌هایی هم هست که به فرموده قرآن مجید الهامی است.

هیچ پیامبری در مصر نبود، که مادر موسی نزد آن پیامبر یا راهنما برود و بگوید تکلیف من با این بچه شیرخواره چیست؟ چه کارش کنم؟ نگهش دارم ماموران فرعون بیایند سرش را ببرند؟ این مادر حکم را نمی‌داند و متحیر است؛ نگهش دارم که بیایند و بفهمند و از دست من بگیرند و ببرند بکشندش! یا نه؟ دائم در اضطراب و ناراحتی و غصه و رنج شیرش بدهم و به بدن بچه لطمه بزنم زیرا شیر دادن در حالت اضطراب برای اطفال بسیار مضر است! تکلیف چیست؟ اینجا جای تحصیل نبود چون حکم را باید از یک پیغمبر یا یک عالم دین تحصیل می‌کرد؛ ولی پاکی و عفت و عصمت و تقوا و عمل او، اخلاق او همانی که حضرت مسیح فرمود: "تادبوا بأدب روحانیین" سبب شد بفهمد چه کار باید بکند. چگونه فهمید؟ الهام الهی: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۱ من خدا فهماندم که در حق این بچه چه کار کند! اگر دلت می‌خواهد نگهش دار و با آرامش شیرش بده من حفظش می‌کنم و نمی‌گذارم مامورین فرعون بچه‌ات را سر ببرند، دلت نمی‌خواهد نگهش داری سخت است دائما باید پنهانش کنی، باید مواظب باشی که کسی نفهمد در خانه تو بچه شیرخواره است و اگر این برایت زحمت دارد، مساله دوم را انتخاب کن: «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» بچه‌ات را بینداز در دریا و برگرد. «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ» من این بچه در دریا افتاده را به تو برمی‌گردانم، غرق نمی‌شود، خفه نمی‌شود، موج او را نمی‌برد، دریا او را نمی‌برد پایین، باد او را نمی‌برد وسط دریا، من این بچه‌ات را بخودت برمی‌گردانم «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» و او را سومین پیغمبر اولوالعزم خودم قرار می‌دهم! فهمید چه کار کند و همان کار را کرد و خداوند هم بچه‌اش را حفظ کرد و خداوند، در باطن دشمن شماره یک بچه‌اش، محبت موسی را انداخت و تا چشمش به این بچه‌ای که از آب گرفته شده افتاد، خودش و همسرش، عاشق بچه شدند و تا بیست سال هم نوکریش را کردند! و بزرگش کردند و خدا او را به صورت سومین پیامبر اولوالعزم به مادرش برگرداند. معلوم می‌شود تا وقتی مبعوث به رسالت شد مادرش زنده بوده.



رعایت آداب پاکان، عامل فهم انسان

دو راه برای به دست آوردن این نعمت عظیم فهم وجود دارد که مکمل یکدیگر هستند؛ بخشی از این فهم را می‌توان از راه "تحصیل" به دست آورد و بخش مهمش را که فهم حقیقی است، از راه مودب شدن به آداب، خصلت‌ها و به حالات پاکان عالم!

یکی از علمای بزرگ زنجان یک سال قصد کرد محرم و صفر را تهران منبر برود، خودش نقل کرده من هم نقل خودش را از یکی از علمای گذشته تهران که دیده بودم شنیدم؛ ایشان می‌گوید: مسیر را می‌آمدم به طرف تهران، کنار دهی رسیدم، بعد از ظهر بود، یک کشاورزی بیلش روی کولش بود و داشت به خانه برمی‌گشت و از سر زمین برود خانه تا چشمش به من روحانی افتاد گفت اهل کجایی؟ گفتم زنجان، کجا می‌روی؟ تهران. نزدیک محرم و صفر است تهران چه کار داری؟ می‌روم دو ماهه را آنجا منبر بروم گفت برای چه کسی می‌خواهی منبر بروی؟ گفتم برای حضرت ابی عبدالله الحسین سیدالشهدا علیه السلام. این بیل به کول کشاورز بی‌سواد به من گفت داری می‌روی دو ماه شصت شبانه روز برای حضرت حسین بن علی علیه السلام منبر بروی حسین علیه السلام را می‌شناسی؟ که برایش منبر بروی. چون اگر تو حسین علیه السلام را شناسی منبر رفتند کار بیهوده‌ای است درباره چیزی می‌خواهی صحبت کنی که جهل نسبت بهش داری و این حق تو نیست. گفتم در حدی می‌شناسمش، گفت او هم تو را می‌شناسد؟ یعنی تو را باور دارد؟ قبولت دارد؟ گفتم من از دل ابی عبدالله علیه السلام خبر ندارم که او مرا می‌شناسد! یعنی شناخت به اینکه من یک انسان دلسوز برای دین و برای امامت هستم این شناخت را نمی‌دانم! گفت اگر می‌شناسیش او هم باید تو را بشناسد پس هم تو آشنایی هم او آشناست و "آشنا داند صدای آشنا". اگر او را می‌شناسی سلام بده از همین جا! اگر جوابت را داد آزادی بروی! جوابت را نداد با این بیل یک دانه می‌زنم توی سر و گردن و کمرت که نگویی می‌شناسم! و دروغ گفته باشی. چون دروغگو را باید از دروغش برگرداند، دروغ یک گناه بزرگی است، دو نفر به هم دروغ بگویند، گناه بزرگی است؛ زن و شوهر به هم دروغ بگویند دروغ بزرگی است، دولت و ملت به هم دروغ

جایگاه فهم در شریعت

بگویند گناه بزرگی است، روحانی به مردم دروغ بگوید گناه بزرگی است، مردم به روحانی خودشان دروغ بگویند گناه بزرگی است، همه به هم دروغ بگویند، گناه بزرگی است، انسان به خدا دروغ بگوید خیلی گناه بزرگتری است. به خدا آدم دروغ ببندد بسیار دروغش خطرناک‌تر است، که بگوید: نه خداوند، پیغمبر نفرستاده، پیغمبرها دروغ هستند این دروغ بستن به خداست. یا قرآن نازل شده پیغمبر خدا نیست یا ماه رمضان دروغ است، این خیلی گناه سنگینی است. باید به دروغگو حالی کرد گناهت سنگین است.

به من گفت سلام بده، جواب آمد، هم من باید بشنوم و هم خودت و الا معلوم می‌شود دروغگویی دروغگو را باید از دروغگویی برش گرداند! و من با بیل تو را برمی‌گردانم. در باطنم گفتم یا بن رسول الله ﷺ من که از دست این، راه نجاتی ندارم از من هم قوی‌تر است حالا من قولی به او دادم و گفتم من ابی عبدالله ﷺ را می‌شناسم، یک لطفی در حق من کنید، بالاخره من عمری است نوکری کردم، حالا اگر کامل نمی‌شناسمت ولی به اندازه خودم که می‌شناسمت! سلام داد «صلی الله علیک یا ابا عبدالله، صلی الله علیک و رحمة الله و برکاته» هم کشاورز صدای جواب سلام را شنید و هم خود این آقا. «اشهد انک تسمع کلامی و ترد سلامی»، سلام مستحب است حتی به انبیا و ائمه ﷺ اگر انسان، از کنار یک پیامبر رد شود و سلام نکند و رد شود گناهی نکرده، ولی اگر سلام کند به ملائکه به انبیا و به ائمه پاسخ سلام واجب شرعی است! لذا در روایاتمان آمده؛ شما به ابی عبدالله ﷺ هر یک باری که سلام بدهید جوابتان را می‌دهند. چون امام که ترک واجب نمی‌کند امام غرق در عمل به واجب الهی است غرق در عمل به واجب است.

فهم حاصل تحصیل و پاکی

این فهم از نعمت‌های بی‌نظیر پروردگار به بندگانش است، بخشی از این فهم از راه تحصیل به دست می‌آید، بخشی هم از راه پاکی! ما معنی قرآن را آموختیم و احتمالا

تفسیر برخی آیاتش را هم را بدانیم، اما در سوره واقعه می‌فرماید ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱ پاکان فقط به حقایق قرآن مجید می‌رسند، اما آدم ناپاک نه فهم قرآن، نه فهم خدا و نه فهم برنامه‌های الهی را ندارد! لذا امام ششم نشسته بودند ابوحنیفه وارد شد، فرمودند شنیدم قرآن تفسیر می‌کنی؟ گفت بله. امام فرمود معنی این آیه چیست؟ ﴿مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۲ یک بخش از بیت مقام ابراهیم است هر کس وارد این مقام شود کاملاً در امان است. گفت خودتان که دارید می‌گویید هر کسی وارد شود کاملاً در امان است قرآن هم بیشتر از این نمی‌گوید، امام صادق علیه السلام فرمودند چند وقت پیش عبدالله ابن زبیر و یارانش در جنگ با عبد الملک مروان در مسجد الحرام سنگر گرفتند و در همین هول و حوش مقام ابراهیم، حجاج بن یوسف از بیرون چون درها را بسته بودند شروع کرد به سنگ باران کردن مسجد الحرام و همه اینها در سنگ باران کشته شدند، آیه چه می‌گوید؟ من دخله کان آمناً! تو قرآن را فهمیدی؟! اینکه یک فهم غلطی است می‌گویی هر کسی وارد مقام ابراهیم شود در امان است چرا عبدالله ابن زبیر و یارانش در امان نبودند؟ گفت نمی‌دانم! فرمودند: چرا قرآن تفسیر می‌کنی؟ «لا یمسه الا المطهرون».

فهم بندگی

یکی از حیاتی ترین مسائل برای هر انسان مومن، فهم بندگی و عبودیت و آثار عبودیت است! فهم عبد بودن، یعنی اینکه بفهمم عبد در برابر رب یعنی چه؟ در برابر الله یعنی چه؟ چرا در کتاب‌های آسمانی و در قرآن مجید، ما را به عنوان عبد به حساب آورده؟ ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾^۳ اگر ما کافر شویم از مدار عبد بودن بیرون می‌رویم؟ نه اصلاً امکان خروج از مدار عبد بودن وجود ندارد! فقط در حالی وجود دارد که ما مثل

۱. واقعه: ۷۹.

۲. آل عمران: ۹۷.

۳. زمر: ۵۳.

پروردگار عالم، مالک حقیقی هم مالک خودمان هم مالک آنچه داریم، هم مالک آسمان‌ها و زمین شده و عین آن ملکیت را اگر پیدا کنیم؛ ﴿اللَّهُ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ ما دیگر عبد نیستیم ما هم یک مالک هستیم ما هم یک رب هستیم این است که اگر کافر هم شوند مردم مشرک هم شوند مردم بی‌دین هم شوند مردم مارک عبد بودن رویشان ثابت است، عبد یعنی کسی که در تمام جهات و دایره‌وار در تصرف و مالکیت و اراده و قدرت پروردگار عالم است.

رضایت و غضب الهی نتیجه ایمان و کفر

اما یک عده‌ای هستند که این بنده بودن خودشان را با ایمان با اخلاق با عبادت با طاعات رنگ الهی می‌زنند و اینان عبد هستند ولی عبدی که ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾^۲ خدا از آنها راضی است. آنی که کافر است و مشرک است، عبد است ولی خدا به او غضبناک است ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾^۳ این یک مساله در معنای عبودیت است و یک مساله مهم هم دعوت خدا و همه انبیا به عبودیت است، و یک مساله هم آثار بندگی نسبت به پروردگار مهربان عالم است. این جاده را ما با هم طی می‌کنیم به توفیق خدا امید است، بهره ما از بحث امسال یک بهره و نصیب کامل و جامعی باشد، که ماه مبارک تمام نشده پروردگار عالم تمام درهای جهنم را به روی ما برای ابد قفل کند و تمام درهای هشت بهشت را برای ابد به روی ما باز کند و این بر خدا بسیار آسان است. ﴿وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۴ بندگان من شما بنده واقعی من شوید یعنی در بندگیتان رنگ ایمان و اخلاق حسنه و عمل صالح بخورید قفل کردن هفت در دوزخ به رویتان تا ابد و باز کردن درهای بهشت به رویتان تا ابد برای من آسان است.

۱. بقره: ۱۰۷.

۲. مجادله: ۲۲.

۳. مجادله: ۱۴.

۴. تغابن: ۷.



جلسه دوم

نعمت، ارزش و آثار فهم

یکی از نعمت‌های خداوند به انسان، فهم عبودیت است

نعمت فهم در میان نعمت‌های خداوند از اشرف نعمت‌ها و اعظم نعمت‌هاست. اگر انسان همه واقعیات مربوط به خودش را بفهمد این فهم، نورافکن بسیار پر قدرتی در راه زندگی او خواهد بود.

یکی از حقایقی که از زمان آدم علیه السلام تا الان اکثر انسان‌ها نفهمیدند، عبد بودن ذاتی خودشان بود. انسان وقتی بفهمد عبد است؛ یعنی در همه شئون حیاتش در سیطره مالک است، در سیطره رب است، در سیطره آفریننده است، و از این دایره عبد بودن هیچ راه خروجی تا ابد برایش فراهم نیست. به مسئولیت‌ها و تکالیف عبد بودنش رو می‌آورد و مشتاقانه آن تکالیف و مسئولیت‌هایی که عبد نسبت به مولایش دارد را انجام می‌دهد.

محسنین کسانی هستند که به تکالیف عبد بودنشان عمل کنند

به تعبیر قرآن انسان با انجام دادن تکالیف و مسئولیت‌ها «محسن» می‌شود، و بعد قرآن به او سند قطعی می‌دهد: ﴿إِنَّا لَنُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^۱.

پاداش محسنین

من خدایی نیستم که پاداش محسنین را تباه و ضایع بکنم. حتی اگر عمل محسن به وزن یک دانه ارزن باشد، من پاداشش را می‌پردازم: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ

۱. اعراف: ۱۷۰.



الْقِيَامَةِ^۱ ما ترازوهای عدالت را در قیامت برپا می‌کنیم «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَاسٍ لَمَنٌ» اگر عمل عبد به وزن دانه ارزن باشد، او را هم پای عبد حساب می‌کنم. و برای بندهام بس باشد که حسابگرش خود من باشم؛ چون من در حساب نه به او ظلم می‌کنم، نه از او کم می‌گذارم و نه عملی از اعمال او را از یاد می‌برم.

شما که الان روزه گرفتید محسن هستید. نماز واجب ظهر و عصر را خواندید محسن هستید. حساب مالی سالتان را طبق قرآن می‌پردازید محسن هستید. با زن و فرزند مطابق با خواست خدا رفتار می‌کنید محسن هستید. هر کار خیری را که انجام می‌دهید محسن هستید؛ چون تا اندازه‌ای همه ما درک کردیم که ذاتا ما عبد هستیم، مولا نیستیم. و عبد وقتی بفهمد که عبد است به وظائف عبد بودنش مشتاقانه و بدون خستگی عمل می‌کند.

فهم عبد بودن انسان را از کفر دور می‌کند

وجود مبارک موسی ابن جعفر علیه السلام در مدینه از کوچهای رد می‌شدند^۲. داستانش مفصل است، چون بعد از حادثه هم مسائل زیبای دیگری اتفاق افتاده است؛ آن‌ها بماند. از در یک خانه‌ای عبور کردند و دیدند صدای خواننده، ساز و آواز، پایکوبی و عیش و نوش می‌آید. کارگر خانه برای کاری دم در آمده بود. وجود مبارک موسی ابن جعفر علیه السلام به کارگر دم در فرمودند: صاحبخانه آزاد است یا عبد است؟ گفت: نخیر آزاد است. فرمودند: اگر عبد بود که این کارها را نمی‌کرد. این آزادی از خود نشان دادن، کفر به پروردگار است. معنی‌اش این است که من تو را به رب بودن، به مولا بودن، به مالک بودن قبول ندارم. خودم برای خودم مستقل هستم. این یکی از دروغ‌های مهمی است که در دنیا گفته می‌شود.

۱. انبیا: ۴۷.

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۸۱ به نقل از «منهاج الکرامه»، ص ۱۹؛ و «روضات الجنات»، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.



احساس غنی بودن از خداوند، منجر به سرکشی نسبت به او می شود

پروردگار می فرماید: پشت این احساس آزادی، طغیان فوق العاده ای است: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ﴾^۱ پروردگار شک ندارد، این لام «لیطغی» یعنی شک ندارد که این جنس دوپا، سر به طغیان همه جانبه برمی دارد. چه زمانی؟ ﴿أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى﴾^۲ وقتی به دروغ خودش را عبد نداند؛ چون حرف راستی در این زمینه وجود ندارد. هیچ کس نمی تواند بگوید من استقلال ذاتی دارم، استقلال خلقتی دارم، استقلال وجودی دارم. هیچ کس نمی تواند بگوید. آنهایی هم که می گویند ما آزاد هستیم و دلمان می خواهد، اینها در جنگ با مولا بودن پروردگار و ربوبیت پروردگار هستند، در یک جنگ رودرو که پیروزی هم ندارد. جنگ می کنند اما بدون پیروزی، بدون به دست آوردن غنیمت، بدون بهره بردن؛ فقط جنگ یک طرفه است که کل این جنگ هم خسارت قطعی است.

خطرناک ترین کار، کار کسانی است که می گویند آزاد هستیم

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا / الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۳ پربارترین خطر برای آنهایی است که هر کاری دلشان می خواهد می کنند و می گویند خوب کردم. «یحسنون صنعا» به تو چه، به جامعه چه، به عالم چه؟ کردم که کردم و خوب هم کردم. این جنگ با پروردگار است.

از نتایج اعتقاد به بندگی پابندی به لوازم آن است

اما اگر آدم بفهمد که عبد است، یک فهم واقعی داشته باشد؛ یعنی بفهمد هیچ کاری در این عالم دستش نیست، هیچ اختیاری در این عالم مستقلا از خودش ندارد، در به وجود

۱. علق: ۶

۲. علق: ۷

۳. کف: ۱۰۳ و ۱۰۴

آمدنش موثر نبوده‌است و در مرگش موثر نیست، در جوان شدنش موثر نبوده و در پیر شدنش نقشی نداشته‌است، این‌ها را اگر بفهمد، با کمک آن فهم، به لوازم بندگی پایبند خواهد شد.

غرب انسان را به سمت آزادی از بندگی سوق داده‌است

اما اگر این حقیقت را نفهمد، طبل استقلال و آزادی می‌زند. غرب صد سال است که این آزادی را گردن مردم دنیا گذاشته‌است: آزادی از بندگی و پروردگار عالم که آزاد از خدا هستی، آزاد از عبودیت هستی، آزاد از بندگی هستی و اختیار همه چی به دست خودت است، هر کاری دلت می‌خواهد بکن. لذا هر کاری که موافق با شکم و شهوتشان بوده، ولی قبل از این صد سال از طریق کلیساهای خودشان ممنوع بوده‌است را آزاد کردند و بردند در مجالس قانون‌گذاری قانونی کردند. جایزه هم دادند و پایکوبی نیز کردند.

خلاصه علوم در پنج حقیقت جمع‌اند

این داستان خیلی داستان پرباری است و خیلی پرمفعت است. یک حکیمی به یک هنرمندی که هنر شمشیربازی داشت گفت: تو با این هنر و توانایی‌ات، چرا دنبال تحصیل علم نرفتی؟ که تبدیل به یک دانشمند، به یک عالم، به یک حکیم به یک انسان بزرگ بشوی؟

ببینید این شمشیرباز فهمیده بود که عبد است. بر اثر فهمیدنش ببینید چه زندگی را برای خودش انتخاب کرد. گفت: من خلاصه و چکیده و زبده و ماحصل تمام علم‌ها را به دست آوردم. دیگر نیازی ندارم. من از علم هر چه که بنا بوده‌است یاد بگیرم گرفتم. این آدم حکیم خیلی تعجب کرد. گاهی مردم یک حرف‌هایی می‌زنند که بهشان نمی‌آید و آدم هم باورش نمی‌شود. این حکیم هم می‌دید این مسئله، این مطلب، این پاسخ به این شمشیرباز حرفه‌ای نمی‌آید، گفت: خلاصه همه علم‌هایی که به دست آوردی برای من بیان می‌کنی؟ گفت: بله، پنج حقیقت است که من یافتم.



اهمیت صدق در عبودیت

چقدر زیباست. گفت: تا حرف راست، کلام صدق، کلام درست، سخن مفید، در این جهان وجود دارد، من مطلقاً دنبال هیچ دروغی و دنبال گفتن هیچ دروغی نمی‌روم. دروغ نهی پروردگار است، دروغ هم رشته‌های خیلی زیادی دارد، این که من تا حرف راست در جهان است، دنبال دروغ نمی‌روم؛ یعنی پشت به پروردگار نمی‌کنم، چرا که پروردگار عالم فرموده: ﴿يَوْمُ يُنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ﴾^۱ در قیامت، فقط راستی به مردم سود می‌دهد، دروغ که سود ندارد.

پروردگار عالم، راستگوترین است

یکی از حرف‌های راست در این عالم این است که خداوند در کنار این حرف راست، قسم نیز خورده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُجَمِّعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾^۲، این یک آیه قرآن است، هیچ معبود حقی به جز الله وجود ندارد، سوگند یاد می‌کنم که کل شما را به سوی قیامتی که هیچ شکی در برپا شدنش نیست، می‌کشانم و بندگان من! چه کسی در این عالم هستی از نظر گفتار، راستگوتر از پروردگار است؟ قرآن سخن راست است، بر راست بودنش هم دلیل دارد، برهان دارد، حکمت دارد. از "ب بسم الله سوره حمد" تا «من الجنة و الناس» سخن صدق است. جناب حکیم تا قرآن هست من دنبال انواع فرهنگ‌هایی که بر دروغ پایه‌گذاری شده است نمی‌روم، هر مذهبی از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا الان غیر از آنچه که خدا طرحش را داده، دروغ است. اگر صدق بود که پابرجا می‌ماند.

اگر صد سال پیش کارل مارکس و لنین و استالین راست می‌گفتند که راستی از بین نمی‌رفت، راستی ماندگار بود. چرا کمونیستی متلاشی شد؟ چون دروغ بود. چرا فرهنگ

۱. مائده: ۱۱۹.

۲. نساء: ۸۷.

سقیفه از بعد از مرگ پیغمبر ﷺ تا حالا اینقدر مصیبت برای امت به بار آورده است که در روزگار ما یک شاخه اش داعش است، یک شاخه اش القاعده است، یک شاخه اش طالبان و یک شاخه اش النصره است؟ چون دروغ بوده است.

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الْفَائِلُ وَ قَوْلُكَ حَقٌّ وَ وَعْدُكَ صِدْقٌ»^۱ خدایا تو سخن می‌گویی «و قولک الحق و وعدک الصدق»، اما سخن تو پابرجاست و سخن تو حق است. تا سخن راست در دنیا هست، دنبال دروغ نمی‌روم. تا در زندگی‌ام خودم همه چیز را صادقانه می‌توانم بگویم و صادقانه عمل بکنم، دنبال دروغ نمی‌روم. این یک خلاصه همه علم‌ها بود.

کسی که به مقام بندگی برسد، سراغ مال حرام نمی‌رود.

اما دومین مورد: تا حلال هست دنبال حرام نمی‌روم. کیست که تا حلال هست اصلا دنبال حرام نمی‌رود؟ آن کسی که فهمیده عبد است. عبد باید در اختیار مالکش باشد، مالک به حرام‌خوری راضی نیست؛ ولی مالک به حلال‌خوری فرمان داده است، ﴿کُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾^۲، فرمان پروردگار است. این آیه هم آیه خیلی عجیبی است: به مردم بگو چه کسی «الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» من را به شما حرام کرده است؟ چه کسی گفته است گوشت نخورید؟ غذای پخته نخورید؟ چه کسی حلال من را به شما حرام کرد؟ این فتواها را از کجا آوردند؟

تسلیم بودن عبد

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۳ من می‌گویم لباس پاکیزه بپوشید. من می‌گویم در زندگی آرایش و زیبایی داشته باشید. چه کسی می‌گوید لباس

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۵۸. (فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی).

۲. مومنون: ۵۱.

۳. اعراف: ۳۲.



خوب و پاکیزه نپوشید؟ چه کسی می‌گوید آرایش خوب نداشته باشید؟ چه کسی می‌گوید طبیات از روزی‌های من بر شما حرام است؟ همه دروغ می‌گویند. این دستورات خدا به حلال‌خوری است. عبد تسلیم مولایش است. آن عبدی که فهمیده عبد است، به لوازم عبد بودن پایبند است. مولا می‌گوید حرام نخور. عبد تا آخر عمرش نمی‌خورد. مولا می‌گوید حلال‌خور باش. تا آخر عمرش حلال‌خور است. هیچ حلالی را هم به خودش حرام نمی‌کند.

حلال‌خور مانند مجاهد در راه خداست

پیغمبر اسلام ﷺ در کنار این آیات به امت فرموده‌است: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ آنی که زحمت می‌کشد برای اداره امور زندگی زن و بچه‌اش، «کالمجاهد فی سبیل الله» است. این خیلی مقام والایی است. مقام حلال‌خور مقام مجاهد فی سبیل الله است.

شناخت عیوب خود مانع عیب‌جویی از دیگران می‌شود

سومین مورد: سومین چیزی که از علوم به دست آوردم، این است که تا آخر عمرم برای اصلاح عیب‌هایم کار کنم. چقدر اخلاق زیبایی است. معلوم می‌شود که این عبد عیب‌شناس هم شده‌است؛ چون تا آدم عیب‌شناس نباشد، نمی‌تواند در مقام رفع عیب بریاید. گفت: تا در حال پرداختن به اصلاح عیوب خودم هستم، محال است دنبال عیب‌جویی مردم بروم. من بخوام دنبال عیب‌جوئی مردم بروم در حقیقت می‌خواهم قدم بردارم برای ریختن آبروی مردم و من این کار را نمی‌کنم. خودم را می‌بینم که پر از عیب هستم و پیش خدا آبرو ندارم. برای آبرومند شدنم به اصلاح عیوب خودم می‌پردازم. عیب‌جوئی حرام است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾^۲ دنبال عیب پیدا کردن از مردم و

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۸۸.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِفْرٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ حجرات: ۱۲.

علم کردنش نباشید، چه کار به بندگان من دارید؟ بندگان من هر عیبی هم دارند، خودشان را پوشاندند و نمی‌گذارند کسی بفهمد. شما برای چه نسبت به بندگان من مته به خشخاش می‌گذارید که بالاخره در لابه‌لای وجود او یک عیبی را پیدا بکنید و فریاد بکشید، این حرام است.

عاقبت افراد عیب‌جو

در روایت دارد کسی که قدم برای یافتن عیبی از عیوب مردم بردارد، خدا در قیامت تمام عیب‌های عمرش را جلوی اهل محشر برملا می‌کند، اول خوب آبرویش را می‌ریزد و بعد به جهنم می‌برد. مردم باید اخلاق خدا را داشته باشند، آبرودار باشند.^۱

آن دوست خوب است که مثل آئینه برای من باشد

من از یک چنین رفیق بد طینتی فراری هستم که عیب‌های من را جلوی خودم حسن جلوه بدهد و بگوید چه کار خوبی کردی.

ای غزالی گریزم از یاری که اگر بد کنم نکو گوید

مخلص آن شوم که عیبم را همچو آئینه روبرو گوید

برای اصلاح من می‌بیند خودم در مقام اصلاح خودم برنیامدم، می‌آید و یک جوری هم با من حرف بزند که انگار با من نیست و من در حرف‌هایش عیب‌های خودم را بفهمم و در مقام برطرف کردن عیبم برآیم.

مخلص آن شوم که عیبم را همچو آئینه روبرو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان پشت سر رفته مو به مو گوید

امید به روزی‌رسانی خداوند

اما چهارم حقیقتی که خلاصه تمام علوم است: تا به حال روزی پروردگار تمام نشده‌است، انبادهایش پر است، تا حالا به بندگانش در حدی که خودش تدوین کرده و طرح داده و

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۴.

رقم زده‌است، روزی می‌رساند. کم، متوسط، زیاد. از زمان آدم علیه السلام روزی به همین شکل تقسیم شده است.

خداوند روزی را تا لحظه مرگ تعیین می‌کند

وقتی شیخ حسین آل رحیم در شب چهارشنبه چهل‌م، کنار سکوی مسجد کوفه بدون اینکه بشناسد به محضر مبارک امام دوازدهم علیه السلام مشرف شد، سرد هم بود، گرفته هم بود، ناراحت هم بود، امام علیه السلام به او فرمود: از این قهوه‌ای که درست کردی یک خرده را به من بده. معلوم می‌شود خیلی حلال بوده‌است که امام زمان علیه السلام حاضر بوده بخورد، چون هیچ پیغمبر و امامی و هیچکدام از اولیا خدا و عباد و مومنین حرام‌خور نبودند. لب مبارکشان را به قهوه تر کردند و برگرداندند. فرمودند: بخور. سل تو امشب کاملاً خوب می‌شود. سل استخوانی داشت.^۱

دختری هم که رفتی برای خواستگاری رد کردند و ندادند، من زمینه‌اش را آماده کردم و فردا که رفتی نجف، برو خواستگاری، دختر را بهت می‌دهند. اما اینکه نگران نداری هستی، آنچه گيرت می‌آید به اندازه بخور و نمیر و یک لباس معمولی است. این را من نمی‌توانم برایت حل کنم. خودش را معرفی نکرد که من امام زمان علیه السلام هستم، گفت: من نمی‌توانم حل کنم؛ چون رقم کم درآمدی‌ات را خدا تا لحظه مرگت برایت امضا کرده‌است و هیچ کاری نمی‌شود کرد. ولی من باید در این کم درآمدی از کوره درنروم و از عبد بودن خارج نشوم و دنبال این و آن و حتی دشمنان خدا نروم.

امتحان خدا برای یک عابد

این داستان را شیخ بهائی^۲ نقل می‌کند. می‌گوید: یک عابدی درکوه لبنان بود و روزی‌اش می‌رسید، خداوند متعال سه روز روزی‌اش را قطع کرد. گاهی امتحان‌های خدا هم یک

۱. نجم ثاقب، ج ۲، ص ۷۵۴-۷۵۸.

۲. محمد بن عزالدین حسین (۹۵۳ق-۱۰۳۱ق) متخلص به بهائی و معروف به شیخ بهائی و بهاء‌الدین عاملی، فقیه، محدث، حکیم و ریاضیدان شیعه عصر صفوی بود. شیخ بهائی بیش از ۱۰۰ کتاب در

جایگاه فهم در شریعت

امتحان‌های پرفشاری است ولی آدم باید بفهمد که امتحان است که از مدار بیرون نرود. روز سوم دید خیلی گرسنگی بهش فشار می‌آورد. از کوه آمد پایین، آمد در ده نزدیک، در یک خانه را زد. صاحب خانه گیر بود. سه تا دانه نان به او داد. سگ صاحبخانه دنبال عابد کرد. عابد ترسید و نان اول را تکه تکه کرد و انداخت جلوی سگ که بخورد. دوباره دنبال عابد کرد، نان دوم را هم قطعه قطعه کرد و داد. سگ دوباره دنبال کرد و نان سوم را هم به سگ داد و خورد. سگ دوباره پارس کرد و دنبالش کرد. برگشت به سگ گفت: بی‌حیا صاحبت سه تا نان بیشتر به من نداده‌است.

سوره فصلت را ببینید. پروردگار در یک آیه‌اش می‌گوید: ﴿أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ خدا هر موجودی را می‌تواند به زبان بیاورد که خیلی گویا حرف بزند. تا به سگ گفت: بی‌حیا صاحبت سه تا نان که بیشتر به من نداده‌است، سه تا دانه نان، برای چه پارس می‌کنی و دنبال من می‌آیی؟ خداوند زبان سگ را باز کرد و به عابد گفت: صاحب من گیر است، گاهی استخوان به من می‌دهد و گاهی هم یادش می‌رود و هیچ به من نمی‌دهد؛ ولی من بیست، سی سال است از در این خانه، برای یک تکه استخوان در هیچ‌خانه دیگری نرفتم. خدا سه روز می‌خواست تو را امتحان کند. دوام نیاوردی و بلند شدی و آمدی در خانه دشمنش را زدی و نان از او گدایی کردی. بی‌حیا من هستم یا تو؟ کدام هستیم؟

به حکیم گفت: تا انبار رزق خدا پایان نپذیرفته‌است، من برای رزق پیش هیچ کس نمی‌روم و به هیچ کس هم پناه نمی‌برم. خدا بدن به من داده‌است. می‌روم کار می‌کنم، نان بی‌کاری نمی‌خورم، نان بی‌عاری نمی‌خورم.

→
زمینه‌های مختلف تالیف کرده است. جامع عباسی و اربعین از جمله آثار اوست. آثاری نیز در معماری بر جای گذاشته که منارجنبان اصفهان، تقسیم زاینده‌رود اصفهان، گنبد مسجد امام اصفهان و نقشه حصار نجف، از آن جمله است. وی سفرهای بسیاری به نقاط مختلف دنیا کرد و سفر مشهوری نیز همراه شاه عباس صفوی با پای پیاده به مشهد داشته است.

۱. فصلت: ۲۱.



پرهیز از شیطان و هوای نفس

پنجم، ای حکیم! تا به بهشت نرفتم، از شرّ دو دیو خطرناک خودم را در امان نمی‌دانم؛ یکی شیطان است و یکی هوای نفس خودم است. این دو، تا من زنده هستم آماده حمله به من هستند، دینم را ببرند، آبرویم را ببرند، شخصیتم را نابود کنند، رابطه‌ام را با خدا قطع کنند. من تا قدم وارد بهشت نکردم از این دو دشمن خودم را ایمن نمی‌دانم؛ لذا یک پاسبان قوی و بیداری در برابر این دو دشمن هستم که به من زخم نزنند.

حکیم دید این شمشیر باز هر چه باید بفهمد فهمیده‌است. خیلی‌ها عالمند ولی اینقدر نفهمیدند، خیلی‌ها استادند و اینقدر نفهمیدند، خیلی‌ها در دنیا دانشگاه می‌چرخاند اما اندازه این شمشیرباز نفهمیدند. این نعمت فهم، ارزش فهم و آثار فهم است.

جلسه سوم

فهم، مهم ترین نعمت الهی

جهل مساله ای در مقابل فهم است که دوزخیان دچار آن بوده اند

کلام در عظمت و ارزش نعمت فهم بود. فهم نسبت به حقایقی که انسان باید بفهمد قدرتمندترین یار، مددکار، و پشتوانه انسان است.

عظمت این نعمت وقتی معلوم می شود که انسان در قرآن مجید و در روایات، مسئله جهل را مورد بررسی قرار بدهد. در سوره مبارکه ملک پروردگار می فرماید: کارگردانان دوزخ، از دوزخیان علت آمدنشان را به دوزخ و دچار شدنشان را به عذاب، سوال می کنند و به آنها گوشزد می کنند: ﴿الْوَيْتَاقُ نَذِيرٌ﴾^۱ شما در دنیا که بودید واقعا هشداردهنده ای به سوی شما نیامد که شما را به چنین وضعی که الان گرفتارش هستید هشدار بدهد؟ ﴿قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾^۲ بله، هشداردهنده برای ما آمد.

هشداردهنده ها

طبق آیات و روایات حدودا شش هشداردهنده وجود دارد. یکی از آنها عقل است، یکی از آنها کتاب الهی است، یکی از آنها پیامبران است، یکی از آنها ائمه طاهرين علیهم السلام است، یکی از آنها عالمان ربانی واجد شرائط است، و یکی از آنها به فرموده زین العابدین علیه السلام به روایت موسی ابن جعفر علیه السلام مردم صالح شایسته درستکار امتحان پس داده است.

۱. ملک: ۸.

۲. ملک: ۹.

هشدار دادن عقل

بنابراین تقسیمی که دین کرده‌است در کل پنج قاره جهان از زمان آدم تا به امروز، فردی یا جمعیتی بدون هشداردهنده نبوده‌است. الان هم که صدای هشداردهندگان بیست و چهار ساعته در تمام کره زمین پخش می‌شود که می‌گویند چرا برای ما هشداردهنده آمد؛ چون عقل در حد خودش، زشتی‌های هر انسانی را به خودش هشدار می‌دهد، می‌فهمد کار زشت می‌کند، می‌فهمد مال مردم را می‌برد، می‌فهمد زور می‌گوید و این‌ها را می‌فهمد و آن عقل به او هشدار می‌دهد که این کارها عاقبت خوشی ندارد و عکس العمل هم خواهد داشت.

جهل دلیل اصلی رفتن به جهنم

کارگردانان دوزخ می‌گویند: شما که خودتان اقرار می‌کنید که هشداردهنده آمد، پس چرا به جهنم آمدید؟ پاسخ می‌دهند: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ اگر ما در دنیا که بودیم پیام‌های این هشداردهندگان را می‌شنیدیم و فکر می‌کردیم، «ما کُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» الان اهل آتش سوزان و فروزان دوزخ نبودیم، نرفتیم گوش بدهیم، فکر هم نکردیم و جاهل ماندیم، زندگی دنیایی بعضی‌هایمان هم خیلی آباد بود، کاخ‌نشین بودیم، باغ‌نشین بودیم و کنار میلیاردها ثروت می‌غلطیدیم؛ اما نفهمیدیم. جهل به خودمان، به پروردگارانمان، به آفرینش، به مردم، به تکالیف و به وظائف داشتیم. جهل ما را به جهنم آورده است.

اهل فهم، اهل حقیقت است

اما شما در آیات و روایات ببینید، محال است یک انسان فهمیده، از امت‌های گذشته و از امت اسلام دوزخی باشد. آنی که اهل فهم است با فهمش حقیقت را فهمیده‌است، دور این حقیقت طواف می‌کند تا او را از دنیا بیرون ببرند. سفره فهم، بسیار جامع و کامل برای



همگان از جانب پروردگار پهن شده است. پروردگار هم به انسان توان فهمیدن داده‌است که این یک نعمت عظیم است، هم قرآن و انبیاء و ائمه علیهم‌السلام را برای فهماندن حقایق که آدم توان فهمیدنش را ندارد قرار داده‌است، و اگر انسان با استفاده از فهمش و آنچه که انبیاء و ائمه علیهم‌السلام به او فهماندند، یک سیر الهی و یک سلوک مثبت، مطابق با قوانین شرعی برای خودش قرار بدهد، خداوند متعال هم فهم اضافه به او عنایت می‌کند. هم خودش نعمت فهم را دارد و هم انبیا و ائمه علیهم‌السلام و قرآن به او می‌فهماند و هم در صورت یک حرکت پاک به فهم الهامی هم نائل می‌شود.

رابطه اخلاص در عمل و رسیدن به مقام حکمت

یک روایت از جلد دوم کتاب ارزشمند کافی را عنایت بفرمایید که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده‌است. این روایت در این هزار و پانصد سال تجربه شده‌است، و تجربه‌کنندگان این روایت نتیجه دیدند: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۱ صاحب این کتاب حدود پنجاه جلد کتاب قوی با بنیان نوشته‌است، می‌گوید: من وقتی کتاب می‌نوشتم، کتابم که چاپ می‌شد، از یک ده، از یک بخشی، از یک شهری، یک کشاورز این کتاب‌ها را می‌خواند و یک تذکراتی برای من می‌نوشت؛ که مثلاً اینجا را شما کم گذاشتی، اینجا را اضافه گفتی، اینجا این حقیقت را جا انداختی. من از مسائلی که آن کشاورز برایم مطرح می‌کرد و می‌نوشت و می‌فرستاد استفاده می‌کردم. می‌دیدم به اندازه‌ای که من نفهمیدم، می‌فهمد. این همین حرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: کسی که «اخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» چهل شبانه روز بیشتر هم نه، خودش را از همه آلودگی‌های ظاهری و باطنی پاک کند، چهل روز که تمام می‌شود «جرت من قلبه»، از دل او بر زبانش، نه یک چشمه، بلکه چشمه‌های حکمت جاری می‌شود، می‌بیند خیلی چیزها را می‌فهمد، فهم درست و مطابق با حقایق، فهم مطابق با آیات و روایات؛ یک چنین انسانی با

آن خلوصی که پیدا کرده‌است، انحراف در فهم پیدا نمی‌کند. آن وقت با این فهمش یک زندگی صحیح درستی را طی می‌کند و اجازه به این که چیزی آن را آلوده کند نخواهد داد.

حکایتی در مورد نتیجه دقت در تقوا

در این زمینه این قطعه ناب را بشنوید که فوق العاده با ارزش است. آدرسش را هم بدهم که غیر از ما نیز نقل کردند: در وفیات الاعیان که چند جلد است. می‌گوید یک شخصی مامور شد به استان کوفه بیاید که در آن زمان استان بسیار گسترده‌ای بود و در آن حکومت بکند. نامش محمد ابن قحطبه بود. زندگی‌اش را به کوفه می‌آورد و بساطش را پهن می‌کند. وقتی که فارغ از اثاث‌کشی و پهن کردن زندگی شد، گفت: کسی را می‌خواهم که بچه‌های من از درسشان عقب نمانند، وارد به قرآن باشد، وارد به سنت پیغمبر ﷺ باشد، وارد به جریانات تاریخی باشد، وارد به ادبیات عرب باشد و وارد به شعر درست باشد؛ یعنی یک انسانی که جامع این علوم است.

به او گفتند: جناب حاکم امروز در منطقه ما کسی که این گونه می‌خواهی جامع علوم مختلف باشد، جز ابوسلیمان داود طاعی^۱ نیست. من از این آدم در یک کلمه تعریف بکنم، آدم فهمیده‌ای بود، همین! فهمیده بود چگونه در این دنیا زیست کند، فهمیده بود چگونه زندگی کند، این بالاترین نعمت الهی است که انسان بفهمد در این پنجاه، شصت سال چگونه در این دنیا زندگی کند. آنی که نفهمد، با ربا، دزدی، رشوه، اختلاس، روابط نامشروع، پول حرام، زورگویی و تجاوز به حقوق دیگران زندگی می‌کند، این آدم جاهل کامل است، این آدم هیزم دوزخ است، این از همان‌هایی است که قیامت به کارگردانان جهنم می‌گوید اگر فهمیده بودم اینجا نبودم. نفهمیدم چگونه زندگی کنم.

ابوسلیمان داود طاعی یک زندگی معمولی داشت، دو تا گلیم در اتاق‌هایش بود و یک خانه کاه گلی و کارش هم انتقال قرآن و روایت و علم به عاشقان علم بود. درآمد خیلی کمی هم

۱. ابوسلیمان داود بن نصیر طائی، از رهبران صوفیه و از شاگردان ابوحنیفه بود. او سرانجام به سال ۱۶۴ ق در کوفه درگذشت.



داشت. باید آن زمان را در ذهنتان بسنجید که مردم در ماه با ده درهم زندگی می‌کردند. حاکم هزار درهم در یک کیسه تمیز گذاشت و گفت بپرید بدهید به ابوسلیمان که حاضر بشود بیاید بچه‌های من را درس بدهد. آوردند در خانه‌اش اما هر کاری کردند گفت نیازی ندارم و احتیاجی ندارم. برگرداند.

دو نفر از کارمندهایش را خواست که غلام بودند. بهشان گفت: یکی یک کیسه هزار دره‌می بردارید، ببرید به ابوسلیمان بقبولانید. وقتی برگشتید هر دو را آزاد می‌کنم. این‌ها هم با ذوق و شوق، دو کیسه هزار درهم که شد دو هزار درهم نقره، آوردند اما این‌ها را که راه نداد بیایند داخل، همه این جریان‌ها دم در گذشت. گفتند: این دو تا کیسه را حاکم داده‌است، ابوسلیمان گفت: این دو هزار درهم را ببرید به محمد ابن قحطبه حاکم پس بدهید و به او بگویید این پول‌هایی که به زور و با قدرت و با تجاوز به حق مردم و بباستن مالیات ناحق از مردم گرفتی، بهتر این است که به صاحبانش پس بدهی تا به من بدهی.

به او گفتند: ابوسلیمان این دو تا کیسه را قبول کن تا دل ما شاد شود. گفت: من قبول کنم دل شما چطور شاد می‌شود؟ گفتند: حاکم به ما گفته‌است ما اگر این پول را بیاوریم و تو قبول بکنی هر دو نفرمان را آزاد می‌کند. گفت: شما نمی‌فهمید. ببینید آدمی که فهمیده است چه ارزیابی درباره اینجور پول‌ها دارد، این برای آدمی است که می‌فهمد. گفت: شما نمی‌فهمید، اگر من این دو هزار درهم را قبول بکنم، کل این دو هزار درهم در قیامت مثل طنابی به گردن من درمی‌آید که فرشتگان بتوانند سر این طناب را بگیرند و من را بکشانند و ببرند به جهنم. ببرید پول را به خودش بدهید. من نمی‌خواهم.^۱ این نتیجه فهم است.

چهل سال روزه به کمک پروردگار

بفهمد که انسان چگونه زندگی کند. این آدم از چه خلوصی برخوردار بوده‌است؟ نوشتند با خانواده‌اش قرار گذاشته بود که صبح‌ها در طلوع آفتاب که می‌خواهد برود برای درس و سرکار، صبحانه‌اش را ببرد و در خانه نخورد. خانواده‌اش هم قبول کرده بودند. قرار گذاشته

۱. وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶۰. به نقل از تاریخ بغداد ج ۸، ص ۳۴۷.

جایگاه فهم در شریعت

بود: من صبحانه پیش شما نیستم، بر اثر کثرت کار و درس و مباحثه ظهر هم نمی‌توانم بیایم؛ امانامز مغرب و عشا که تمام شد من تا زنده هستم خانه هستم و با شما خانواده هم سفره هستم. آن‌ها هم قبول کرده بودند.

نوشتند چهل سال صبحانه‌اش را در یک ظرف می‌گذاشت، آماده که می‌کردند می‌آمد بیرون و تا برسد به مدرسه، گرسنه‌ای را که می‌دید صبحانه را به او می‌داد، اذان مغرب و عشا می‌آمد خانه با زن و بچه غذا می‌خورد. چهل سال این برنامه‌اش بود و غیر از عید فطر و عید قربان در این چهل سال روزه بود. زن و بچه‌اش هم نفهمیدند و دیگر نزدیک مرگش معلوم شد که چه کاره بوده و که بوده‌است. این‌ها دل را آماده می‌کند برای فهم بیشتر، آماده می‌کند برای اینکه پروردگار عالم کمک فکری و عقلی به انسان بدهد، روح آدم را پروردگار کمک می‌کند که بتواند چهل سال روزه را تحمل بکند، کمک می‌کند بتواند صبحانه را به انسان مستحق بدهد.

حقی برای سائل و محروم از اموال

آن وقت که مستحق مثل زمان ما زیاد پیدا نمی‌شد، بیکار کم بود و مردم هم یک بخور و نمیری داشتند. اما ما سال به سال تا امسال میبینیم که مشکلات مردم و فقر مردم، نداری مردم، افزوده شده‌است و بر آن‌هایی که تمکن دارند واجب است به آن‌هایی که متمکن نیستند کمک بکنند: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^۱، در این ثروتی که به شما دادم، خودم یک حقی در دست شما برای سائل و محروم گذاشتم؛ در حقیقت شما در این بخش از مالتان امانت‌دار من هستید، صاحبان امانت هم سائل و محروم هستند، امانت نخورید چون خوردن امانت خیانت است. بلد باشم چگونه زندگی کنم.

ثواب بسیار زیاد با سیر کردن یتیمان

در این چهل سال یک کارگری در خانه‌اش بود خیلی دلش سوخت برای ابوسلیمان که همیشه غذاهای ساده می‌خورد و غذای مرکب نمی‌خورد و سفره پر نمی‌اندازند. گفت: ابوسلیمان اجازه می‌دهی ما یک غذای چرب و خوشمزه و پرمایه برایت درست کنیم؟ دل ما



هم خوش می شود. گفت: بله اجازه می دهم، غذا را درست کردند، اول شب آوردند سر سفره گذاشتند، خیره به غذا نشد و به خادم گفت: ایتم فلان قبیله در این شهر کوفه در چه حال هستند؟ گفت: به همان حالی که بودند هستند و خیلی سخت می گذرد بهشان. گاهی نان گیرشان نمی آید. گفت: پس این غذا را بردار ببر و ببین به چند تا خانواده یتیم در اطراف این خانه ما می توانی بدهی. گفت: خودتان بخورید، گفت: نه! ببینید این جمله چقدر زیباست، چقدر این جمله پر قیمت است، این جواب برخاسته از یک فهم نورانی است. گفت: «إِنَّ هَذَا إِذَا أَكَلُوهُ صَارَ إِلَى الْعَرْشِ، وَإِذَا أَكَلْتَهُ صَارَ إِلَى الْحَشِّ»^۱ اگر این دیس پر از غذای چرب و خوشمزه را چند تا خانواده یتیم بخورند، خوردن آن ها که ثوابش را خدا به من می دهد به عرش می رسد اما اگر خودم بنشینم و بخورم چهار ساعت دیگر به چاه توالت خانه ام می رسد. این فهم است. این بینایی است.

این فهم ها دیگر فهم های معمولی نیست، این ها فهم هایی است که خدا به انسان عنایت می کند، فهم هایی است که پروردگار به انسان لطف می کند.

عرب بیابانی با دلی آماده برای فهمیدن دین

یک عربی وارد مسجد شد، صحرانشین بود و به وجود مبارک رسول خدا ﷺ گفت: دین چیست؟ من اولین بارم است به مدینه آمدم و می خواهم دین را بفهمم. پیغمبر ﷺ فرمودند: دین توحید است، از همه بت های جاندار و بی جان بریدن است، یک معبود را قبول بکنید، معبود حق، یکتانگر باشید، یکتاگو باشید، یکتاپرست باشید، این توحید است. دین شهادت به نبوت من است، به این عنوان که معلم حقیقی انسان از جانب خدا من قرار داده شدم، پذیرفتن نبوت من، رسالت من و معلمی من، دین است.

نماز و زکات، عبادت و نیکی به والدین

امام هشتم ﷺ یک روایت جالبی دارند که می فرمایند: پروردگار عالم در آیات قرآن مجید دو چیز را به همدیگر گره می زند، این دو چیز حتما باید به آن ها عمل شود، اگر به یکی عمل

۱. وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶۱.

جایگاه فهم در شریعت

بشود جواب نمی‌دهد برای قیامت و کافی نیست، یکی از این دو چیز در آیات قرآن نماز و زکات است، ﴿وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱ «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»^۲، در تمام سوره‌های قرآن اغلب نماز و زکات را خدا زلفشان را به هم گره زده‌است، اگر کسی زکات واجب را بپردازد و نماز نخواند جواب نمی‌دهد. پرداخت آن زکات یعنی قیامت کارش صددرصد لنگ است. دو چیز دیگر را هم که به هم گره زده‌است این است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۳ عبادت من باید همراه با نیکی به پدر و مادر باشد، اگر قربان صدقه پدر و مادر بروی من را عبادت نکنی جواب نمی‌دهد، اگر عابد روزگار باشی ولی با پدر و مادرت بد عمل بکنی عبادتت جواب نمی‌دهد. این‌ها باید با هم باشد.

عرب بیابانی فقیه در دین

پیغمبر ﷺ ادامه داد: نماز و زکات، اعرابی گفت: فهمیدم، از مسجد آمد بیرون. پیغمبر ﷺ فرمودند: یاران من! این عرب بیابانی فقیه در دین از مسجد رفت. این دین را فهمید، این معنی‌اش این نیست که خیلی از شما دین را نفهمیدید، بعد از مرگ پیغمبر ﷺ ثابت شد که خیلی‌ها دین را نفهمیده بودند، این اعرابی دین را فهمید.

توفیق فهم و اندیشه از مهمترین درخواست‌های ما از خداوند است

فهم، اندیشه، تفکر، دانستن، حقیقت‌یابی. در ماه رمضان بسیار سفارش به دعا شده‌است، پروردگار عالم هم اصرارش بر استجاب دعا در ماه رمضان بیش از وقت‌های دیگر است.

۱. بقره: ۴۳.

۲. مائده: ۵۵ و نمل: ۳.

۳. اسرا: ۲۳.

۴. أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاءِ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةِ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يُزَكَّ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِلْوَالِدَيْنِ فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ وَ أَمَرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَ صَلَاةِ الرَّحِمِ فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» خصال، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.



پیغمبر ﷺ می فرماید: «دعائکم فيه مستجاب»^۱، شک نداشته باشید که دعایتان در این ماه مستجاب است، بفهمید و بالاترین دعاها را داشته باشید. امام باقر علیه السلام می فرماید: من با پدرم زین العابدین علیه السلام از مدینه به صورت پنهانی به زیارت امیرالمومنین علیه السلام در نجف آمدم، چون قبر را هیچ کس نمی دانست کجاست و فقط تعداد معدودی از اهل بیت علیهم السلام از محل قبر خبر داشتند. قبر در زمان حکومت هارون آشکار شد. هارون آمده بود از آن منطقه رد بشود که حیوانها رم کردند و همه رفتند در یک نقطه باکمال آرامش جمع شدند، هیچکدام از ارتش هارون نمی ترسیدند. هارون گفت: اینجا کجاست؟ جرات نداشتند بگویند. فرستادند یک پیرمرد معمم محلی را آوردند. هارون گفت: اینجا کجاست؟ حیوانها از تیر و کمال و اسب و شیهه اسب و از این بالا و پایین رفتن ارتش، همه در رفتند ولی این گوشه که با هم جمع شدند به شدت حال آرامش و امنیت دارند. کجاست اینجا؟ پیرمرد گفت: اگر بگویم کجاست کاری با من نداری؟ گفت: نه! کاری ندارم، گفت: این محل امن، این پناهگاه، این حصن حصین، قبر امیرالمومنین علیه السلام است، که این حیوانات وقتی گیر می افتند همه پناه به این قبر می آورند. هیچکدام هم کنار این قبر از هم نمی ترسند.^۲

طلب عقل خالص بی شائبه

علی علیه السلام امن خداست، حصار امنیت پروردگار است، برای حیوانها امن است، برای من و شما جای امن نیست؟ امام باقر علیه السلام می گوید کنار قبر که رسیدیم، پدرم زین العابدین علیه السلام صورتش را گذاشت روی خاک قبر و دعا کرد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً وَ لُبّاً رَاجِحاً»^۳، خدایا کنار این قبر دعا مستجاب است. من از تو عقل کامل می خواهم. این را زین العابدین علیه السلام می گوید: من از تو مغز با ارزش یعنی عقل خالص بعد از آن عقل اصلی «لُبّاً

۱. الامالی (صدوق)، ص ۹۳.

۲. المستجاد من الارشاد، ص ۲۹. الدرّ النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم، ص ۴۲۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

جایگاه فهم در شریعت

راجحا» یعنی عقل خالص بی شائبه می‌خواهم. اگر این دعا مستجاب بشود که می‌شود، آدم می‌فهمد چگونه زندگی کند که ضرر نکند، خسارت نکند، برزخ هم گرفتار نشود و در قیامت هم گیر نیفتد.

حرفم تمام. بعد از نمازهایتان، اول افطار مخصوصا دعا مستجاب است. حتما اول افطار یادتان باشد که شما دعا بکنید و زن و بچه‌تان آمین بگویند، از پروردگار عالم همه‌مان فهم کامل بخواهیم و روحیه‌ای که آن‌هایی که می‌خواهند به ما بفهمانند قبولشان بکنیم، احترام بهشان بگذاریم، بپذیریم حرف‌هایشان را.

خب یک دعایی هم از زبان امیرالمومنین علیه السلام برایتان بخوانم، علی علیه السلام که دعایش قطعا مستجاب است، که هر مرد و زنی هم با دعای علی علیه السلام دعا بکند به جان علی علیه السلام مستجاب می‌شود با زبان علی علیه السلام، این‌ها همه تجربه شده‌است.

جلسہ چہارم

ارکان تقوا

فهم بازکننده درهای خیر بر روی انسان

فهم و به عبارت دیگر درک و بینش و بصیرت نعمت خاصی در بین همه نعمت‌های پروردگار است. کسی که بفهمد آنچه را که باید بفهمد در حقیقت همه درهای خیر را به روی خودش باز کرده است.

قرآن مجید در آیات متعددی مسائل مختلف و گوناگون مهمی را مطرح می‌کند. پایان آیه می‌فرماید این‌ها برای شما توضیح داده شد، برای اینکه بفهمید اما در بعضی از آیات امر واجب می‌کند به اینکه باید بفهمید، نمی‌شود در این دنیا بدون فهمیدن، عمرتان را سپری کنید، و در درون خودتان هم توقع خیر و سعادت و نجات و کرامت داشته باشید.

یکی از آن آیاتی که امر می‌کند به فهمیدن آیه هجدهم سوره مبارکه حشر است و دو آیه بعد از این آیه نیز در ارتباط با این آیه است. این سه آیه که مسائل بسیار مهمی را در رابطه با انسان مطرح کرده‌است، شنیدنی است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَنْظِرْ نَفْسَ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱ ای مردمی که در مدار ایمان هستید، در مدار باور هستید، و نسبتاً مومن هستید، «اتقوا الله» آنچه را که پروردگار عالم دستور داده‌است، عمل کنید. دو دستور داده شده است؛ یک دستورش عمل به عبادت است و دیگری عمل به کار خیر، که در ارتباط با آبرو، علم و مال

۱. حشر: ۱۸.

انسان است. با آبرویتان، مالتان و علمتان برای بندگان من کار کنید! هر که آبرو دارد و می‌تواند با آبرویش به مردم خدمت کند و نکند، قیامت بی‌آبرو وارد خواهد شد. هر که علم دارد و مردم از علمش بهره نمی‌برند، از افرادی است که در قیامت سخت‌ترین عذاب را دارد. هر که ثروت دارد و با ثروتش کار نمی‌کند قیامت به جرم بخل یقیناً اهل دوزخ است؛ طبق آیات سوره آل عمران^۱ و توبه^۲ که صریح در دوزخی بودن مردم بخیل است.

این نصف تقواست، من بسیار مسئله تقوا را در قرآن و روایات دنبال کردم؛ یعنی حدود پنجاه سال می‌شود. با توضیحاتی که پیغمبر ﷺ، ائمه طاهرين ﷺ و انبیاء گذشته دادند این معنا از تقوا استفاده می‌شود که یک بخش تقوا عمل به دستورات پروردگار است، یک بخش تقوا اجتناب و خود را کنار نگاه داشتن از محرّمات الهیه است.

این فرمان «اتقوا الله» یقیناً فرمان واجب است نه مستحب، رعایت تقوا بر همه شما اهل ایمان واجب است.

اگر عالمی بی‌تقوا شد، نگاه پیغمبر ﷺ به آن عالم بی‌تقوا این است «اذا فسد العالم فسد العالم»^۳ اگر یک عالمی بی‌تقوا شد و فاسد شد و اهل گناه شد جهانی را وجود او می‌تواند فاسد کند.

و اما عالم باتقوا، «الْفُقَهَاءُ أُمَمَاءُ الرُّسُلِ»^۴، عالمان باتقوا امینان انبیا هستند، امانت انبیا که دین و انتقال دین به دیگران است پیش عالمان باتقواست، هم خودشان دین دارند و هم دین را بین مردم گسترش می‌دهند و به بی‌دین‌ها انتقال می‌دهند. جالب هم انتقال می‌دهند.

۱. آل عمران: ۱۸۰.

۲. توبه: ۷۶ و ۷۷.

۳. منهاج البراعه، ج ۶ ص ۱۸۶، این کلام از این حدیث شریف در کتاب شریف کافی مرحوم کلینی قابل برداشت است: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأَمْرَاءُ.»

۴. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «الْفُقَهَاءُ أُمَمَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اتَّبَعَ السُّلْطَانُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.»

اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶.



یک خیابان معروفی در تهران است که هنوز هم باید با همین اسم باشد؛ خیابان شیخ هادی، در این خیابان یک مسجد است، در یک قطعه از این مسجد، یک مقبره است که امام جماعت آن مسجد در آن مقبره دفن است، ایشان معروف به آقا شیخ هادی نجم‌آبادی بوده‌اند، یک مرد زاهد عارف مجتهد عالم و آگاه به شرائط زمان و عالم به اوضاع زمان بوده‌اند، بسیار هم زندگی ساده ای داشتند. داستان‌های عجیبی دارد در همین نقطه انتقال دین به بی‌دینان!

هر کسی ایشان را می‌دید، اخلاقشان را می‌دید، زندگیشان را می‌دید، می‌فهمید حقیقتا معنای دین پیغمبر ﷺ این است!

در حیاط خانه در تابستان تهران، یک گوشه خواب بود، البته یکی دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار بود و با محبوب شناخته شده‌اش؛ پروردگار عالم، سر و سرّی داشت. یک دزدی که نمی‌دانسته اینجا خانه آقا شیخ هادی نجم‌آبادی است. خیلی هم مورد احترام دولتی‌های آن زمان و مردم بود و اخلاقا هم برای هیچ قدرتمند و حاکم و بزرگی از بزرگان دولتی تره خورد نمی‌کرد! چون آدم با داشتن خدا نیازی به هیچ‌کس ندارد، این خداست که باید گوش قدرتمندان را بگیرد و آن‌ها را بیاورد تا کنار مومن زانو بزنند و پیش مومن عرض حاجت کنند، ولی مومن نزد این‌ها عرض حاجت نمی‌کند. به دنیای این‌ها می‌خندید برای آخرت خودش گریه می‌کرد، فهمیده بود چگونه باید زندگی کند و فهمیده بود چگونه با مردم زندگی کند. در آن زمان در تهران برق نبود که حیاط روشن باشد و افراد دیده بشوند، از دیوار می‌رود بالا، در ارزیابی‌اش در رسیدن به بالای دیوار یک اشتباهی می‌کند و از بالای دیوار می‌افتد در حیاط و پایش می‌شکند، از صدای بدن این دزد که در تصادف با زمین حیاط بلند شد آقا شیخ هادی بیدار می‌شود.

مردم مومن طبق قرآن مجید از آرامش برخوردارند، ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾، توجه قلبی به پروردگار دارند و هیچ چیز را جز وجود مقدس او نمی‌بینند و هر چه را غیر از خدا می‌بینند ابزار دست خدا می‌بینند؛ حتی دزد را.

مومن در دلش می‌گوید این دزدی که به خانه من آمده‌است، این هم یک ابزار پروردگار عالم است مثل آچار اما خودش را به این در و آن در زده و کج و کوله شده‌است. با این آچار نمی‌شود در خیر را باز کرد و در شر باز می‌شود، آچار را باید اصلاحش کرد! آرام از رخت‌خوابش بلند می‌شود و با محبت شروع به حرف زدن می‌کند که عزیزم طوری نیست، چیزی نیست، من دوا دارم، من مومیایی دارم، من الان می‌آیم پیشت. می‌آید بالای سر دزد و می‌گوید: کجایت شکسته‌است؟ می‌گوید: پایم، آرام دزد را بلند می‌کند و به دیوار تکیه‌اش می‌دهد. و از او می‌پرسد: چایی و شام خوردی؟ می‌گوید: نه، می‌گوید: شام دارم. برایش شام می‌آورد، چایی می‌آورد، آب می‌آورد، نوازشش می‌کند و به او محبت می‌کند، پایش را می‌بندد، دوا می‌گذارد، می‌گوید خیلی طول نمی‌کشد پایت خوب می‌شود، حالا آمدی خانه من دزدی کنی چه می‌خواهی بیری؟ بگو من خودم بسته‌بندی بکنم بهت بدهم، اگر پول می‌خواهی، من یک لاقبا هستم و پول زیادی ندارم. همین مخارج روزمره را دارم. اما دو سه دست رختخواب دارم، چهار تا فرش است که معمولی است، این‌ها را می‌خواهی برایت بسته‌بندی بکنم و کمکت بدهم. کجا می‌خواهی بیری؟ کسی را صدا بزنم از آشناهای محل با تو بیاورد.

به آقا شیخ هادی می‌گوید: هیچی نمی‌خواهم، من تازه امشب فهمیدم چه باید بخواهم، من نه پول می‌خواهم، نه فرش می‌خواهم، نه رختخواب می‌خواهم، دین می‌خواهم! می‌خواهم بدانم چطوری آدم بشوم؟ این عالم باتقوا است. هم خدا را عبادت کرده و هم از آبرویش و هم از علمش برای انتقال اخلاق و دین، کمال بهره را برده و هم دزد کنار او در دیندار شدنش شاد شده و آخرت آبادی پیدا کرده است. این یک طرف تقوا است.

طرف دوم تقوا ترک همه محرّمات است، این محرّمات کلنگی برای تخریب ساختمان انسانیت است، طبع گناهان در این عالم اینگونه است، تجربه هم نشان داده‌است، گناهکاری که گنااهش ادامه پیدا کند، یک حیوان وحشی عجیب و غریبی می‌شود! تاریک می‌شود و چراغ فطرتش خاموش می‌شود دیگر زبان دین هم نمی‌تواند صدای خدا را به او برساند.



یک وقتی یک جایی من را دعوت کرده بودند اهل فساد را جمع کرده بودند که من بینم، به یکیشان که حدود سی سالش بود گفتم: بار اول است که به زندان آمدی؟ گفت: نه دفعه بیست و دوم هست! ببینید تداوم گناه انسان را از انسانیت درمی آورد، پروردگار عالم از باب رحمت و لطفش به بنده اش می گوید گناه نکن، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»^۱ برای رسیدن به سعادت، خداوند امر میفرماید باید به گذشته و آینده خود فکر کنید؛ «وَلْتَنْظُرْ» من به لغت مراجعه کردم نظر در این آیه شریفه امروز به معنی فراست است، تیزهوشی، به معنی تشخیص حق و باطل است، به معنی درک مجهول است که مجهول برایم معلوم بشود. «ولتَنْظُرْ» لام سر فعل مضارع، لام امر است؛ یعنی بنده من بر تو واجب است بفهمی، چه را بفهمی؟

«وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»^۱ بفهمی که برای فردای خودت (قیامت)؛ «غد» یعنی فردا چون به ما نزدیک است، یعنی قیامت کنار گوشمان است، پیغمبر ﷺ می فرماید: هر کسی می میرد، مرگ او شروع قیامتش است، قیامت دور نیست، قیامت بعید نیست، قیامت کنارمان است، واجب است بر شما بینا بشوید، بفهمید و بینش پیدا کنید، تشخیص پیدا کنید که آنچه در گذشته هایتان برای فردا عمل کردید و فرستاده اید، کلید نجات است یا زنجیر اسارت است؟ کردها و اعمالی که قبلا انجام دادید و برای فردایتان فرستاده اید، اینها در بهشت را باز می کند یا زنجیرتان می کند؟ «خُدُوهُ فَغُلُوهُ»^۲ و شما را به سوی دوزخ می کشاند! بفهمید برای فردایتان چه فرستاده اید، فردا چه فردایی است؟ فردا فردایی است که پروردگار عالم در صد و چهارده کتاب آسمانی خبرش را داده و در قرآن بیش از هزار آیه قیامت را مطرح کرده است. این فرداست، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر درباره فردا یعنی قیامت، خیلی مطالب با ارزشی برای مردم بیان کردند. فردا یعنی قیامت، روزی است که دوازده امام علیهم السلام برای تمام حوادثش عالی ترین و استوارترین روایات را از خودشان به جا گذاشتند. در کوه طور، اولین لحظه ای که خداوند نبوت را به موسی اعطاء می کند، این

۱. حشر: ۱۸.

۲. حاقه، ۳۰ و ۳۱.

جمله را به موسی وحی می‌کند: «إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» آمدن قیامت و برپا شدن قیامت قطعی و مسلم است! شکی در آن نیست! «أَكَادُ أَخْفِيهَا» فقط زمانش را نمی‌خواهم به کسی بگویم، ولی برپا می‌کنم؛ ﴿لُتَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى﴾^۱ تا به هر مرد و زنی از بندگانم در برابر آنچه عمل کردند جزا بدهم، اگر بد عمل کردند جهنم و اگر خوب عمل کردند بهشت. این یکی از آیات مهم قرآن است که فهمیدن را واجب کرده است، بفهمید! فکر کنید! اعمال گذشته را نگاه کنید! برخوردارهائتان را با مردم و با زن و بچه‌تان از نظر بگذرانید! پنجاه، شصت سال کسب و معاملاتتان را ببینید! بفهمید چه کوله‌باری برای قیامت‌تان فرستاده‌اید، از این کوله‌بار بهشت بیرون می‌آید یا جهنم بیرون می‌آید؟

یک پیرمرد هشتاد ساله‌ای را در یکی از شهرهای شیراز دیدم، آدم خیلی فهمیده‌ای بود، خیلی روایت حفظ بود، خیلی آیه حفظ بود، گفتیم: شما طلبگی خواندید؟ گفت: مدتی در اصفهان طلبه بودم، اما توفیق پیدا نکردم روحانی بشوم، آدم کار می‌کنم برای زندگی‌ام، در هشتاد سالگی هم کار می‌کرد. به من گفت: من وقتی اصفهان طلبه شدم، هفته‌ای یک بار یا دو بار می‌توانستم گوشت بخرم! آن هم با پولی که از شهرم می‌فرستادند توان خریدن یک سیر گوشت با استخوان را داشتم، یک سیر، گفت: نزدیک مدرسه ما یک قصابی بود، دیدم پنج شش نفر، جلوتر از من ایستادند، من همینطوری که در صف به دیوار تکیه داده بودم خیره شدم در کشیدن گوشت، دیدم قصاب وقتی که گوشت را می‌گذارد در ترازو و سنگ را هم می‌گذارد، انگشت شصتش زیر ترازو بازی می‌کند، فهمیدم این گوشت را کم می‌گذارد، نوبت من شد، گفت: چقدر گوشت می‌خواهی؟ گفتیم من گوشت نمی‌خواهم، می‌خواهم ببینم انگشتت زیر ترازو چه کار می‌کرد؟ گفت: کار از این کارها گذشته من پنجاه سال است انگشتم برای کم دادن جنس به مردم با این ترازو وصل شده‌است، آقا شیخ کوچولو تو یک روزه می‌خواهی انگشت ما را از زیر ترازو بکشی بیرون؟ حالا چقدر گوشت می‌خواهی بهت بدهم انگشتم هم نمی‌گذارم آن زیر! گفتیم: نه من برای خودم نمی‌گویم، اما می‌دانی پنجاه سال ده گرم ده گرم، بیست گرم بیست گرم، پنج گرمی که کم گذاشتی قیامت چه کوهی در



جلسه چهارم / ارکان تقوا

مقابلت قرار خواهد گرفت؟ گفت: برو به قیامت من کار نداشته باش! خدا می‌گوید بشین بفهم که برای قیامت چه کوله‌باری فرستاده‌ای.

در بخش سوم آیه دوباره می‌فرماید: «فاتقوا الله» بندگان من واجبات، بندگان من ترک محرمات، در بخش پایانی آیه می‌فرماید «ان الله خبير بما تعملون» من به تمام اعمال شما و ظاهر اعمال شما و باطن اعمال شما و به نیت‌هایی که بدرقه اعمال شماست، آگاهم. بدانید زیر دید چه کسی دارید زندگی می‌کنید.

آیه بعد یک نصیحت خیلی مهم است، «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ»^۱ بندگان من! مانند کسانی نباشید که به کل بی‌توجه به من شدند، بی‌توجه به دین من، به قدرت من، به نگاه من، به حلال و حرام من، و من هم به جریمه بی‌توجهی به خودم و به دینم وجودشان را از یاد خودشان بردم. شصت سال، پنجاه سال در این دنیا زندگی کردند نفهمیدند عبد هستند، فکر کردند آزاد هستند. وابسته به حکومت من که «لا يمكن الفرار من حکومتك»^۲ است نیستند، فکر کردند زیر نظر من نیستند، فکر کردند روزی خور من نیستند، فکر کردند نمی‌میرند، فکر کردند اگر بمیرند خاک می‌شوند و از بین می‌روند. این‌ها همه از عوارض خودفراموشی است، «اولئك هم الفاسقون» اینان از چهارچوب انسانیت خارج شدند: «أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغُوا أَصْلَهُمُ الْغَٰفِلُونَ»^۳

در آیه سوم هم می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۴ آن‌هایی که من را رها کردند و رفتند، و آن‌هایی که پیش من ماندند آن‌هایی که پیش من ماندند بهشتی هستند، آن‌هایی که من را رها کردند دوزخی هستند، اینها با هم مساوی نیستند اصحاب الجنة هم الفائزون، رستگاری و پیروزی برای بهشتیان است یعنی برای شما.

۱. حشر: ۱۹.

۲. فرازی از دعای کمیل.

۳. اعراف: ۱۷۹.

۴. حشر: ۲۰.

جلسه پنجم

ویژگی های اهل فہم

ویژگی‌های انسان فهمیده در میان رسول اکرم ﷺ

درباره ارزش فهم و اینکه راهی به سوی همه خیرات و خوبی‌هاست و پروردگار عالم فهمیدن را بر انسان در سوره حشر واجب فرموده است، مسائل مهمی از قرآن و روایات و زندگی اهل فهم بیان شد.

از مسائلی که دانستنش در این زمینه بسیار مهم و بسیار مفید است، ویژگی‌های اهل فهم است. انسان‌های فهمیده‌ای هستند و اهل درک هستند اهل بینش هستند، اهل کیاست و فراست و تشخیص حق از باطل هستند، چه ویژگی‌هایی دارند؟

امروز با توفیق خداوند روایت فوق العاده با ارزشی را از قول پیغمبر عظیم الشأن اسلام ﷺ برایتان قرائت می‌کنم. این از نخبه روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. از گوهرهای شب‌چراغ و معدن گوهرهای اهل بیت علیهم‌السلام است.

معنای عقل و عاقل

پیش از آنکه روایت را برایتان قرائت کنم باید به محضر مبارکتان عرض بکنم چون در ابتدای روایت کلمه عاقل به کار گرفته شده است. من امروز به کتاب معتبر قابل قبول لغت مراجعه کردم که ببینم برای عقل و برای عاقل، چند معنا بیان شده‌است، چون لغات عرب منحصر در یک معنا نیست. یک لغت گاهی دارای ده، دوازده، پانزده معناست. یکی از معانی عقل فهمیدن است، درک کردن است، که به همین مناسبت یک معنای عاقل یعنی کسی



که می‌فهمد، کسی که درک می‌کند، کسی که تشخیص می‌دهد چگونه زندگی کند. این عقل و عاقل است.

اما رسول خدا ﷺ در حدود ده ویژگی بسیار مهم را برای انسان‌های فهیم بیان فرمودند، که بخش بخشش را تا جایی که فرصت اجازه بدهد با همدیگر دقت می‌کنیم و تحلیل می‌کنیم. متن گفتار حضرت را من قطعه به قطعه می‌خوانم چون نور دارد، «کلامکم نور»^۱.

مدارا

«صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ»^۲ یک ویژگی انسان فهیمه این است که در مقابل کار جاهلانه و عمل نابخردانه مردم بی‌در و پیکر و نفهم که قرار می‌گیرد، با نرمی، با خوش‌خوئی، با مدارا و با راحتی برخورد می‌کند. یعنی می‌گوید شأن من نیست با مردمی که کار جاهلانه انجام می‌دهند دست به گریبان بشوم، از کوره در بروم، عصبانی بشوم، خشمگین بشوم و دعوا راه بیندازم، چون طرفم جاهل است و آدم جاهل رعایت آبرو، رعایت خانواده، رعایت شأن، و رعایت شخصیت انسان را نمی‌کند. راه برخورد با او برخورد مدارایی است. برخورد مدارایی یعنی چه؟ یعنی خیلی نرم با خوش اخلاقی، با خوشروئی به او بگویم عزیز من این کار شما کار درستی نیست. رفتارتان رفتار درستی نیست، کلامتان کلام نابابی است، خودتان ضرر می‌کنید، این برخوردی که با من کردید ضرری به من نمی‌زند، شما ضرر می‌کنید و از چشم مردم می‌افتید، شما از حوزه محبت مردم دور می‌شوید، شما از چشم رحمت پروردگار می‌افتید، یا قبول می‌کند که عالی است؛ یا قبول نمی‌کند، اگر قبول نکرد دیگر نباید با او ادامه داد.

بهترین برخوردها در مقابل جهل

از این افرادی هم که کارهای جاهلانه می‌کنند همه جا هستند. در خانواده، در بازار، در خیابان، در ادارات، در مسیرها، در قطارها، در هواپیماها، در سفرها، اما انسان‌های فهیمه

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. تحف العقول، ص ۲۸.



در کنار این گونه افرادی که کار جاهلانه دارند ضرر نمی‌بینند، ضرر نمی‌خورند. چون پیغمبر ﷺ می‌فرماید عکس‌العمل اینان با مردمی که کارهای جاهلانه دارند عکس‌العملی نرمی است، عکس‌العمل مهربانانه‌ای است، عکس‌العمل با خوشروئی است، عکس‌العملی نهایتاً با گفتاردرمانی است که اسم عربی آن نهی از منکر است، یا امر به معروف است، گفتار درمانی که الان در کره زمین در کشورها و در کشور ایران یکی از رشته‌های درمان بعضی از بیماری‌هاست.

که این گفتاردرمانی حوصله می‌خواهد، تحمل می‌خواهد، بردباری می‌خواهد؛ چون طرف کار جاهلانه دارد، ممکن است در برابر گفتاردرمانی من عکس‌العمل بد هم نشان بدهد و بگوید به تو چه، مگر فضولی، مگر جهنم من را تو می‌روی؟ اصلاً وضع من به تو چه ربطی دارد؟ و باز یک مقدار ممکن است بیشتر از کوره در برود سرش را تکان بدهد و بگوید با عجب آدم نفهمی ما روبرو هستیم. این برخوردهایی است که در جامعه دیده می‌شود.

عاقبت رفتار جاهلانه

گاهی هم عمل جاهلانه و گفتار جاهلانه‌شان اوج می‌گیرد و می‌گوید: چه می‌گویی؟ خدا هم بیاید من گوش نمی‌دهم. این گفتار جاهلانه است. ولی پیغمبر ﷺ می‌فرماید انسان‌های فهیم در برابر کل گفتار و کار جاهلانه جاهلان با نرمی برخورد می‌کنند با خوشروئی برخورد می‌کنند، با گفتار درمانی برخورد می‌کنند. اگر جواب داد که بسیار عالی است. اگر جواب نداد که آدم سرش را می‌اندازد پایین و می‌رود.

سعدی چقدر جالب می‌گوید، می‌گوید: "چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود"؛ هم عقل دارد، هم یک عمری ازش گذشته‌است و تجربه دارد، عبرت‌ها را دیده‌است، الان هم که با یک عاقل نرم خوشرو و خوشخو برخورد می‌کند،

چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

حالا که گفتار و رفتار او را بیدار نکرد، نرم‌خوئی و خوش‌خوئی او را بیدار نکرد، بگذار روزگار جریمه‌اش بکند و بیدارش بکند.



این مصراع "بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش" معنی آیات و روایات است که در نهایت خداوند از این گونه افراد ستمکار ظالم کردار جاهل، انتقام خواهد گرفت.

اصرار بر جهل سبب هلاکت

ناصر الدین شاه یک پسر داشت که بیست سال استاندار اصفهان بود. جرثومه همه گناهان جهان بود، بسیاری از بچه‌های مردم را کشت، زمانی که بچه بود یک گنجشکی را گرفت و یک چوب تیز را برداشت و چشم این گنجشک را شروع کرد با این چوب تیز به هم زدن و این گنجشک ناله می‌کرد و پر می‌زد و دست و پا می‌زد. این را در مشتش نگه داشته بود تا چشمش را دریاورد. در یک بازی تیراندازی بین بچه‌ها از تیرکمان یکی از بچه‌ها یک سنگ تیز رها شد. پروردگار این سنگ را هدایت کرد و خورد به همان چشمی که به گنجشک آسیب زده بود. خورد به چشم این پسر که تا آخر عمر هم رنج می‌کشید و در مردم هم معروف شده بود. اصفهان هم برایش تصنیف ساخته بود که آدم لوچه است؛ یعنی چشم سالمش لوچ شد.

یک پسر بیشتر نداشت که عاشق این پسر بود. این پسر در جنگ اول جهانی به سفر خارج می‌رفت که در دریای مانس کشتی مورد حمله دشمن قرار گرفت. کشتی با افرادی غرق شد و جنازه آن پسر هم پیدا نشد. حالا که درس نمی‌گیرد، حالا که گوش نمی‌دهد، حالا که خوش رفتاری در او اثر ندارد، حالا که گفتاردرمانی را نمی‌پذیرد، دیگر بگذار بیفتد و ببند سزای خویش. این در قرآن هم هست: ﴿لَا تَزِرُ وَرَيْفِ خَوْضِهِمْ لِعَبْوَن﴾^۱. حیب من! رهایشان کن غرق در بازیگری باشند تا نوبت من برسد. آن وقت وقتی دست انتقام خدا گریبان مردمی که کار جاهلانه می‌کنند را گرفت، اینها نمی‌توانند از دست قدرت خدا فرار بکنند.

قدرت پروردگار

یک کسی نمود را نصیحت کرد، بهش گفت: ابراهیم را زجر دادی هیچ نشد، در مضیقه قرار دادی هیچ نشد، در هزار متر مربع دیوار کشیدی، آنجا را پر از مواد آتش زا کردی،



بدن این مرد را هم انداختی در این آتش هیچ نشد. معلوم می‌شود او به یک جایی بند است، پشت سر او یک دستی دائماً از آستین قدرت بیرون است که او را از همه حادثه‌هایی که تو برایش ایجاد کردی نجات بدهد.

از لشکرکشی خدا بترس، این مرد نصیحت‌کننده گفت: برو به خدا بگو لشکرش را بیاورد. من هم می‌آورم. البته یک هفته باید این خدا وقت بگذارد تا من ارتشم را جمع بکنم، دید این رفتار جاهلانه است، جهلش هم در وجودش بتون آمده‌است، این گفتار هم گفتار جاهلانه‌ای است. برو به خدا پیغام بده تو لشکرت را بیاور من هم می‌آورم، تمام نیروی لازم را نمرود در صحرائی بیرون از بابل جمع کرد، یک لشکر فوق العاده با تعداد بسیار و غرق در اسلحه، این نصیحت‌کننده هم آمده بود که اوضاع را ببیند. با مسخره به او گفت که مگر به خدا پیغام ندادی که لشکرش را بیاورد. پس کجاست؟ گفت که خدا حوصله‌اش خیلی است، عجله‌ای هم ندارد، لشکرش هم همیشه پیروز است، تو هم عجله نکن در آمدن لشگر خدا، الان می‌رسند، فضا پر از پشه کوچک شد؛ یعنی پروردگار حتی خرمگس هم نیاورد، پشه‌ها می‌آمدند لب پایین این ارتش نمرود را تک تک می‌زدند، لب بالا را هم می‌زدند، درجا ورم می‌کرد و خفه‌شان می‌کرد.

نمرود در حال فرار بود. کل ارتش که دهان و زبان و لب‌ها باد کرد و خفه شدند و از روی اسب‌ها افتادند. یک دشت جنازه بود، شما هم که امر او را اطاعت می‌کردید، اطاعت جاهلانه‌ای بود. شما دیدید ابراهیم نسوخت، پس می‌آمدید از ابراهیم اطاعت می‌کردید. چرا در جهل پافشاری می‌کنید؟ چرا؟

پرهیز از جهل، استحکام خانواده

این طلاق‌هایی که الان در کشور آمارش بسیار بالاست نه اینکه می‌رود بالا، بسیار بالاست، این‌ها علتش یا کارهای جاهلانه مرد است که جان زن را به گلو رسانده، یا کارهای جاهلانه زن است که مرد را به جان آورده‌است، یا کارهای جاهلانه هر دو است؛ یعنی بیشتر طلاق‌ها و نود و نه درصد طلاق‌ها نامشروع است و عاقلانه نیست و مورد نفرت پروردگار عالم است. پروردگار همدلی را دوست دارد، همراهی را دوست دارد،



همزیستی را دوست دارد. خدا از جدایی شدیداً متنفر است و طرفین بدانند، قیامت در دادگاه الهی جواب قابل قبولی نخواهند داشت و عذر مورد پسندی هم نخواهند داشت. یا زن به مرد ظلم کرده یا مرد به زن ظلم کرده‌است، یا هر دو به هم ظلم کردند. ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۱ این فریاد پروردگار است. این را پیغمبر ﷺ نگفته‌است. این را خود خدا دارد می‌گوید: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».

یک مقدار با فهم زندگی کنید، عاقلانه زندگی کنید، از امور جاهلانه بپرهیزید، قیامت‌مان را خراب می‌کند و دیگر هم نمی‌شود بعد از مردن آبادش کرد.

ذلت ظالم و ناپایداری ظلم

در کتاب‌ها نوشته‌است که یک پشه ریزتر از همه پشه‌ها لب پایین نمرود را نیش زد. نتوانست ردش کند، رفت و دوباره آمد لب بالایش را زد. دو تا لب ورم کرد، به آن پشه دستور داده شد که طوری نیش بزنی که راه یک نفس کشیدن داشته باشد و کمی زجر بکشد تا بچشد زجر دادن به بنده خالص من یعنی چه. بگذار خوب زجر بکشد و در رختخواب دست و پا بزندی، ناله بزندی، عریده بزندی، به زور این دو تا لب ورم شده را مامورها باز کنند یک نصف استکان آب در آن بریزند؛ بعد از دماغش برو بیرون فقط مغزش را قلقلک بده. دست که از بینی تا مغز نمی‌رفت. اول خودش مشت می‌زد به کله‌اش که آن پشه او را رها کند اما دیگر خسته شد. هر کسی می‌آمد عیادتش می‌گفت تا ننشستی مشت بزنی در کله من، چطور خدا ذلیل می‌کند متکبران را.

دیگر مشت هم کارگر نبود. فکر کنم چکش لاستیکی درست کردند که با لاستیک بکوبند در کله‌اش، اینقدر کوبیدند تا جانش درآمد و رفت جهنم. ظلم بی‌جواب نمی‌ماند. ایدا بی‌جواب نمی‌ماند. نه ظلم مرد به زن، نه ظلم زن به مرد، نه ظلم زن به زن، نه ظلم مرد به مرد، نه ظلم حکومت به مردم، نه ظلم مردم به حکومت، ظلم بی‌جواب نمی‌ماند. تاریخ



هم نشان داده‌است که بی‌جواب نمی‌ماند. قزافی کم مانده بود ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۱ کند، صدام ادعا کرد «انا ربکم الاعلی»، ولی هر دویشان را دیدید که با چه ذلتی به جهنم رفتند؟ یارانشان هم همینطور.

فکر نکنید داعش ماندنی است، ظلم بقاء ندارد. ظالم هم بقاء ندارد. شما فکر نکنید آل سعود یهود ماندگارند، ظلم ماندگاری ندارد، ظالم پیش می‌رود که خودش را در دست انتقام پروردگار بیندازد. راهی ندارد فرار کند. آل سعود به طرف انتقام خدا می‌روند، داعش به طرف انتقام خدا می‌روند و هر کسی هم در مملکت ما ظلم می‌کند آن هم به طرف انتقام خدا می‌رود. جاده دومی نیست برای ظالم. این یک ویژگی مردم فهمیده‌است: «صفت العاقل ان يحلم امن جهل علیه». فهمیده‌است که ضرر نمی‌کند، من از شما می‌پرسم این هفتاد و دو نفر کربلا روز عاشورای اول تا الان چه ضرری کردند؟ چه خسارتی کردند؟

پایداری عدالت

زینب کبری علیها السلام به یزید فرمود: هر چه نقشه داری ادامه بده، «فکد کیدک وَاَسَع سَعِیک و ناصِب جُهْدک فوالله لا تمحو ذکرنا»^۲ هر چه زور داری باز هم به میدان بیاور. هر چه فشار، قدرت و قوت داری باز هم بیاور در میدان، نگفت ظلم کردی و تمام شد، نقشه کشیدی و تمام شد، زینب کبری علیها السلام فرمود: از حالا به بعد «کد کیدک» هر چه نقشه داری بیاور وسط «وَاَسَع سَعِیک» هر چه کوشش و فعالیت و قدرت داری بیاور وسط، «والله لا تمحو ذکرنا» به والله قسم تا قیامت یاد ما را از این عالم نمی‌توانی پاک کنی. خودت از یاد می‌روی ولی ما در یاد جهان، در یاد پاکدلان، در یاد عاشقان، در یاد صالحان، در یاد مومنان می‌مانیم. تو دو روز جلوی آب را در کربلا گرفتی، اما تا قیامت نام حسین علیه السلام ما کنار این آب ثبت است. هر

۱. نازعات: ۲۴.

۲. مقتل الحسین مقرر، ص ۴۶۴.

کسی که آب می‌خورد یادش است و می‌گوید: «صلی الله علیک یا ابا عبدالله علیه السلام» هر کسی می‌خواهد ثواب ببرد در خانه‌اش، در مغازه‌اش، در مسجد، در حسینیه، در جاده‌ها، سقاخانه می‌سازد و بالایش هم می‌نویسد: «یا ابا عبدالله الحسین علیه السلام»، ای یزید! خیال کردی کجا می‌روی؟ تو چهار نعل داری به طرف انتقام خدا می‌روی. برای ظالم جاده دیگری نیست، «و لا یمکن الفرار من حکومتک»^۱.

پذیرش حق

برادران قوم و خویشان، زن و شوهرها، دوستان، قدر همدیگر را بدانید، از جدایی بپرهیزید، از کارهای جاهلانه بپرهیزید. کشور را غرق در محبت کنید، خانواده را غرق در محبت کنید، ایران را غرق در عدالت کنید، ایران را غرق مروت و رحم کنید، از طلاق بپرهیزید، شما صاحبان قدرت! بعضی‌هایتان از زورگویی به این مردم بپرهیزید، این مردم راست می‌گویند و حاضرند راست بگویند. انصافا مردم را بنشانید و به آن‌ها بگویید سال نود و چهار و سه و دو و یک چقدر کاسی کردی؟ حاضرند راست بگویند، دویست میلیون مالیاتشان می‌شود دویست هزار تومان اگر راست را شما قبول بکنید، این ملت حاضرند به حکومت اسلامی راست بگویند، این‌ها مردم دلسوزی هستند، این‌ها کشورشان را می‌خواهند، این‌ها شمارا می‌خواهند، محبت کنید. عاطفه هزینه کنید، چوب‌انداز نگذارید که از مردم پول بگیرند و مردم را دلسوخته کنند، مردم را رنجیده کنند، مردم را وادار به نفرین کنند.

این یک ویژگی مردم فهمیده است، مردمی نرم، آرام، خوشرو، و با جاهلی که کار جاهلانه می‌کند الهی، ایمانی، انسانی و اخلاقی برخورد می‌کنند. اگر شد که سود جاهل است، نشد جاهل اگر به کارش ادامه بدهد، به طرف انتقام خدا حرکت می‌کند، جاده فرعی ندارد. نمی‌ارزد. با گناه و با معصیت و با ظلم دنیا را به دست آوردن نمی‌ارزد.



جلسہ ششم

ویبکی دوم اہل فہم

مراتب اعطای فهم

فهم یعنی درک و یافتن راه و طریق و آنچه که به خیر دنیا و آخرت انسان و همراهان انسان است. نعمت ویژه‌ای است. بخشی از سرچشمه فهم، خود انسان است، همه بدیهیات را که نیازی هم به دلیل و برهان و درس خواندن ندارد، مردم می‌فهمند، روشنایی است، تاریکی است، رنج، رفاه، شب، روز، رنگ‌ها، این‌ها امور بدیهی است که انسان از همان وقتی که وارد عرصه زندگی می‌شود می‌فهمد، بچه دو ساله، سه ساله، چهار ساله امور بدیهی را می‌فهمد و درک می‌کند.

بخش دیگر فهم به خاطر این که خود ما قدرت نداریم آن را درک بکنیم، فهماندنش واگذار شده است به پاکترین، عاقلترین، درست‌کارترین، و صادق‌ترین انسان‌ها که انبیاء الهی و ائمه طاهیرین علیهم‌السلام و اولیاء خدا هستند.

یک بخش فهم هم مستقیماً از جانب خدا عطا می‌شود؛ ولی شرطش این است که انسان با پاکسازی کل درون و برون خودش را به قرب پروردگار، قرب معنوی، نزدیک کند. خداوند متعال به انسان یک سلسله از عالی‌ترین مسائل را می‌فهماند.

هدایت خاص خدا

یکی از چهره‌های برجسته شیعه که در خدمت به فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام کم نمونه بود و من طلبه قم بودم که ایشان در کرمانشاه از دنیا رفت، و طبق وصیت خودش جنازه‌اش را



جایگاه فهم در شریعت

به نجف بردند و در کنار حرم امیرالمومنین علیه السلام دفن کردند، در حد مرجعیت بود، شخصیت باتقوایی بود، انسان بسیار زاهدی بود که من هر سفری برای منبر کرمانشاه می‌روم، داماد و نوه‌هایشان، می‌آیند هر شب پای منبر و من از آنها هر سال مطالب جدیدی از آن مرحوم می‌شنوم.

این مجموعه برای من تعریف کردند که پدر ایشان از قوی‌ترین خان‌های منطقه بود، خانی که خان بود، خان قلابی نبود. خان حقیقی بود؛ یعنی یک خان قدرتمند، خان تفنگ‌دار، خان حکومت‌کننده بر مردم منطقه، ایشان در سن سیزده، چهارده سالگی در آن دستگاه عظیم خانی و حکومت بابا و قدرت بابا و اینکه کنار پدر یک تعدادی تفنگدار و حقوق بگیر زندگی می‌کردند، در آن فضا خدا به این بچه سیزده، چهارده ساله فهماند که راه سعادت دنیا و آخرت تو تحصیل علوم دین است، کسی در آن دستگاه نبود که با آخوندی موافق باشد، با حوزه‌ها موافق باشد، با علوم الهی موافق باشد، این فهماندن مستقیم کار پروردگار بود. به خاطر اینکه این بچه فوق العاده در آن دستگاه پاک بود.

پدر به او می‌گوید: می‌خواهی بروی طلبه بشوی؟ می‌گوید: بله. می‌گوید: دنبال من بیا، او را می‌برد در زیرزمین خانه خان منشی با طناب می‌پیچد و مدتی در آن زیرزمین کتک می‌خورد و زجر به او می‌دادند. احتمالاً دور از چشم پدر گاهی مادرش از روی محبت مادری آبی، غذایی، نانی برایش می‌برده‌است. ولی تا دلتان بخواهد کتک می‌خورد، زندانی می‌کشد، دست و پا بسته در این زندان نمناک زیرزمین می‌گذرانند، بعد پدر به خیال اینکه از رأی خودش کاملاً برگشته‌است، دست و پایش را باز می‌کند و دو تا لگد هم به او می‌زند و یک دو تا برو گمشو هم می‌گوید و ایشان هم می‌آید بیرون از آن زندان و پای پیاده حرکت می‌کند و می‌آید قصر شیرین و می‌آید خسروی و می‌آید خانقین و می‌آید کاظمین و می‌رود نجف و مجتهد جامع الشرائط از نجف برمی‌گردد؛ در حالی که پدر دیگر از دنیا رفته بود، اطراف استان اهل حق فراوان بودند، علی‌اللهی فراوان بودند، بی‌دین فراوان بودند، متجاوز و بی‌نماز فراوان بوده‌است. چهل سال بین این مردم پیاده می‌رود، با اسب می‌رود، با قاطر می‌رود، در دهات‌ها و شب می‌ماند، با مردم تماس می‌گیرد بالای ده



هزار بی‌دین و علی‌اللهی را شیعه ناب‌الهی تربیت می‌کند. این نتیجه آن فهمی است که پروردگار عطا می‌کند.

ادب باطنی حر بن یزید

چه کسی به حر بن یزید گفت راهت غلط است؟ در لشکر عمر سعد طلبه که نبوده‌است، درس‌خوانده حوزه، منبری و امام جماعت که نبوده‌است. به قول قمر بنی هاشم علیه السلام «یا نفس لا تخشی من الکفار»^۱ سی هزار کافر آنجا بوده‌است، یعنی سی هزار مخالف خدا، مخالف انبیا، مخالف نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله، مخالف ولایت امیرالمومنین علیه السلام، موافق سقیفه، موافق معاویه و موافق یزید و موافق آدمکشی، موافق مومن‌کشی، موافق غارتگری، موافق جنایت. چه کسی در آن جمعیت به ایشان فهماند راهت باطل است؟

پاکی در وجودش نهفته بود، یک ادب باطنی در خودش بود که یک نخود از آن پاکی و ادب را آن سی هزار نفر نداشتند. آن ادب باطنی را هم دو بار نشان داد. روز دوم محرم با ابی عبدالله علیه السلام که گفتگو کرد طول کشید. امام به پیشنهادهای حر قانع نمی‌شد، حر هم قانع نمی‌شد به پیشنهادهای ابی عبدالله علیه السلام و اختلاف در گفتار بود. صحبت تمام نشده بود که مؤذن اذان ظهر را گفت. ابی عبدالله علیه السلام به حر آزادانه فرمودند شما که اهل نماز هستی با این هزار نفری که با تو هستند برو نماز ظهرت را بخوان و من هم با این هفتاد و دو نفر نمازم را می‌خوانم. نماز ظهر که تمام شد دوباره بیا بحث را ادامه می‌دهیم. اینجا اولین باری بود که آن ادب باطنی را به ابی عبدالله علیه السلام نشان داد و گفت: حسین جان! با بودن تو ادب است که من جلو بایستم دیگران به من اقتدا نکنند؟ درست است که من در لشکر یزید هستم، ولی در نماز که در لشکر یزید نیستم، شما بایست جلو و من به شما اقتدا می‌کنم. خود این ادب یک کلید است؛ برای اینکه زمینه فهماندن را از جانب خدا فراهم بکند. بی‌علت که خدا نمی‌فهماند.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۸.

بارش رحمت الهی مشروط به اراده انسان

انسان باید به پروردگار یک چیزی نشان بدهد که رحمت پروردگار به نفع انسان به جوش بیاید، در حال گیرافتادن به یک گناه کبیره است، نشان بدهد خودش را به خدا و دندان گناه را بکشد. خدا دری از رحمت باز می‌کند، مشکلی را حل می‌کند، یک نگاهی از نامحرم بیوشاند تا در تماشای سبحات جلال و جمال به روی دل باز بشود، از یک ظاهری باید چشم بیپوشد که آدم را به عالم باطن راه بدهند، یک کاری باید کرد. تا آنها هم یک کاری برای آدم بکنند. «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^۱، بنده من تو بیا که من هم بیایم، تو نیامده به من می‌گویی بیا، آمدن من به سوی تو، گره به زلف آمدن تو به سوی من خورده‌است، «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»^۲ شما به تعهد دینداری‌تان وفا بکنید، من هم به تعهد پرداخت بهشت به شما وفا بکنم.

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بی‌ری

گفتگو داغ شد، حر لجبازی کرد و حق را نپذیرفت، امام هم برگشت به او فرمود «تَكَلِّتَكَ أُمَّكَ»^۳ مادرت به عزایت گریه کند، این دومین باری است که ادب نفس و ادب باطن را نشان می‌دهد. سرش را انداخت پایین، بعد سرش را بلند کرد و خیلی آرام گفت که کسی که اسم مادر من را می‌برد جوابش این شمشیر است، تحمل این که اسم مادرم را از کسی بشنوم در من نبود، اگر کسی حرف مادر من را به من می‌زد جواب دهانش با این شمشیر بود، اما یا ابا عبدالله علیه السلام مادر تو منبع پاکی است، منبع فضیلت است، منبع درستی است، منبع عفت و عصمت است، جگر گوشه پیغمبر صلی الله علیه و آله خداست، من جواب حرف شما را به احترام صدیقه کبری علیها السلام نباید بدهم. جوابی هم ندارم بدهم. جواب هم نداد.

۱. بقره: ۱۵۲.

۲. بقره: ۴۰.

۳. وقعه الطوف، ص ۱۷۲.

دو بار ادب نفسی را که نشان داد، در روز عاشورا به دادش رسید، خود پروردگار به او فهماند که این جبهه صددرصد باطل است و عاقبت جهنم است، آن جبهه صددرصد حق است و عاقبت لقاء و قرب و رضا و جنت من است، این یک نمونه فهم است، درباره یک کسی که در لشکر یزید بود و آن یک نمونه فهم درباره پسری که پدرش خان بود با همه شرایط خانی، ولی فهم عطا شده حر را کجا برد، و مرحوم آیت الله آقا شیخ فرج الله را کجا برد.

اهمیت هدایت انسان‌ها

کم نبود منافع آن فهم، مردم یمن که از شیعیان ناب و خالص بودند و هستند از پیغمبر ﷺ منبری خواستند، که این منبری برود یمن دین را به مردم یاد بدهد، پیغمبر ﷺ امیرالمومنین ﷺ را که بیست و پنج، شش سالش بود انتخاب کرد و فرمود: برو یمن و تا بیرون مدینه هم به بدرقه‌اش آمد، بیرون از مدینه به امیرالمومنین ﷺ فرمود: «يَهْدِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ عَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُوهُ»^۱ علی جان اگر یک نفر همراه به دست تو هدایت بشود ثوابش برای تو بیشتر و بهتر است از آنچه که خورشید بهش می‌تابد. آن وقت خدا به یک خان‌زاده بفهماند که برو طلبه شو بعد بیا بالای ده هزار نفر انسان بی‌دین و منحرف را نجات بده. یک نفرش «خیر لک مما طلعت علیه الشمس»، چه برسد به بالای ده هزار نفر.

ارزش فکر کردن در روایت پیامبر اکرم ﷺ

این سه بخش فهم، فهم بدیهیات، فهمی که انبیاء و ائمه طاهرين ﷺ و اولیاء الهی وسیله رسیدن به این فهم هستند و فهم اعطایی پروردگار مهربان عالم. این فهم سوم خیلی فهم

۱. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: لَمَّا وَجَّهَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ قَالَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ لَا تُفَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ عَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُوهُ.» کافی، ج ۵، ص ۳۶.

جایگاه فهم در شریعت

مهمی است. دو روایت هم در این زمینه برای نورانی تر شدن مجلس عنایت کنید. یک روایت از رسول خدا ﷺ و یک روایت هم از امیرمومنان علی ﷺ. پیغمبر ﷺ ارزش فکر را می گوید، دنبال کردن فهم را امیرالمومنین ﷺ می گوید. گفتار پیغمبر ﷺ ارزش فکر و نتیجه اش است، گفتار امیرالمومنین ﷺ دستور به فهمیدن است.

کلام پیغمبر ﷺ: «إِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَبِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ فَعَلَيْكُمْ بِحَسَنِ التَّخْلِصِ وَ قِلَّةِ التَّرْبُصِ»^۱ نشستن و فکر کردن و اندیشه کردن و تعقل کردن و سنجش. عاقبت سنجش اعمال خود، انسان را به فهمیدن می رساند، و قلب را زنده می کند. اندیشه کردن دل مرده را زنده می کند. حرّ یزید را حرّ حسینی می کند، خان زاده را مرجع تقلید می کند، دل را زنده می کند. پیغمبر ﷺ می فرماید: آدمی که با فهم و با اندیشه و با تفکر زنده می شود، مثل چراغ به دستی است که در تاریکی ها در پرتو نور این چراغ در حال حرکت است. خیلی زیبا خودش را از آن تاریکی ها بیرون می برد، چون چراغ دارد و نور دارد درنگش، ایستادنش و معطل شدنش، در برابر موانع، بسیار اندک است؛ چون هر مانعی را در نور می بیند و می پیچد و مانع را دور می زند و سرگردان نمی شود، حیران نمی شود، در برابر مانع شکست نمی خورد، زانو نمی زند و به قول پیغمبر ﷺ: «حِيارى سُكارى لا مُسَلِمِينَ وَ لا نَصارى»^۲ نمی شود که در زندگی اش سرگردان و حیران باشد. نه مسلمان واقعی باشد نه مسیحی واقعی. به قول قرآن ﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَاءٍ وَلَا إِلَى هُوَاءٍ﴾^۳ سرگردان بین این طرف و آن طرف است.

آدمی که می فهمد راه این است که خدا قرار داده است، آدمی که می فهمد حلال این است که خدا قرار داده و حرام این است که خدا قرار داده است، خودش را نجات می دهد و در برابر موانع نمی ایستد و مانع را برطرف می کند می رود. «يحسن التخلص و قلة التربص».

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

۳. نساء: ۱۴۳.



اهمیت هدایت تفکر در کلام امیرالمومنین علیه السلام

کلام زیبایی از امیرالمومنین علیه السلام صادر شده است، همراه با سجع و قافیه: «نَبَهُ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَ جَافِ عَنِ اللَّيْلِ جُنْبِكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ»^۱ قلبک، جنبک، ربک، سه تا راهنمایی خیلی مهم است، امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: بلند شو و دلت را با کمک فکر و اندیشه و فهم هشیار کن، بیدار کن، به حرکت مثبت بیاور که عاشق چه اموری در این دنیا باشد و متنفر از چه اموری در این دنیا باشد. رها نکن دل را که برود عاشق یزید بشود و دشمن ابی عبدالله علیه السلام، برود عاشق شکم بشود و دشمن روزه، برود عاشق رفاه طلبی بشود و شصت سال یک بار صبح بلند نشود دو رکعت نماز برای سازنده اش و رزاقش بخواند، بیدار کن دلت را، بینا کن دلت را، چشم برای دلت ایجاد کن، که حق را ببیند، باطل را ببیند، خوب را ببیند، بد را ببیند، راه را ببیند، چاه را ببیند.

نظر خاص خداوند بر شب

«نبه» امر واجب است، «بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک»، شب را تا طلوع آفتاب با خواب نکش، نابود نکن، ضایع نکن، خداوند به شب نظر خاصی دارد، من با دو گوش خودم شنیدم که یکی از علمای بزرگ که خیلی هم اهل گریه بود، این عالم بزرگ، (من وقتی طلبه نبودم، عاشق منبر و گریه هایش بودم.) روی منبر واقعا بال و پر می زد. حالا آن که دیده بود که نمی گفت چه دیده بود از شب، واقعا بال و پرمی زد، دست و پا می زد و می گفت: برادران! ولو شده پنج دقیقه به اذان صبح بلند شوید و در رختخوابتان بنشینید. می خواهید هیچ کاری هم نکنید نکنید، آن لحظه را بیدار باشید، فیوضات خدا که می آید، در جیب شما هم بریزد، خواب نباشید، به خوابها هیچ نمی دهند.

اصرار امیرالمومنین علیه السلام است: شبت را به خواب نابود نکن. ولو شده دو دقیقه یا پنج دقیقه به اذان صبح، روی همان تخت و تشک بشین و بگو خدایا بنده خوبی نبودم، مقصر

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴.

جایگاه فهم در شریعت

هستم، دستم خالی است و خیلی هم خالی است. مولای من! خدایا! علی علیه السلام هر شب مثل مادر بچه مرده گریه می کرد و می گفت: «آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ»^۱ علی علیه السلام ناله می زد و آه می کشید که خدایا توشه آخرتم کم است و راه طولانی است، چه کنم؟ بگو من هم دنبال آن علی علیه السلام هستم ولی حال ندارم یازده رکعت نماز شب برایت بخوانم، حال ندارم دستم را دراز کنم و ده، بیست تا یارب بگویم، استغفرالله بگویم، ولی اینقدر حال دارم که بگویم بد هستم و با خوبی هایت بدی من را جبران کن. این را که می توانم بگویم.

«و اتق الله ربك»، خدا را همیشه ناظر خودت بدان، پایت را کج برندار که می بیند، حرف کج نزن که می بیند، لقمه کج نخور که می بیند، بدرفتار با خودت و با زن و بچه ات و با مردم نباش که می بیند.

دومین ویژگی از ویژگی های اهل فهم

و اما اوصاف مردم فهمیده، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ده ویژگی دارند آن هایی که فهمیده هستند. یک ویژگی شان را نزدیک یک ساعت در روز گذشته شنیدید، «صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ» در مقابل کارهای جاهلانه افراد، برادر، خانواده، زن و بچه و مردم، با مدارا و نرم خوئی و خوشخویی برخورد می کنند و به اصطلاح گفتاردرمانی می کنند، اگر گوش داد که به نفع خود طرف مقابل است و گوش هم نداد که آدم یک مدتی دیگر هم ادامه می دهد و نشد خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید رهایش کن و دیگرکاری به کارشان نداشته باش.

و اما ویژگی دوم اهل فهم: «صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ وَ يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ»^۲ هستند در خانواده اش در دوستانش، در مردم، اهل هیئتش، اهل مسجدش، به او بد برخورد

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۲. تحف العقول، ص ۲۸.

می‌کنند، ظلم می‌کنند و ناراحتش می‌کنند، پیغمبر ﷺ می‌فرماید که گذشت می‌کند، هیچ وقت ظلم آن‌ها را نقطه درگیری با آن‌ها و دست به یقه شدن قرار نمی‌دهد، نقطه ریختن آبروی آن‌ها قرار نمی‌دهد، نقطه تلخ کردن آن‌ها قرار نمی‌دهد، آن‌ها زشت عمل کردند، بد گفتند، ناسزا گفتند، گوش ندادند. این شخص تا آخر عمرش فقط گذشت به کار می‌گیرد.

صبر و نرم خویی حضرت باقر العلوم علیه السلام

وجود مبارک حضرت باقر العلوم علیه السلام در راه می‌رفتند، باقر یعنی شکافنده، حضرت را می‌گویند باقر علوم الاولین و الآخین، کسی که حقایق علوم گذشتگان و آیندگان پیشش بود و همه را دل و مغزش شکافته بود. یک مسیحی مخالف به حضرت برخورد. از اسم حضرت الف را حذف کرد، به حضرت گفت «انت بقر»^۱ اسمت گاو نیست؟ حضرت فرمودند: نه، اسمم گاو نیست. بقر نیست. باقر هستم، خیلی‌ها در همین اول کار لنگ هستند، خیلی‌ها در همین نقطه اول هیجان زده می‌شوند و از کوره درمی‌روند و داد می‌کشند، دست به یقه می‌شوند، بی‌تربیت، بی‌ادب، نفهم، جاهل، پست. اما امام باقر علیه السلام فقط یک کلمه فرمود: نه، من اسمم بقر نیست، باقر است.

گفت که تو بچه آن زن آشپز نیستی؟ می‌خواست مادر حضرت را تحقیر کند. ظاهراً مادر حضرت هنر آشپزی بالایی داشت. زن‌ها مهمانی داشتند و یا در خانه مهمانی بود، دیگر نمی‌رفتند آشپز بیاورند. خود مادر حضرت باقر علیه السلام همسر زین العابدین علیه السلام، غذا درست می‌کرد، هم برای خودشان، هم اگر همسایه‌ها می‌گفتند سی تا مهمان داریم می‌فرمود من می‌آیم برای همشان پخت و پز می‌کنم. تو پسر آن زن آشپز نیستی؟ حضرت فرمودند: پسر زن آشپز هستم ولی آشپزی خیلی شغل محترمی است و ننگ و عار نیست. مگر جناب مسیحی آشپزی ننگ و عار است؟

دوباره مسیحی داد زد و گفت: تو پسر آن زن فحاش بد زبان نیستی؟ امام باقر علیه السلام فرمود: این که در حق مادر من می‌گویی، اگر راست می‌گویی و مادر من بدزبان بوده‌است حالا

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۸۹.

جایگاه فهم در شریعت

ماکه یک دفعه بدزبانی از مادرمان ندیدیم اما تو می‌گویی مادرم بدزبان است، اگر مادرم بدزبان است کاری ندارد که خدای من خدای تو هم هست، دستت را بلند کن به پروردگار بگو خدایا مادر باقر را ببخش اگر بدزبان بوده‌است، اگر مادرم بدزبان نبوده به خدا بگو خودت را ببخشد چون داری به مادرم تهمت می‌زنی.

«يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ» مسیحی دید چه داستان عجیبی است، به او گفتم تو گاو هستی، گفتم برو بچه ننه آشپز، گفتم مادرت بدزبان و فحاش بوده، در جواب اولی به من نرم گفت نه من اسمم باقر است بقر نیست، آشپزی هم عار و ننگ نیست، اگر تو می‌دانی مادرم فحاش بوده دعایش کن خدا بیامرزد و اگر نبوده‌است دعا کن خدا تو را بیامرزد. گفت: یابن الرسول الله ﷺ من می‌خواهم مسلمان بشوم، و یک مسلمان خوبی شد. بیخود نگفتند بگذر، بیخود نگفتند انتقام گیر نباش، بیخود نگفتند دست به یقه نشو. معلوم می‌شود گاهی گذشت آدم یک بی‌دین را دیندار می‌کند، یک مسیحی را شیعه می‌کند. این ویژگی دوم اهل فهم است.



جلسه، مقسم

ارزش گذشت

تفکر، پیشگیری کننده از خطرات

تفکر صحیح سبب می‌شود که انسان یک سلسله واقعیات بسیار مفید را بفهمد و با آن واقعیات زندگی کند و در حقیقت تفکر سپر پر قدرتی است که انسان را از افتادن در خطرات حفظ می‌کند.

در یکی از جلسات ماه مبارک همین مسجد، یک جوانی در رمضان‌های گذشته مراجعه کرد و یک نامه‌ای را به من داد و غیر از آن نامه خودش هم گفت: اگر من می‌فهمیدم دچار یک بلای غیرقابل جبرانی نمی‌شدم، می‌گفت تک پسر هم هستم، مرگ من قطعی است، و نمی‌دانم بعد از من از داغ من و فراق من چه بلائی سر پدر و مادرم خواهد آمد. دنبال آرامش می‌گشت، که راهنمایی بشود. حداقل خبری که دکترها به او داده بودند این بود که یکی دو سال بیشتر زنده نمی‌مانی. این دو سال را از چه راهی آرامش پیدا بکند. ده ثانیه، پانزده ثانیه، پنج ثانیه بی‌فکری، خطر و حسرت و اندوه و غصه طولانی برای انسان خواهد آورد.

من به او گفتم: چاره‌ای برایت نیست. به پدر و مادرت هم نمی‌توانی بگویی. با خداوند متعال حداقل این اختلاف حسابت را به خاطر این گناه حل کن. گناهت گناهی نیست که توبه نداشته باشد، توبه‌اش هم به این است که به راستی پشیمانیت را به پیشگاه حضرت حق ببری، این گناه را تکرار هم که دیگر نمی‌توانی بکنی، ضرر غیرقابل جبران در تمام بدنت ظهور کرده‌است. عیبی ندارد این گناه را شما هم بدانید. من او را دیگر ندیدم و

نمی‌دانم کیست. نمی‌دانم زنده است یا نه. عیبی ندارد اگر آن گناه او را نابود کرده‌است و از خدا برایش طلب مغفرت بشود.

طلب مغفرت حضرت سجاده علیه السلام

شما هم در قلبتان طلب مغفرت کنید. در ابوحمزه ثمالی یکی از جملات شاهکارش این جمله است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ وَتَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا ذَكَرْنَا وَأُنْثَانَا صَغِيرَنَا وَكَبِيرَنَا حُرَّنَا وَمَمْلُوكِنَا»^۱ یعنی شب ماه رمضان که زین العابدین علیه السلام از پروردگار درخواست بخشش و آمرزش می‌کند یک نفر را استثنا نمی‌کند، معنی جملات هم روشن بود. مومنین، مسلمین، زنده‌هایمان یعنی زنده‌های وابسته به ما، طلب مغفرت برای شمر و یزید و خولی که نکرد، مرده و زنده ما، کوچک و بزرگ ما، مرد و زن ما، آزاد و مملوک ما، برای همه از پروردگار طلب آمرزش می‌کرد، در سی شب، آن هم با گریه و با اشک.

دو کلمه حرف زد و رفت و بعد من نامه را خواندم. نوشته بود یک سفر خارجی رفته بودم در همین کشورهای حاشیه خلیج فارس و در آنجا با یک زن بدکاره جوان زیبا آشنا شدم. چند شبی با او بودم و بعد که آمدم ایران، چند ماهی که گذشت دیدم تب به من حمله کرد، با این قرص‌های معمولی هم تب قطع نمی‌شد، رفتم طبیب و آزمایش دقیق داده‌است و گفته‌است که شما این بیماری غیرقابل درمان ایدز را گرفتید و باید منتظر مردنت باشی. ده ثانیه بی‌فکری. ده ثانیه گول شهوت حرام را خوردن.

دردهای دنیوی و اخروی، نتیجه گناه

دیگر گناهان هم اگر برای آدم بیماری غیرقابل درمان نیاورد؛ امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: در دوزخ این بیماری را می‌آورد «لَا يَبْرَأُ صَرِيرَهَا»^۲ که از آن درد جهنم یک نفر درمان

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۷۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۶.



نخواهد شد. همه گناهان بیماری می آورد، هم بیماری دنیایی می آورد، هم بیماری آخرتی می آورد. با فهم این مسائل و بلاها و خطراتی که سر دیگران به خصوص جوانها آمده است، می خواهد که انسان به این باب تفکر در قرآن و اسلام و روایات پی ببرد که چه کار عظیم پر خیر باطنی است. قدمی را که می خواهد بردارد، براساس فهم بردارد.

ارزش لحظه ای تفکر

لذا رسول خدا ﷺ آمدند اعلام کردند: «فِكْرُ سَاعَةٍ» کلمه ساعت هم در لغت اگر مراجعه بکنید منظور بین یک و دو نیست، بین سه و چهار نیست، ساعت یعنی زمان، معانی متعددی هم دارد؛ مثلا یکی از معانی ساعت لحظه است، یک آن، یک ثانیه، که آیاتی که لغت ساعت در آن ذکر شده بعضی هایش به معنی قیامت است: «ان الساعه لایه»^۲، بعضی هایش هم به معنی یک چشم به هم زدن است. از جمله این آیه که به معنی یک چشم به هم زدن است ولی تعبیر به ساعت می کند طبق لغت: «فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۳ مرگ هر کسی از شما برسد، نه یک لحظه پس می افتد که دیرتر بمیرید، نه یک لحظه پیش می افتد که زودتر بمیرید، سر همان لحظه ای که ما اراده کردیم چشمتان از دنیا بسته می شود. نمی مانید. مهلت پیدا نمی کنید. «فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۴ یک ثانیه دو ثانیه، پنج ثانیه، در کاری که می خواهیم قدم بردارم به طرفش فکر بکنم تا بفهمم که این قدم، قدم خیر است یا قدم شر است، این خوردن، خوردن خیر است یا خوردن شر است، این نگاه کردن نگاه خیر است یا نگاه کردن شر است؟

زلیخا نگاه کرد اما نگاه شر، یوسف هم نگاه نکرد و شد نگاه خیر، انبیاء زندگی کردند زندگی به خیر، نمرودیان و فرعونیان و بنی امیه ها و بنی عباس ها، دولت هایی که بودند

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶.

۲. غافر: ۵۹.

۳. اعراف: ۳۴.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶.

الان خیلی‌هایشان هستند و دارند زندگی می‌کنند، زندگی به شر، تشخیصش هم خدا به آدم داده‌است. یک مقدار فکر بکند که این زندگی خیر است یا شر است؟ این خوردن خیر است یا شر است؟ این رفاقت خیر است یا شر است؟ این ازدواج خیر است یا شر است؟ این بی‌گدار به آب زدن برای تجارت میلیاردری خیر است یا شر است؟

تصمیم‌گیری با تفکر، مانع از گرفتاری

کسی پریشب آمد و به من گفت: یکی از نزدیکان ما به شدت گرفتار شده‌است و احتمال اینکه تا آخر عمرش هم گره او باز بشود وجود ندارد، ولی حالا اگر دعا کاری می‌کند التماس دعا که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در این موارد دعا هیچ کاری نمی‌کند. چون باید با فکر وارد می‌شد. می‌گفت: برادر کم سواد من یا قوم و خویش نزدیک کم سواد من، سی میلیارد تومان بدهی بالا آورده‌است و در ازاء آن هم چیزی نیست که بپردازد. این اسمش بی‌گدار به آب زدن است.

یک کسی سر بازار تهران من را دید. خیلی مضطرب و ناراحت بود. معلوم شد که می‌آید پای منبرهایم، به من گفت: ای کاش آن زمانی که آن دختر را دیدم می‌فهمیدم که نباید با او ازدواج بکنم. نفهمیده ازدواج کردم و حالا هم پیر شدم و دیگر نزدیک مرگم است. سه تا دختر و دو تا پسر از این خانم برای من به دنیا آمده‌است که هر پنج تایشان در بی‌دینی بی‌نمونه هستند و من الان که دارم می‌روم نمی‌دانم جواب خدا را چه بدهم که تو باعث شدی پنج تا بی‌دین نمره بیست ساخته بشود. این‌ها هم می‌روند زن می‌گیرند و شوهر می‌کنند و برای آن‌ها هم بی‌دین می‌شوند تا قیامت، قیامت پرونده من را می‌آورند می‌بینند من سبب ده میلیون بنده بی‌دین شده شدم. بله جواب ندارد.

دخترها به هر کسی که نباید شوهر بکنند، پسرها هر کسی را نباید بگیرند، جوان‌ها در امر اقتصادی بی‌گدار که نباید به آب بزنند، من که خودم می‌دانم ذهنش را ندارم و قدرت فکری را ندارم، شرائطش را ندارم، نباید بی‌گدار به آب بزنم بروم طلبه بشوم. من بروم طلبه بشوم مضر به حال اسلام هستم.

اهمیت مشورت

در هر کاری باید فکر کرد. فکر هم به جایی نرسید قرآن یک جاده زیبا جلوی پایم باز کرده است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ﴾^۱ برو با اهلس، با متخصص، با فنی، مشورت کن. این که دلال ازدواج دختر و پسر، شهوت جنسی و غریزه حیوانی باشد این ازدواج از آن درندگی درمی آید. بچه‌های درنده به وجود می‌آیند و نسل بعد هم درنده می‌شود. در این ازدواج‌های نامناسب است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: دختران آخرالزمان که شوهر می‌کنند، مار و عقرب بزایند بهتر است از اینکه جنس دو پا بزایند. بی‌فکر زندگی کردن فسادش سنگین است.

ارزشمند بودن تفکر نسبت به عبادت

چه روایت پریمیستی است، ساعتی فکر کردن به اندازه دو سه ثانیه، پنج ثانیه «خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» اگر یک مومنی یک برادر مسلمانی، یک جوانی، یک دختر جوانی، یک خانم جوانی چند لحظه برای ورود به کاری که تصمیم گرفته است فکر بکند، و به نتیجه مثبت برسد که نه نباید انجام بدهد، و انجام هم نمی‌دهد یا باید انجام بدهد و انجام می‌دهد، این چند لحظه فکر کردن که انسان را به فهم مثبت و منفی مسئله می‌رساند از یک سال همه جور عبادت بالاتر است و بهتر است. نمی‌گوید نماز، نمی‌گوید روزه، «خیر من عبادۃ سنۃ» از یک سال همه جور عبادت بالاتر است.

شما اندوهی را از یک دلی برطرف کنی یک عبادت است، شما قد خمیده‌ای را از آن طرف خیابان دستش را بگیری بیاوری اینطرف خیابان که خدا گفته است مهربانی کن و داری مهربانی می‌کنی این یک نوع عبادت است، شما دختری را اگر می‌توانی زودتر شوهر بدهی و شوهر بدهی که به گناه دچار نشود عبادت است. پسرت را زن بدهی عبادت است.

۱. آل عمران: ۱۵۹.

ارزش انسان فراتر از زندگی حیوانی

باید در حدی که می‌توانی پولت را با خدا معامله بکنی، نه کل آن را با شکم. یک عده‌ای در جامعه ما حتی صد میلیاردشان هم بالاتر است ولی معامله‌شان با شکم است؛ یعنی تبدیل پول به این پاکیزگی به این تمیزی، به این خوبی، در حالی که می‌شود با این پول بهشت خرید، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۱ تبدیل کردن پول که کل صد میلیارد هم تبدیل نمی‌شود. چون بدن اینقدر نیاز ندارد. یک مقداری تبدیل می‌شود و تبدیل کردن ثروت میلیاردی به پر کردن چاه دستشویی خانه، این هم شد کار در این دنیا؟

نیازی نبود خدا ما را خلق بکند که چاله‌های مستراح را پر کنیم، اینقدر گاو و خر و شتر و گوسفند و خرس و پلنگ و زرافه خلق کرده‌است که می‌خورند و محصول خوراکشان را می‌ریزند در جنگل و در جاده و در بیابان و در صحرا. این‌ها زندگی بی‌فکرانه است.

بردباری، صفتی عاقلانه

کسی که از مسیر اندیشه کردن به فهمیدن می‌رسد، ببینید پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ چه خصلت‌های پاکیزه‌ای را از آن‌ها به ما خبر می‌دهد. یک «صِفَةُ الْعَاقِلِ» یعنی آنی که می‌فهمد، «صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ»^۲ آدم فهمیده با آدم نفهم نادان که کارهایش براساس نادانی و جهالت است ﴿أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^۳ این کلام یکی از انبیا به امتش است که شما کارهایتان کارهای جاهلانه است، بر مبنای عقل و فکر و بیداری و اندیشه نیست چوب این کارهای جاهلانه را هم می‌خورید. پایان کار هم خدا به آن پیغمبر فرمود: اهلت که مومن هستند بردار امشب از این شهر برو بیرون که من اراده کردم کف

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. تحف العقول، ص ۲۸.

۳. نحل: ۵۵.



شهر را بیاورم بالا بالا را ببرم زیر، و بر تمام این‌ها تا جان ندادند از آسمان سنگ ببارم. عاقبت کار جاهلانه. آدم فهمیده می‌فهمد که با آن‌هایی که کار جاهلانه در خانواده‌اش دارند، بیرون دارند و حاضر هم نیستند بیایند در راه فهم قرار بگیرند نباید برخورد نامناسب بکند، چون ضرر می‌کند، طرفش نمی‌فهمد احمق است، یک دفعه یک نیش چاقو فرو می‌کند در قلب در ریه و یک دفعه می‌آید زندگی را آتش می‌زند، می‌رود آبروی آدم را می‌برد، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: آدم‌های فهمیده با آن‌هایی که کار جاهلانه دارند، با بردباری با حوصله، با حلم، با خوشروئی، برخورد می‌کنند برخوردشان هم گفتاردرمانی است، جواب داد که داد به نفع آدم نفهم است، جواب هم نداد که ایشان یک وظیفه الهی‌اش را ادا کرده‌است.

چشم‌پوشی در برابر جاهلان

و اما ویژگی دوم، چقدر این ویژگی پر قیمت است، و چقدر مرد و زن در کنار این مسئله دوم بی‌صبر و بی‌تحمل و بی‌حوصله و کم‌مایه هستند، بیشتر مرد و زن. انسان فهمیده بالاخره در این دنیا زندگی می‌کند. در این دنیا هزار جور حمله به آدم می‌شود، ولو آدم نمره‌اش بیست باشد و هیچ عیبی هم نداشته باشد، مگر انبیا عیب داشتند که اینقدر بهشان حمله می‌شد؟ نه آن‌هایی که حمله می‌کردند عیب داشتند، آن‌هایی که دروغ می‌گفتند علیه انبیا عیب داشتند، آن‌هایی که تهمت می‌زدند عیب داشتند، انبیا که بی‌عیب بودند اولیاء که بی‌عیب بودند ولی یک مواردی هست که وقتی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: به آدم بد می‌کنند، ظلم می‌کنند، حق را در حق آدم ناحق می‌کنند، مورد هم معلوم است برای آدم فهمیده: «وَيَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ» فقط با گذشت و چشم‌پوشی برخورد می‌کنند. این مثل آن عمل نمی‌کند. اگر آن ناسزا می‌گوید، او می‌گوید: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا!». آن اگر داد می‌کشد این نه آرام حرف می‌زند، آن اگر گذشت ندارد از عمل بد، ولی این از عمل بد او گذشت دارد.

ویژگی‌های بهترین انسان‌ها در بیان رسول اکرم ﷺ

یک روایت از عبدالله ابن عباس برایتان بخوانم. قبل از این روایت بسیار زیبا و کاربردی یک روایت از خود رسول خدا ﷺ برایتان بخوانم که چه روایت پرقیمتی است. اول در این روایت دارد قال فی خطبه یعنی پیغمبر ﷺ یک روزی روی منبر نشسته بودند در سخنرانی‌شان رو کردند به همه «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ؟»^۱، آیا شما مردم را به بهترین خلقیات دنیا و آخرت خبر ندهم؟ هیچ کس دلش نمی‌خواهد از این خبرها بهش نرسد و همه دلشان می‌خواهد بفهمند، چرا می‌گوید و آخرت؟ چون این چهار مطلبی که در این روایت می‌گوید در آخرت سود سرشار دائمی دارد، لذا می‌گوید بهترین اخلاق در دنیا و آخرت، یک «الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ» آدم‌های باگذشتی باشید، واجب است در بعضی از اشتباه‌کاری‌های همسرها و مردها هم گذشت کنند، در بعضی از اشتباه‌کاری‌های همسران گذشت کنند که زندگی به تلخی نکشد، به جار و جنجال نکشد، به نزاع نکشد، به دست بلند کردن روی همدیگر نکشد، نهایتاً به جدایی و طلاق لعنتی نکشد، گذشت کند.

توصیه به آشتی

«وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ» این بهترین اخلاق دنیا و آخرت است کسی که از روی نفهمی با تو جدا شده، قهر کرده، تو نگذاری این جدایی و قهر بودن ادامه پیدا نکند برو با او آشتی کن، خیلی هم لذت دارد، خیلی.

یک کسی به ناحق با من قهر کرد. من با یکی از دوستان خیلی بزرگوام که اینجا هم نشسته‌است با همدیگر رفتیم پیشش، آدم معمولی هم بود و کاسب بود، و با او هم زیاد صحبت کردیم اما حاضر نشد از اشتباه خودش دریابد و حاضر هم نشد اشتباه خودش را بپذیرد. وقتی بلند شدیم که بیاییم بیرون من با این لباس پیغمبر ﷺ خم شدم کفش‌هایم را جفت کردم. گفت: نه نه! گفتم: چرا. من کفش‌هایت راجفت کردم که قیامت به

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۷۷.

پیغمبر ﷺ بگویم که تو گفתי آنی که با شما قطع رابطه کرده‌است بروید وصل بشوید. یا رسول الله ﷺ من آخوند تا حد جفت کردن کفش یک آدم کاسب عادی حرف تو را تحمل کردم. این را به شما جوان‌ها بگویم بعد به هم سن‌هایم، که هر کسی به هر جا رسیده از گوش دادن به حرف خدا و پیغمبر ﷺ رسیده‌است. بی‌خودی چیزی به آدم نمی‌دهند. "که خواجه خود روش بنده‌پروری داند".

نیکی کردن و بخشیدن بی حد و مرز

می‌داند کی را بزند، کی را بلند کند، می‌داند در را به روی کی ببندد از بس پلید است و درها را به روی کی باز بکند، از بس نرم و خوب است می‌داند. «وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ» سومین خلق بهتر در دنیا و آخرت نیکی کردن به کسی است که با تو بدی کرده‌است: «وَأَعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ»^۱ چهارمی هم این است اگر یک روزی رفتی و گفתי یک دو شب فرشت را به من امانت بده عروسی بچهام است، این چهار تا بشقاب و چنگال و قاشق را به من بده مهمان دارم، این دیگ و قابلمه را به من بده و نداد و خیلی هم علنی موضع‌گیری کرد و گفت: دارم و نمی‌دهم، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اگر خودش آمد پیش تو از تو خواست نه نگو و گذشته را هم به رخش نکش.

ارزش گذشت در تعاملات اجتماعی

اما در این چهار تا، پیغمبر ﷺ اولی را جلو انداخت، «الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ» یک جنگی بین پیغمبر ﷺ و دو تا قبیله داشت درمی‌گرفت، که یک قبیله‌اش قبیله محارب بود. این‌ها آدم‌های جنگجویی بودند و تسلیم به دین خدا هم نمی‌شدند، اذیت می‌کردند، عبدالله ابن عباس می‌گوید ما رسیدیم در صحرا به یک منطقه‌ای که لشکر پیاده شد و چادر زد. رسول

۱. رسول الله ﷺ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَاتِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ : الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ ، وَ تَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ ، وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ ، وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ.» کافی، ج ۲، ص ۱۰۷.

خدا ﷻ در حالی که دشمن هم ما را نمی‌دیدند، از چادر آمدند بیرون و رفتند طرف‌های بیابان که یک گودال بزرگی را پیدا بکنند برای تجدید وضو، پیغمبر اکرم ﷺ کارشان که تمام شد آمدند بیرون از آن چاله و رگبار شدید باران گرفت. حتما دیده‌اید باران‌های آنجا را که باران‌های استوایی است. به قول معروف مثل لوله آفتابه با شدت از آسمان می‌بارد. سیل جاری شد، حضرت از آن سیل نمی‌توانستند عبور بکنند، آمدند در پناه یک درختی تکیه دادند که باران کمی بند بیاید. این سیلاب سرازیر شده از تپه‌ها هم رد بشود و راه باز بشود، یک کسی از آن قبیله جنگجو به نام حویرث ابن حارث محاربی، پیغمبر ﷺ را دید، به رفیق‌هایش گفت که ما چرا با این‌ها بجنگیم؟ من الان می‌روم سرش را می‌گذارم روی سینه‌اش و می‌آیم و همه چیز تمام می‌شود. وقتی نزدیک پیغمبر ﷺ شد و شمشیرش را برد بالا و می‌خواست خیز بردارد که دیگر درنگی در کار نباشد، بزند یا پیغمبر ﷺ را نصف کند یا سرش را از بدن جدا بکند، یکی از فرشتگان پروردگار هلهش داد و با کله آمد روی زمین. ما هم داریم این فرشتگان را که کمکمان بکند، شما مدرک بالاتر از قرآن که نمی‌خواهید چون وجود ندارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱ دفاعگر مردم مومن خودم هستیم. ما باید دفاع او را جلب بکنیم.

تا زمین خورد به شدت، شمشیر از دستش افتاد. پیغمبر ﷺ هم سریع شمشیر را بلند کردند و فرمودند «من یمنعک منی؟»^۲ کی می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ الان که گرفتار من هستی. یک نگاهی به پیغمبر ﷺ کرد و گفت: هیچ کس را ندارم که من را نجات بدهد. من گیر افتادم و اسیر هستم، باید آماده کشته شدن بشوم، کی را صدا بزنم من را نجات بدهد؟ ولی تو من را نکش، تلافی نکن، من به تو قول می‌دهم نه با تو، نه با یارانت تا آخر عمرم بجنگم نه کسی را بر ضد تو تحریک بکنم. قول می‌دهم. پیغمبر اکرم ﷺ هم شمشیر را بهش داد و گفت: شمشیرت برای خودت. این چه نقطه‌ای از گذشت است؟

۱. حج: ۳۸.

۲. بحارالنوار، ج ۲۱، ص ۳۰.



گذشت از دشمن

حالا گذشت کردی از دشمن، این چه روحیه باعظمتی است که اسلحه‌ای که از دست دشمن افتاده بود و برای کشتن تو آورده بود دوباره به او برگرداندی؟ شمشیر را گرفت و غلاف کرد و یک نگاهی به پیغمبر ﷺ کرد و گفت: «انت خیر منی»، تو خیلی بهتر از من هستی، چون اگر من بودم این کاری که تو کردی نمی‌کردم، بعد هم خداحافظی کرد و رفت. نایستاد با پیغمبر ﷺ بجنگد، پیغمبر ﷺ برگشتند، داستان را برای اصحاب تعریف کردند که مثلا من دیر آمدم علتش این بود. هم سیل بود هم گیر یک قاتل افتادیم و داستان قاتل هم اینجوری شد. بعد هم من بخشیدمش و گذشت کردم، از ظلمی که می‌خواست مرتکب بشود یا مقدماتش را فراهم کرده بود. این خصلت انسان فهمیده است. البته خیلی از گذشت‌های پیغمبر ﷺ بی‌دین‌ها را مسلمان کرد. حالا این یک دانه عرب مسلمان نشد، رفت. می‌ارزد این زندگی چند روزه؟ که مردم بی‌قاعده، بی‌قانون، بی‌محبت، با دعوا، با نزاع، با درگیری، با جنجال، با قهر و طلاق زندگی کنند؟ اصلا نمی‌ارزد. دنیای این شکلی که ظرف دعوا و جنگ و نزاع و من و تو و بگومگو و قهر کردن و بخل کردن و حرص ورزیدن و طلاق دادن باشد، این دنیا واقعا هیچی نمی‌ارزد. اما دنیای ایمانی آخرت‌ساز است. خوب می‌ارزد.



جلسہ ہشتم

اہمیت حیا در کنار فہم

تشویق به فهم

من ادعا نمی‌کنم که از زمان تحصیل علم، چه علم جدید چه علوم الهی و اسلامی، نگاه همه مکتب‌ها را به انسان و اینکه چگونه باید زندگی کند دیدم. اما کتاب‌های مکتب‌های شرق و غرب را که مکتب‌های مشهوری هستند و مذهب‌های معروف شرق و غرب را آنچه را که خودشان تدوین کردند دیدم. با خیلی از بزرگان این مکتب‌ها و ادیان، هم در داخل و هم در خارج گفتگو و بحث کردم.

هیچ مکتبی و هیچ دینی به اندازه قرآن مجید و اهل بیت علیهم‌السلام مردم را تشویق به فهم نکردند. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام است که فهم انسان را تشویق و ترغیب و دعوت به خیر می‌کند. کلمه خیر هم در روایت اهل بیت علیهم‌السلام مطلق است. به هر خوبی، به هر کار مفیدی، به هر کار مثبتی خیر گویند. به همین خاطر است که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در یک روایتی می‌فرمایند: آدم‌های فهمیده ده خصلت دارند و نمی‌توانند هم نداشته باشند، چون بین این ده خصلت مثبت و فهم گره خورده است.

اهمیت حیا در رشد معنوی انسان

یک مقدار واضح‌تر بگوییم. در اصول کافی جلد اول است^۱. روایت از باب نمایش ملکوت پشت پرده به حضرت آدم است. جبرئیل از جانب پروردگار پیش حضرت آدم می‌آید و

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰.



می‌گوید: من از جانب پروردگار سه هدیه برای آوردن، ولی جنابعالی آزاد هستی یکی را انتخاب کنی و نه هر سه را، دست خودت است، که از این سه هدیه کدامش را بپذیری، یکی عقل است و فهم، یکی دین است؛ یعنی دینداری. یکی هم حیا است. حیا یکی از حقایق اخلاقی است که رئیس و صدرنشین است، اگر باشد انسان از خیلی از خطرات در امان است. حیا وقتی باشد دزدی انجام نمی‌گیرد، رشوه انجام نمی‌گیرد، زنا انجام نمی‌گیرد، ظلم انجام نمی‌گیرد، رابطه نامشروع انجام نمی‌گیرد.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: ^۱ یک دزدی در یک گوشه خلوتی یک زن زیبایی را دید. این روایت هم در کتاب شریف کافی است. دید خیلی قیافه می‌درخشد از زیبایی، بی‌تحمل شد و به زن حمله کرد، زن را انداخت زمین و آماده تجاوز شد. زن زورش نمی‌رسید به او و توان بالایی نداشت، ولی این دزد دید تمام بدن و لب و دهان و دندان و اعضا و جوارح زن در حال لرزش است، مثل آدمی که دچار یک سرمای سختی شده باشد، گفت: چه شده؟ یک کاری است انجام می‌گیرد و تمام می‌شود. من که نمی‌خواهم بکشمتم. گفت: من که تا حالا دامنم آلوده نبوده‌است، آلوده هم نکردم. اما در این موقعیتی که گرفتار شدم این لرزیدن من به خاطر این است که از آنی که من را خلق کرده و دارد من را در این گناهی که خودم نمی‌خواهم می‌بیند حیا می‌کنم. از شدت حیا دارم می‌لرزم.

امام چهارم می‌فرماید: دزد بلند شد، به قول آن ضرب المثل که "چه مردی بود کز زنی کم بود" دزد گفت یک زن اینجور از آفریننده‌اش حیا می‌کند که او را دارد در گناه ناخواسته می‌بیند دارد می‌لرزد. وای به حال من! گفت: خانم کاریت ندارم. راه افتاد. امام چهارم می‌فرماید: در مسیر به یک عابدی برخورد. یک آدمی که خیلی وابسته به نماز و روزه و عبادت و ذکر و حال و زاری و تضرع بود. خیلی هم هوا گرم بود، عابد نمی‌دانست دزد است و نمی‌دانست که می‌خواسته به یک زن پاکدامنی تجاوز کند. گفت: بیا دعا کنیم خدا یک قطعه ابر بفرستد و ما زیر سایه‌اش راه برویم که اینجور آفتاب ما را نسوزاند. گفت: من اهل دعا نیستم، زمینه‌اش را هم ندارم دست‌گذاری به طرف پروردگاردراز بکنم. خودت دعا کن.



مستجاب الدعوه شدن به واسطه حیا

گفت: پس من دعا می‌کنم، حداقل تو آمین بگو. این یک کار را که می‌توانی بکنی؟ گفت: آره این کار را می‌کنم. دعا کرد و دزد هم گفت: آمین! ابر هم آمد. حداقل از حرارت آفتاب در امان رفتند و رسیدند سر یک دوراهی، دزد به عابد گفت: خداحافظ. من راهم اینور است. خدا حافظت باشد. دزد که جدا شد، عابد دید دیگر همه صورت و بدن را آفتاب گرفت. برگشت دید ابر بالای سر او دارد می‌رود. گفت: آقا بایست. ایستاد. آمد و گفت: تو پیغمبر هستی؟ گفت: پیغمبر؟ پیغمبر یعنی چی؟ مقام انبیا الهی مقام اختصاصی است. کدام پیغمبر؟ گفت: از اولیاء خدا هستی؟ گفت: برای چی می‌پرسی؟ گفت: برای اینکه دعای تو یک نفر مستجاب شده نه من و تو، وگرنه اگر دعای من هم مستجاب می‌شد، این ابر دو تکه می‌شد یک تکه‌اش هم می‌آمد بالای سر من و یک تکه‌اش هم بالای سر تو راه می‌رفت. گفت: نه پدرجان من نه پیغمبر هستم نه از اولیاء الهی هستم. من دزد هستم، داستانم هم این است، گفت: برو که به خاطر این حیائی که کردی خدا تو را مستجاب‌الدعوه کرده است.

عدم استجاب دعا نتیجه بی حیایی

حالا ما آخوندها و شما مردم هر دویمان این سوال را داریم که خدا که امر کرده‌است دعا کنید، ما هم امرش را اطاعت می‌کنیم چرا هر چی دعا می‌کنیم مستجاب نمی‌شود؟ از سرمایه‌هایی که علت استجاب دعاست و آن را کم داریم یکیش همین حیای اجتماعی است. زن‌ها، دخترها و پسرها بدجور بیرون از خانه می‌آیند. ما هم چشمان دنبال آن‌ها هزینه می‌شود، هم آن‌ها دارند بد می‌کنند هم ما داریم بد می‌کنیم، هم آن‌ها حیا ندارند هم چشم ما حیا ندارد، هم آن‌ها حیا ندارند هم خیلی از مردها و جوان‌ها حیای شهوت جنسی ندارند. دخترها و زن‌ها به کنار و بی‌حیایی چشم و شهوت هم به کنار، تقلب در جنس، کم فروشی، بدفروشی، جنس تاریخ گذشته، گوشت و مرغ فاسدشده را به خورد مردم دادن. حداقل سه شب در میان در تلویزیون انبارهای گوشت مرغ و گوسفند فاسد و ماهی فاسد را نشان ملت می‌دهند، برای چی دعا مستجاب بشود؟ وقتی زمینه استجاب وجود ندارد،



مگر اینکه یک فردی که نه در معاملاتش نه در کسبش، نه در داد و ستد نه در چشمش، نه در غریزه جنسی، آلودگی ندارد، او دعا بکند دعایش مستجاب بشود. آن هم برای خودش. دعای دسته جمعی نمی‌شود.

بی‌ارزش‌تر از ابلیس

ای آدم! خدا گفته‌است اجازه داری یکی را قبول کنی. هدیه‌ها هم هدیه‌های بسیار مهمی است. یکی را می‌توانی قبول کنی، عقل، دین، حیا. یا فهمیدن را قبول کن، یا دین را، یا حیا را. گلی به جمال پدرمان آدم، چه انتخابگر درستی، ایشان همان بزرگواری است که زیباترین توبه را انتخاب کرد، در حالی که ابلیس درگیری با خدا و ادامه درگیری را انتخاب کرد. در روایتمان دارد که یا حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کنند یا امام صادق علیه السلام که یک روز ابلیس پیش موسی آمد و حرف‌های خیلی خوبی زد، چون عالم فوق العاده‌ای است. ابلیس از علمای بزرگ جنبندگان عالم است. همان وقتی که با آدم درگیر شد و با پروردگار یک آدم بود دیگر هیچی دیگر نبود؛ ولی اینقدر این علمش بالا بود که از انبیا خبر داشت: **﴿قَالَ فِعْرَتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾**^۱ یعنی دانش به آینده داشت که آینده این کره زمین صد و بیست و چهار هزار مهمان خصوصی خدا پیدا می‌کند که این مهمان‌ها همه چیزشان را برای نجات بشر هزینه می‌کنند. این را می‌دانست. عالم به وجود خدا هم بود و گفت: **﴿فِعْرَتِكَ﴾** قبول داشت خدا را و عالم به خدا بود، عالم به برپا شدن قیامت هم بود، آن‌هایی که قیامت را قبول ندارند گندتر از ابلیس هستند. آنی که با او حرف می‌زنی و می‌گویی این کارها را نکن و این اعمال را نکن، مال مردم را نخور رشوه نخور، ربا نخور، زنا نکن، دزدی نکن، اختلاس نکن، مال این هفتاد و پنج میلیون ملت را روز روشن نذزد و قیامت همش گیر دارد، می‌گوید: برو خدا پدرت را بیمارزد قیامت کدام است؟ قیامت دروغ است این گندتر و پست‌تر از ابلیس است. چون او یک منزل بالاتر از این



است این قیامت را قبول ندارد. او کاملاً قبول داشت لذا به پروردگار گفت حالاً که لعنت کردی و بیرونم کردی ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱ تا روزی که می‌خواهی قیامت را برپا بکنی به من مهلت عمر بده و جان من را نگیر. خدا هم به او گفت ﴿إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾^۲ مهم نیست برای من که عمر تو را تا قیامت طولانی کنم. تو یک گدایی از من کردی و من هم جوابت را دادم. می‌گویی به من عمر تا قیامت را بده و من هم دادم، هم عالم بود هم خدا را قبول داشت که خدای عالم است، هم قیامت را قبول داشت، جاهل از ابلیس پست‌تر است، و آنی که انبیاء را قبول ندارد پست‌تر از ابلیس است و آنی که قیامت را قبول ندارد بی‌ارزش‌تر از ابلیس است؛ یعنی ابلیس سه پله از این‌ها جلوتر است. این‌ها را آدم بفهمد خیلی خوب است. من بفهمم که پست‌تر از ابلیس در این عالم نمانم.

اهل فهم، دارنده دین و حیا

بارک الله به آدم، آدم انتخاب‌های جالبی داشته‌است. یک انتخابش توبه است که در سوره بقره پروردگار نقل می‌کند: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۳ اینجا هم در این سه تا هدیه انتخاب بسیار زیبایی کرد. به جبرئیل گفت من دین را انتخاب نمی‌کنم. حیا را هم انتخاب نمی‌کنم. فهم را انتخاب می‌کنم. "مردم اندر حسرت فهم درست"، فهم، جبرئیل هم برگشت به عقل و به فهم، گفت که در آدم قرار بگیر. خداحافظ. دین و حیا آماده شدند که در آدم طلوع بکنند جبرئیل به این دو تا گفت که خدا به آدم اجازه انتخاب یکی از شما سه تا را داده‌است. او انتخابش را کرده‌است. فهم را، دین و حیا در عالم تکوین، در عالم ملکوت و هر چی می‌خواهید اسمش را بگذارید. این روایت اولاً از روایات ناب اهل بیت علیهم‌السلام است ثانیاً یک مقدار حسش مشکل است. حالا شما هر چی

۱. اعراف: ۱۴.

۲. اعراف، آیه ۱۵.

۳. بقره: ۳۷.

می‌خواهی اسمش را بگذار که خدا سفره ملکوت و پشت پرده را جلوی آدم باز کرد و گفت: این سه تا غذای خیلی خوشمزه، عقل و دین و حیا. یکیش را انتخاب کن، به دین و به حیا گفت: کجا؟ آدم را رها کنید برگردید سرچایتان هر جایی که در این خلقت خدا برایتان قرار داده، هر دو به جبرئیل گفتند ما ماموریت واجب داریم هر کجا فهم برود ما دو تا هم با او باشیم چون ما وصل به فهم هستیم.

دارای فهم، دارای همه خوبی‌ها

آدمی که دارای فهم است، درک است. اهل بیت علیهم‌السلام می‌فرمایند: به همه خوبی‌ها راه دارد. علتش هم این است که همه خوبی‌ها زنجیر به فهم هستند، نمی‌شود یک جا فهم باشد و خوبی‌ها نباشد و عبادت خدا نباشد، خدمت به خلق نباشد، آنی که درک کرده و حقایق را فهمیده‌است، می‌داند این دنیا جای ماندن نیست، فهمیده خدا از آفرینش او هدف مثبت داشته‌است، فهمیده یک سلسله مسئولیت‌های مثبت بر عهده‌اش است به عنوان حقوق الهی و حقوق جامعه و حقوق پدر و مادر و چون انسان است این حقوق از او جدا نیست. خیلی خوب زندگی می‌کند، این یکی دو سه تا روایت درباره ارزش و آثار فهم که هیچ مکتبی ندارد، نه مسیحیت، نه یهودیت، نه کمونیت، نه زرتشتیت، نه مکاتب دیگر، من هم کتاب‌هایشان را خواندم و هم با بزرگ‌هایشان به بحث نشستیم. اصلاً با این حرف‌ها به طور صددرصد بیگانه هستند.

نداشتن فهم رهبران دیگر ادیان

پاپ رهبر دو میلیارد مسیحی است، اگر اهل فهم بود الان یک شیعه واقعی بود. دو میلیارد را هم شیعه واقعی می‌کرد. فهم ندارد. رهبران دیگر مذاهب فهم ندارند، اگر آخوندهای وهابیت در عربستان فهم داشتند اولاً شیعه ناب بودند، ثانیاً سه میلیون زائر را هر سال با فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام گره می‌زدند. فهم ندارند و خودشان برده ابلیس‌اند. دیگران را هم می‌زنند که برده ابلیس کنند. فهم ندارند.



من در یک نماز جمعه در مسجدالحرام بودم. در دنیا نماز جمعه را دارد پخش می‌کند، آن‌ها کانال‌هایشان هم خیلی قوی‌تر از ماست. نفس امام جمعه مسجدالحرام را کل کره زمین هم می‌شنوند. کنار خانه کعبه به این روز رمضان قسم، زار زار گریه می‌کرد و به مردم اصرار می‌کرد هر جا قورباغه را دیدید بکشید؛ چون وقتی ابراهیم را می‌خواستند آتش بزنند این قورباغه رفته دم آن آتش فوت می‌کرده‌است که آتش شعله‌ورتر بشود. آتشی که از چند کیلومتری آن پرنده‌ها نمی‌توانستند پرواز بکنند بعد هم در یک چهار دیواری هزار متری بود با دیوارهای بلند، قورباغه با این بدن نرم چطور تا دم این آتش رفته‌است، یعنی از دیوار بالا رفته و پریده پایین و هی فوت کرده‌است که آتش بیشتر بشود. امام جمعه‌ای که فهم ندارد.

فهم علمای شیعه

مردم اندر حسرت فهم درست، آن وقت آدم می‌آید این روحانی‌های واجد شرائط شیعه را می‌بیند، می‌بیند روحانی واجد شرائط یاد خدا می‌افتد، یاد قیامت می‌افتد، یاد مسئولیت می‌افتد، پای حرف‌هایشان هم که می‌نشیند، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: حرف که می‌زنند به علمتان اضافه می‌کنند، رفتارشان شما را به آباد کردن آخرت تشویق می‌کند. البته در ایران و کشورهای اسلامی بد هم هست در این طایفه، ولی من مقید می‌کنم حرفم را به واجد شرایط. یک بار شاید خدمت شما عرض کردم که مرحوم آقا میرزا حسن نوری که خیلی مورد محبت آیت الله العظمی بروجردی بود، ایشان نقل می‌کردند که داشتند به کرمان می‌رفتند برای تبلیغ تصادف کردند و از دنیا رفتند. زمانی که در هامبورگ آلمان یک اتاق ساختند به نام دفتر مسجد هنوز هم فنداسیون مسجد را نریخته بودند، آلمانی‌ها می‌آمدند از بغل این دفتر بروند، عکس آیت الله العظمی بروجردی در دفتر بود. آماری که ایشان خبرش را داشت، این بود که بیست و پنج مرد و زن آلمانی با دیدن آن عکس شیعه شدند. فقط با دیدن عکس، گفتند ما مسیح را ندیدیم اما این‌ها، ما لذت نبوت را نچشیدیم اما این‌ها، ما لذت عبادت را نچشیدیم. این فهم است. دنیا پر از نفهمی است، دنیا پر از نفهم



است، نود و نه درصد دولت‌هایی که سرکار و مسلط به ملت‌ها هستند نفهم هستند. گفتند جبرئیل خدا به ما دستور داده‌است هر کجا فهم هست شما دو تا دین و حیا هم باید باشید، لذا در روایات ما اهل بیت علیهم‌السلام می‌گویند: «من لا حیاء له لا دین له، من لا عقل له لا دین له»^۱ آنی که نمی‌فهمد، دین ندارد. نمی‌تواند دیندار باشد؛ چون باید دین را بفهمد که دیندار بشود. چون باید آثار حیا را بفهمد که آدم باحیائی باشد.

تفکر، درمان لغزش

یک روایت ناب بیست و چهار عیار از مولایمان وجود مبارک مقدس امیرمومنان علیه‌السلام بشنوید، من که نمونه این روایات را هیچ جا در هیچ مکتبی ندیدم. این حرف‌ها پشتوانه‌اش وحی است. اگر پشتوانه وحی نداشت اصلاً از دهان آن‌ها بیرون نمی‌آمد، این‌ها روایت گفتند اما خدا از گلوی آن‌ها حرف زده‌است. اینقدر گلو پاک است.

«أَصْلُ السَّلَامَةِ مِنَ الزُّلْلِ الْفِكْرُ قَبْلَ الْفِعْلِ وَ الرَّوِيَّةُ قَبْلَ الْكَلَامِ»^۲ من این روایات را وقتی نگاه می‌کنم و می‌نویسم و می‌خواهم بیاورم مسجد زنده می‌شوم، اصلاً یادم می‌رود عمرم رسیده به آخر و یادم می‌رود که بدنم ضعف پیدا کرده‌است، یادم می‌رود در دنیا هستم. انگار در بهشت هستم. ریشه سلامت از کل لغزش‌ها، ریشه سلامت انسان این است که قبل از هر عملی و قدمی فکر بکند بعد عمل بکند و قدم بردارد، اول بفهمد، که این عمل خوب است، این داد و ستد خوب است، این ازدواج خوب است، این رفاقت خوب است، انتخاب این مقام در مناسب دولتی برای دنیا و آخرت و برای مردم خوب است، بفهمد، به

۱. احادیثی با این مضمون یافت شد: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: «قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ». بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۴.

عن الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: «لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ وَ لَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ وَ رَأْسُ الْعَقْلِ مُعَاشَرَةُ النَّاسِ بِالْجَمِيلِ وَ بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً وَ مَنْ حَزَمَ مِنَ الْعَقْلِ حَزْمَهُمَا جَمِيعاً.»
رُؤْيٍ عَنِ الصَّادِقِ رضي الله عنه قَالَ: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ». کافی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰۸.



نفهمی وارد کاری نشود، به نفهمی صندلی پر نکند که جنایت و ظلم به مردم بشود. بفهمد. ریشه سلامت این است که قبل از اینکه دهان برای سخن گفتن باز بکند بسنجد سخن را که این حرفی که الان می‌خواهم بزنم آبروی زنی را نمی‌برد؟ آبروی مردی را نمی‌برد؟ مردم را به ناحق به کسی بدبین نمی‌کند؟ مردم را به ناحق نمی‌ترساند؟ مردم را به ناحق به خدا مغرور نمی‌کند؟ امیدوار نمی‌کند؟ کلام را بسنجد بعد بگوید. چقدر این جملات نورانی است.

امام هادی علیه السلام وقتی می‌خواهند اصل سخنان ائمه طاهریں علیهم السلام بگویند، اینجا در زیارت جامعه کبیره اصل را بیان می‌کند: «کلامکم نور»^۱ امام هادی علیه السلام می‌گوید این زیارت جامعه، شناسنامه ائمه است، ای ائمه طاهریں علیهم السلام سخنانتان نور است، ظلمت دل را برطرف می‌کند. ظلمت عقل را برطرف می‌کند، ظلمت روح را برطرف می‌کند، «کلامکم نور» روشنایی محض است.



۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

جلسہ پنجم

مراحل فہم

زمینه‌های فهم در بیان امام صادق علیه السلام

قرآن مجید مسائل بسیار مهمی را به عنوان زمینه فهم در سوره‌های مختلف بیان فرموده است. پنج روز تمام، امام صادق علیه السلام، از صبح تا نزدیک ظهر برای مفضل ابن عمر کوفی مطالب مهم و گاهی شگفت‌انگیز بیان کردند. مطالبی که بعضی‌هایش از قرن هجدهم به بعد برای غربی‌ها روشن شد.

این پنج روز روزی چند ساعت امام علیه السلام زمینه‌های فهم را برای مفضل بیان کردند و روز پنجم مفضل را از همه شبهه‌های دشمنان تخلیه کردند و او را به ریشه همه حقایق توحید آراسته فرمودند. چیزی طبق آن آیات و روایات در اهداف خلقت انسان مهم‌تر و با ارزش‌تر از فهم نیست که انسان حقایق را درباره خداوند، درباره جهان، درباره خودش و درباره مردم درک بکند و بفهمد، به عبارت ساده‌تر خدافهم و جهان‌فهم و خودفهم و انسان‌فهم بشود.

مرحله فطری فهم

این فهمیدن گاهی کمکی لازم ندارد، خود انسان به گونه‌ای آفریده شده که برای فهمیدن، کمک خودش است. فرض کنید یک بچه‌ای که از مادر به دنیا می‌آید را در یک غاری ببرند و پانزده سال بعد بیرون بیاورند، در حالی که غیر از فضای غار چیزی را ندیده باشد، بیرون غار رهایش بکنند و بروند، این نیروی سوال در او به کار می‌افتد، به مقتضای خلقت وجودش، بالا را نگاه می‌کند. آسمش را نمی‌داند ولی این بالا را، پایین را نگاه می‌کند آسمش



جایگاه فهم در شریعت

را نمی‌داند. می‌گوید: بالا آسمان، پایین هم زمین. به اطرافش نگاه می‌کند و درخت‌ها را می‌بیند، پرندگان را می‌بیند، حیوانات زیبا را می‌بیند. اسم‌هایشان را هم بلد نیست ولی می‌گوید این مجموعه و خودم را چه کسی ساخته‌است؟ این اول جاده فهم خداست. محال است که اگر انسان‌ها را می‌بردند در غار و بعد از پانزده سال می‌آوردند بیرون این سوال را مطرح نکنند، اسم‌ها را بلد نیست ولی قانع می‌شود که این جهان بالا و این زمین و این نعمت‌های موجود در زمین و خود من را کسی به وجود آورده‌است. حالا اسمش چیست نمی‌دانم، اسمی اینی که بالای سرم است نمی‌دانم، اسامی را بعدا وقتی او را به کلاس ببرند معلم‌ها یادش می‌دهند؛ اما این مقدار فهم برایش میسر بوده که فوق العاده با ارزش است؛ یعنی با دیدن عالم بالا و با دیدن زمین و با دیدن نعمت‌ها، دنبال خدا حرکت کرد بدون اینکه اسم خدا را بداند.

قسم آموزشی فهم

خب معلم‌ها اسامی مجهول را به او می‌فهمانند، برای اینکه کاملا برایش روشن بشود و معلوم بشود، خدا و انبیا و ائمه علیهم‌السلام را به او می‌فهمانند. غیر از این کتاب صددرصد سالم، کتابی که نیست، قرآن را هم به او می‌فهمانند. این اسامی موجودات و آنی هم که گفتم یکی من را آفریده‌است، اسمش الله است. نهصد و نود و نه اسم دیگر هم دارد. در دسترس است، در دعای جوشن کبیر در مفاتیح است، خودت هم طبق آیات قرآن یک موجود صددرصد مسئول و مکلف هستی.

بازخواست خطاهای انسان

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱ ﴿فَوَرَبِّكَ لَتَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿^۲ از یک پلک اگر خطایی سر زده باشد، ازشان می‌پرسم چرا؟ یک نگاه در جای حرام کردی و پلک زدی. «عما كانوا يعملون». از هر چه که انجام دادند.

۱. احزاب: ۳۶.

۲. حجر: ۹۲ و ۹۳.



سوال هم برای خطاهاست. برای خوبی‌ها و حسنات نیست. ما دادگاهی در قیامت نداریم که در آن دادگاه به انسان بگویند چرا نماز خواندی؟ چرا روزه گرفتی؟ چرا آدم خوبی بودی؟ چرا حق مردم را دادی؟ چرا اینقدر با زن و بچه‌ها خوب بودی؟ چرا اینقدر مفید بودی؟ ما از این چراها در قیامت نداریم. کل چراها برای گناهان است و نه برای خوبی‌ها. سابقه ندارد به آقازاده‌تان بفرمایید که پسر من چرا اینقدر خوب هستی؟ چرا اینقدر درست هستی؟ چرا اینقدر سالم هستی در کارت؟ اما در این بیست ساله یک خطایی کرده‌است، با یک دنیا محبت او را می‌نشانید و می‌گویید عزیز دلم، فدایت شوم، این بدی در دنیا تجربه شده و جواب نداده و ضرر داده‌است. چرا این کار را کردی؟

پس اسامی اشیاء را معلم‌ها یاد می‌دهند ولی اصل فهم و جوشش آن برای خود انسان است. سازنده کیست؟ یک نفر است که نمی‌داند کیست، اسمش را نمی‌داند، ولی آموزش اسامی اشیاء و عناصر گردن مدرسه و دانشگاه است. اسامی پروردگار مهربان عالم با آن معانی بلندش به عهده انبیاء و قرآن است. بیان این که تو که هستی، چه موقعیتی داری، در چه جایگاهی هستی و نهایتاً مکلف و مسئول هستی. تکلیف و مسئولیت را من می‌بخشم و از تو برمی‌دارم. اجرا نشدنش در قیامت دادگاه دارد و بر عهده قرآن مجید است، پس ما خیلی از مسائل را خودمان می‌فهمیم، خیلی از مسائل را برادرانم و خواهرانم! واجب است که فهمیده‌های آن مسائل به ما بفهمانند.

تلاش انبیا برای آموزش مسائل الهی

تبلیغ مسائل الهی بر انبیاء و ائمه واجب بوده‌است، تا کجا اجازه تبلیغ داشتند؟ خدا به آن‌ها مجوز داده بود که تبلیغ واجب است تا جایی که جانتان در این راه فدای من بشود، ﴿يَقُولُونَ التَّبِيِّينَ بَغَيْرِ حَقِّ﴾^۱، نه اینکه اگر پای جانتان در کار آمد به اعلیٰ حضرت یا به فرعون و یا به نمرود بگویید ما دستمان بالاست، ما را نکش، ما دیگر حرف نمی‌زنیم.

۱. آل عمران: ۲۱.

اینقدر فشار خدا در وجوب فهماندن به انسان روی انبیاء الهی زیاد بوده‌است، فشار واجب تا حد جان باختن، که به بندگان من بفهمانید. این هم یک مرحله فهم است.

فراهم کردن اسباب فهم توسط پروردگار

یک مرحله فهم مرحله اول خودفهمی است. یک مرحله فهم فهمی است که انبیاء الهی و قرآن و ائمه در آن دخالت دارند. یک فهمی هم هست بالاتر است، آن مرحله نهائی فهم است که خود خدا مستقیم به انسان می‌فهماند.

این مرجعی که من می‌گویم، در ایام طلبگی نمازهای مغرب و عشاء را تا زنده بود پشت سر او می‌خواندم، مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالنبی عراقی که صاحب صد و بیست جلد تالیف پرمایه بود. شما هم او را نمی‌شناسید، حوزه‌ها می‌شناسند. شب‌هایی که نماز عشا تمام می‌شد ایشان از محراب برمی‌گشت به طرف نمازگزاران و ما نمازگزارها هم پنجاه، شصت تا بیشتر نبودیم. برای ما سخن می‌گفت. شیرین می‌گفت. مایه‌دار می‌گفت. تکان می‌داد. تربیت می‌کرد. رشد می‌داد.

اهمیت دانستن جایگاه عبد بودن توسط انسان

از نعمت‌های ویژه پروردگار به من که شکرش را نمی‌توانم به جا بیاورم این است که اساتید بسیار عالی در علم و عرفان و اخلاق و فلسفه و حکمت سر راه من قرار داد که قیامت در هر عذری به رویم بسته باشد. نگویم نداشتیم و عطا نکردی به همین دلیل نتوانستم خدمتی به دینت بکنم. حجتش بر من یکی کامل است. دایم هم از درونم به من نهیب می‌زند که هیچ طلبی از من نداری. درست هم می‌گوید. چه طلبی دارم؟ من وقتی که با او وارد حرف می‌شوم اگر حال داشته باشم که در این حرفم شدید گریه می‌کنم. حرفم شاید پنجاه سال است یک دانه است و عوض هم نشده‌است، آن هم در دو خط شعر است. شعر هم برای سعدی است، "بر در کعبه سائلی دیدم" یعنی یک دعاکننده را، سائل اینجا یعنی دعاکننده،



بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می گرسی خوش

یعنی خوش، یعنی خیلی زیبا گریه می کرد و خوش اشک می ریخت.

این خوش به خاطر ضرورت شعری "خَش" تلفظ می شود، بر در کعبه سائلی دیدم، من اگر آن سائل را می دیدم خاک کف پایش را می گذاشتم روی سرم، در معرفت غوغا کرده است، دریا بوده هر کسی بوده است، آقا بوده هر کسی که بوده است، خیلی آدم فهمیده ای بوده است.

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می گرسی خوش

به به، به به، لذت از این بالاتر خدایا نیافریدی که به آدم بفهمانی که چیست و کیست و چه باید بگوید. دنیا با نفهمها اداره می شود، دلیلش هم این همه فساد و خونریزی است. یکی دو تا دولت فهمیده در دنیا بیشتر شاید نباشد. بقیه دولت ها با نفهمی دارند کشورها و جهان را اداره می کنند. این همه جنایات و فساد محصول نفهمی است. عجب لذتی دارد فهمیدن. تو چقدر خوب فهمیده بودی،

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می گرسی خوش

فقط بفهمم هیچ نیستم و آن چه هست از اوست.

فواید شناخت جایگاه انسان

اگر این را بفهمم سینه سپر نمی کنم، کبر نمی ورزم، عوارض دنیا در من اثر نمی گذارد. بیایم بنر را دم در مسجد ببینم و واعظ ما اسمش حسین است نوشتند سی روز می آید منبر می رود، من وقتی معرفت داشته باشم هیچی نیستم و از خودم هم هیچی ندارم. دارایی ام برای یک نفر دیگر است، به من محبت کرده است. من درباره خودم غلط می کنم اظهار نظر بکنم که بنده حسین هستم؟ من سی سال درس خواندم. شش تا لقب باید جلوی اسمم بگذارید. اگر این کار را بکنم به والله قسم تازه بعد از هفتاد سال معلوم می شود مشرک بودم و نمی دانستم؛ یعنی خودم را کنار خدا گذاشتم. یکی تو که الله هستی و رب هستی و ودود هستی، یکی من! علیم توئی اما یکی هم من عالم و استاد و حجت الاسلام و آیت الله، تازه فهمیدم بعد از هفتاد سال من خودم یک بتی در مقابل خدا هستم.



برخی اثرات کبر

شرک از ردّ پای مورچه روی سنگ سیاه پنهان تر است. برادرانم! شما را به خدا قسم خودتان را بفهمید. یک وقت مشرک نمیرید؛ چون در قرآن دو بار گفته شرک را مطلقاً نمی‌بخشد، اما زنا را می‌بخشم، دروغ را می‌بخشم، قتل نفس را می‌بخشم، خیلی عجیب است. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱ مشرک نباش، از گناهی که کردی توبه کن، می‌بخشمت، با شرک بمیری سریع باید به جهنم برزخ و بعد هم قیامت بروی.

من کجا بودم؟ من که خود شناسنامه‌ام را در قرآن می‌گویم: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ﴾^۲ خاک بودی. صد سال روی وجودت پا می‌گذاشتند مردم، گاوها پهن رویت می‌ریختند، خرها سرگین رویت می‌ریختند، حیوانات از روی این خاک راه می‌رفتند. من لطف کردم از این خاک یک مقدار مواد خوراکی در آوردم. پدر و مادرت خوردند و نطفه‌ات درست شد. آوردمت در رحم مادر و احترامت کردم. انسان ساختم و گرنه تو دیروز خاکی بودی که هر حیوانی رویت سرگین می‌ریخت. چه کسی بودی مگر؟ الان هم که به دنیا آوردمت چه قدرتی داری؟ چه داری؟ ادعای چه ملکیتی داری؟ چه ملکیتی؟ چه ملک توست؟ قیافه‌ات برای خودت است؟ علمت برای خودت است؟ شهرت برای خودت است؟ قدرتت برای خودت است؟ نفهمی آدم را می‌کشد.

معرفت وجودی حضرت خدیجه علیها السلام

عجب آدم فهمیده‌ای بود. "بر در کعبه سائلی دیدم"، لا اله الا الله، مگر این صدا گوش آدم را رها می‌کند؟ گوش شیعه را این صدا رها نمی‌کند. خدیجه علیها السلام را پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش دفن می‌کند. در قبر را می‌بندد. روح وارد عالم برزخ شده‌است. خدیجه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی دید حال احتضار دارد و دارد می‌رود، آن هم روی یک تشک کهنه، روی یک گلیم.

۱. نساء: ۴۸.

۲. طه: ۵۵.



بیست میلیون دینار پولش را ریخت پای پیغمبر ﷺ و گفت: مالک نیستم. هر کاری به نفع دین و خداست با این پول انجام بده. حالا این آدم میلیاردی روی یک گلیم کهنه، روی یک تشکی که از لیف خرماست و زبر است، افتاده است و دارد می‌میرد. اول کاری که پیغمبر ﷺ کرد، سریع بچه پنج ساله‌اش فاطمه را بغل کرد و آورد خانه عمویش. در گوش عمویش گفت: نمی‌خواهم شاهد مرگ مادرش باشد. نگهش دار.

برگشت. سر خدیجه را روی دامن گذاشت. آن دامن که از عرش بالاتر بوده است، آن که اعتقاد ماست عرش و فرش به خاطر اینکه یک مهمانی مثل پیغمبر ﷺ در آن بیاید، آفریده شده است: «لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»^۱ تا سرش را گذاشت روی دامن اشکش از دو طرف صورتش ریخت، دیگر حال نداشت که بلند شود و بنشیند. خدیجه جان چرا گریه می‌کنی؟ الله اکبر از فهم، فهم، فهم! گفت: یا رسول الله ﷺ! برای هیچ چیز گریه نمی‌کنم. نه برای یتیمی زهرا، نه برای بی‌همسر شدن تو، نه برای مالی که از دست رفت، نه برای ترس از مردن. اصلاً برای هیچ چیز گریه نمی‌کنم، گریه‌ام برای این است که این علم و این فهم را الان ندارم که آیا در این لحظه مرگ خدا از من راضی است یا نه؟ همه نگرانی من خداست. بفهمم که برای چه نگران باشم؟ مگر برای هر چیزی باید نگران بود؟ آدم بفهمد برای چه باید نگران باشد.

جبرئیل نازل شد و گفت: آقا! خدا می‌فرماید سلام من را به خدیجه برسان، به خدیجه بگو کاملاً از تو راضی هستم. آدم باید بفهمد کجا برود و چه کار بکند و برای چه نگران باشد. گفت: یا رسول الله ﷺ! من راحت شدم!

در مورد وجود مبارک خدیجه کبری با تحقیقات دقیقی که انجام شده است، حدود بیست و پنج سالش بود که با پیغمبر ﷺ ازدواج کرد، هم سن بودند؛ و با تحقیقات دقیقی که شده است، این که می‌گویند قبل از پیغمبر ﷺ دو بار ازدواج کرده است از دروغ‌های شاخ‌داری است که دزدان روایت ساختند. خدیجه فهمید بود. آیا به مشرک شوهر

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸.

جایگاه فهم در شریعت

می‌کرد؟ می‌آمد آن جسم و روح ملکوتی را کنار دو تا بدن نجس بت‌پرست قرار بدهد؟ کجای کارید دروغگوها.

خدیدجه علیه السلام گفت: من هیچ درخواستی از تو نداشتم در این مدتی که با هم بودیم. الان یک درخواست دارم، وقتی مردم من را در پیراهن خودت کفن کن. آن پیراهن خیلی قیمت داشت، از نظر مالی دو درهم قیمت داشت ولی در این پیراهن خدیدجه علیه السلام دیده بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله چه عشق‌بازی با پروردگار داشته‌است. ده دفعه درمناجات و گریه‌اش جان پیغمبر صلی الله علیه و آله به لبش می‌رسید اما خدا نمی‌گذاشت بمیرد. این پیراهن خیلی قیمت داشت.

اهمیت ولایت امیرالمومنین علیه السلام

پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش در قبر آمد. این صدایی که می‌گویم به گوش شیعه همیشه هست حالا می‌گویم. خودش آمد در قبر و خدیدجه علیه السلام را خواباند، خدیدجه علیه السلام وارد برزخ شد، لحد چید، قبر را پر کرد، خودش نشست کنار قبر و علی علیه السلام هم کنارش، یک مرتبه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدیدجه علیه السلام بگو این آقایی که بالای سرم است امام من است. علی علیه السلام را بگو، علی علیه السلام را، خدا را که جواب دادی، پیغمبر صلی الله علیه و آله را که جواب دادی، قبله را که جواب دادی، قرآن را که جواب دادی، بگو همین آقایی که بالای سرم است ولی من و امام من، این آقا است. این آقا عجب آقایی است. من اگر زنده بمانم روز بیست و یکم می‌گویم چه آقایی است. یک چیزهایی که تا حالا نشنیدید که چه آقایی است. آی برادرها، عالمان، آخوندها، تاجرها، سردمداران، صندلی‌دارها، این آقا که خدیدجه علیه السلام با ولایتش عبور کرد، این آقا صدایش در گوشمان است که می‌گفت: من، نه من، هیچی من، نه هیچی من فقط خدا «وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ»^۱ این آقا می‌گوید دست خالی هستم، این آقا می‌گوید ذلیل هستم، این آقا می‌گوید ضعیف هستم. کنار تو من چه بگویم؟

۱. فرازی از دعای کمیل.



بر درکعبه سائلی دیدم که همی گفت و می گرسی خوش
من نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش
من هیچ توقعی دیگر ندارم. نمی خواهم نمازهایم را قبول کنی. نمی خواهم روزهام را قبول
کنی. این عبادات من قابل قبول نیست، قابل ندارد، گناهم خیلی سنگین است، آن دارد
من را می کشد.

اعطای فهم از جانب پروردگار

مرحله سوم فهم این است که انسان با تقوای کامل و با خلوص حرکت می کند و به
نقطه ای می رسد که پروردگار از درونش مستقیم با او تماس می گیرد و به او می فهماند که
داستان از چه قرار است. این مرجع بزرگ مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالنبی
عراقی صاحب صد و بیست جلد کتاب، در برگشتش بعد از نماز عشا تعریف می کرد و
می گفت: آیت الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری به تهران آمد. می خواست به مشهد
برود اما در تهران نگهش داشتند که منبر برود، در این مسجد بزرگی که قبلا معروف به
سپهسالار نزدیک سرچشمه بود. الان مطهری است.

روضه خوان حسین علیه السلام

اعیان، رجال، دولتی ها، بازاری ها، آخوندها، روحانیون و شخصیت های معتبر پای منبرش
می آمدند، استفاده هم می کردند؛ چون دریافت های خوبی داشت. شیخ جعفر اینجوری نبود.
یک داستانی با حضرت سیدالشهدا علیه السلام دارد. من هم به شما سفارش می کنم، وصیت
می کنم و شما به بچه هایتان هم وصیت کنید که دست از ابی عبدالله علیه السلام برندارند، با یک
نگاه شیخی که ده شب یزد دعوتش کرده بودند و شب دوم و سوم می خواستند پولش را
بدهند و بیرونش کنند، چون اصلا منبرش نگرفت و روزه هم بلد نبود، فهمید که
صاحبخانه می خواهد عذرش را بخواهد. در اتاق تنها بود و نصف شب گفت: حسین علیه السلام
جان! من این لباس را به عشق تو پوشیدم، من هدفم این بود روضه خوان تو بشوم. بعد



جایگاه فهم در شریعت

مرجع شد، مرجع هم که شد منبر می‌رفت، گفت حالا حرف بلد نیستم بزمن، اندک مستمعی هم که می‌آید پای منبر بلند می‌شود می‌رود، روضه هم بلد نیستم بخوانم، شما دلت نمی‌خواهد نوکر داشته باشی؟ من که یک نوکر حاضر و آماده هستم.

خیلی گریه کرد، از شدت گریه خوابش برد، خواب دید روز عاشورا است، ابی عبدالله علیه السلام کنار خیمه‌ها نشست است، آمد جلوی ابی عبدالله علیه السلام. امام تعارفش کرد و فرمود: بنشین، به حبیب ابن مظاهر فرمود: آب و شربت که نداریم، مهمان است، یک مقدار سویق غذای خشک از خیمه من بردار بیاور. گذاشت جلوی آقا شیخ جعفر و فرمود: آقا شیخ بخور. آنی که باید بشوی می‌شوی. از خواب بیدار شد، دید یک دنیای دیگر است، یک فکر دیگر است، یک زبان دیگر است. شب چهارم منبر رفت، یک نفر بلند نشد، روضه خواند و یک نفر بی‌گریه نرفت. شب پنجم مسجد حسینیہ پر شد. صاحبخانه گفت: آقا شیخ چه شده است؟ من می‌خواستم پولت را بدهم و بگویم برو، اما حسین علیه السلام به کسی نمی‌گوید برو. ابی عبدالله علیه السلام اخلاقی این است. به همه می‌گوید بیا بید. نمی‌گوید برو.

احترام به عالم

در قاجاریه یک روحانی باسوادى به نام شیخ الرئیس پیدا شده بود. در ایام منبر حاج شیخ جعفر، او هم درس می‌داد برای طلبه‌ها، صد تا و صد و پنجاه تا طلبه داشت. یک روز یک طلبه گفت: شیخ الرئیس! آقا شیخ جعفر منبر می‌رود. اعیان دولتی، سران مملکت، علماء، بزرگان، بازاری‌ها می‌آیند پای منبرش، شما هم برای تعظیم شعائر دین می‌رفتی. گفت: نه من نیازی به این ندارم این هم یک روضه‌خوان مثل بقیه روضه‌خوان‌هاست، یک منبری مثل بقیه منبری‌هاست. این عادت را هم داشته باشیم که کسی را کوچک نکنیم نه در ذهنمان و نه در بیرون ذهنمان. ما چه می‌دانیم طرف با خدا چه ارتباطی دارد، چه می‌دانیم؟

این هم یک منبری است. چه کسی است مگر؟ نه من نمی‌آیم، اینجاست که به آدم می‌فهمانند که نفهم! داری ضرر می‌کنی. بفهم که سود کنی. شب قیامت را خواب دید، رسول خدا صلی الله علیه و آله گذرنامه ورود به بهشت می‌دهد، شیخ الرئیس آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله،



پیغمبر ﷺ بهش احترام کرد. الان عالم بود. الان عالم در مملکت ما احترام ندارد. قبل از انقلاب خیلی احترام داشت، مرجعیت، علم، منبری، روضه‌خوان. پیغمبر ﷺ به عالم احترام می‌کرد برای اینکه می‌دید خدمتگزار دین است. امتیازش به خدمتش است نه به بدنش. خیلی احترام کرد پیغمبر ﷺ، گفت آقا به من ورقه لطف نمی‌کنید؟ فرمود ورقه بهشت رفتنت حاضر است ولی مقید به رضایت آقا شیخ جعفر شوشتری است. او باید اجازه بدهد که من ورقه را به تو بدهم. من بی‌اجازه او نمی‌شود به تو ورقه بدهم.

چقدر همه چیز به هم بسته است. صبح آمد درس، بعد از ظهر به طلبه‌ها گفت درس تعطیل است. کل شما با هم بلند شوید برویم پای منبر شیخ. گفتند: تو که می‌گفتی نمی‌آیم. گفت: به این کارها دیگر کار نداشته باش. آمد منبر را گوش داد. دید عجب منبری است. ضرر کرده بود که نرفته بود. شیخ از منبر آمد پایین و شیخ رئیس رفت جلو. معرفی کردند و گفتند شاهزاده قاجاری است و از علمای تهران است. آغوشش را شیخ باز کرد و شیخ رئیس را بغل کرد. لبش را گذاشت کنار گوش شیخ رئیس، خیلی آهسته گفت: شیخ درست گفت پیغمبر ﷺ! اگر من رضایت ندهم بهشت نمی‌روی. این فهم مرتبه عالی است.

خودم بفهمم. انبیا و ائمه علیهم‌السلام بفهمانند. آخرش هم بعضی نقطه‌های مجهول را خدا بفهماند، حرفم تمام آن روایت که در جلد دوم کافی است بسیار روایت فوق العاده‌ای است. انشالله برای یک فرصت دیگر. شب یازدهم ماه رمضان مثل امشب به ما خبر قطعی دادند به اندازه کل ده شب گذشته، بندگان را می‌آمزد. حالا شب اول چند میلیون آمرزیده و شب دوم رفته بالاتر. دو برابر شب اول، شب دهم ده برابر شب‌های قبل. امشب یازده برابر شب‌های قبل، این برای باز بودن جاده آمرزش. خانه هم خانه خودش است، ما هم گدای خودش هستیم. شب جمعه شب وجود مبارک ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام است.

جلسه دهم

ویژگی‌های اخلاقی انسان‌های فمیده

وجود مبارک رسول خدا ﷺ برای اهل درک و فهم که درکشان و فهمشان نتیجه فکر کردن و اندیشه درستشان است، ده خصلت اخلاقی بیان کردند. یکی از موفقیت‌های مهم این بزرگواران که آراسته به ده خصلت اخلاقی هستند، جواب دادن به نبوت پیغمبر ﷺ است. شیعه و غیرشیعه در مهم‌ترین کتابهایشان نقل کردند که رسول خدا ﷺ فرمودند «بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^۱ علت مبعوث شدن من به رسالت این بوده است که ارزش‌های اخلاقی را در مرد و زن به کمال برسانم. مرد و زن یک اخلاق تامی پیدا بکنند.

ایمان و عمل صالح، نتیجه اخلاق

خود این اخلاق مایه ایمان است، مایه عمل صالح است، مایه کار خیر است، مایه بقاء پیوند انسان با پدر و مادر، با زن و بچه و با مردم است؛ به این خاطر خود حضرت می‌فرمایند، چنانکه کلینی در کتاب کافی در جلد دوم عربی کتاب نقل می‌کند که پیغمبر ﷺ فرمودند: در ترازوی عمل انسان در قیامت عملی سنگین‌تر و پر وزن‌تر از اخلاق خوب نیست.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۶۷ ص ۲۷۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۹.



اخلاق پیغمبر ﷺ از زبان قرآن

خودشان هم که در اخلاقیاتشان در تمام عالم حرف اول را می‌زدند. ما در کل قرآن مجید نداریم که پروردگار عالم رشته‌های عبادتی پیغمبر ﷺ را با کلمه عظیم ذکر کرده باشند، ولی به اخلاق پیغمبر ﷺ که می‌رسد با تاکید می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱، تو بر بلندای ارزش‌های اخلاق عظیمی هستی؛ و یک تعریف دیگری که از اخلاقیات پیغمبر ﷺ می‌کند در سوره آل عمران می‌فرماید که اگر این اخلاق را نداشتی اطرافت نمی‌آمدند و این دین خیلی بی‌جمعیت و بی‌پشتوانه می‌ماند: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّالْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲ اگر آدم خشنی بودی، خشن، بی‌رحم، چهره تلخ، زبان تلخ، نگاه تلخ، رفتار تلخ، و اگر سنگدل بودی، هم خشن بودی و هم سنگدل، «لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» یک نفر برای این دین نمی‌ماند.

اهمیت رعایت ارزش‌های اخلاقی

معلوم می‌شود خود ارزش‌های اخلاقی در انسان بالاترین منبر در خانه است، موثرترین منبر در بیرون است، زیبایی‌های اخلاق خیلی مردم را جذب می‌کند. تماشای هم محصول فهم است که آدم ببیند چگونه زندگی کند و در این اندیشیدن بفهمد، یک روایت بسیار پرقیمتی را از وجود مبارک امیرمومنان علیه السلام که کل اخلاق پیغمبر ﷺ در حضرت تجلی پیدا کرد را بگویم.

عبرت آموزی

«الْفِكْرُ يُوجِبُ الْإِعْتِبَارَ»^۳ آدمی که فهمیده است، آدمی که با نظر عقل همه چیز را نگاه می‌کند، آدمی که دنبال درک خوبی‌ها و بدی‌هاست و به آن هم رسیده‌است، این آدم اهل

۱. قلم: ۴.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. غررالحکم و دررالکلم، ۱۲۱.



پند گرفتن و عبرت گرفتن می‌شود. یک درس بگیر خیلی خوبی در این دنیا می‌شود و از همه چیز برای خودش درس درستی می‌سازد. یک شاعری از فهم یک عرب، یک شعر زیبایی را ساخته‌است که این عرب یک حقیقتی را که حاکم بر جهان است فهمیده بوده و بر اساس همین حقیقت هم زندگی می‌کرده‌است. این را یک روزی شام در بارگاه عبدالملک، به عبدالملک مروان گفت که یک حقیقتی که من در این عالم فهمیدم این است که هر ظلمی آثارش به ظالم برمی‌گردد. بی‌برو و برگرد، هر ظلمی که باشد. وقتی من این حقیقت را بفهمم که خدا ساختمان و سازمان جهان را به گونه‌ای ساخته که در مقابل هر خوبی و بدی کل سازمان خلقت عکس العمل نشان می‌دهد، سعی می‌کنم هر چه در ظرف این جهان می‌ریزم خوبی باشد. چون به خودم برمی‌گردد. خداوند از این حقیقت در این آیه خبر داده‌است: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾^۱.

هر چه کنی به خود کنی

هر کار خوبی در این عالم انجام بدهید جهان به خودتان برمی‌گرداند. گم نمی‌شود، از بین نمی‌رود. هر کار بدی هم که انجام بدهید باز به خودتان برمی‌گردد و از یک جای زندگیتان سردمی‌آورد. گاهی بلاهایی که آدم می‌بیند باید بنشیند فکر بکند بفهمد که منشأ این بلا چه بوده‌است، چرا این ناراحتی برای من پیدا شد، چرا برای بچه‌ام پیدا شد، چرا برای پولم پیدا شد، چرا برای آبرویم پیدا شد؟ این‌ها همه قابل فکر است.

عبدالملک مست و سینه‌سپر روی تخت نشسته بود و سر بریده مصعب ابن زبیر جلوی او بود. خودش را پیروز کامل در این دنیا می‌دانست. پیروزی که زور هیچ کس نمی‌رسد این پیروزی را از من بگیرد. اینجور حساب می‌کرد. پیرمرد قیافه‌اش را دید و فهمید که این در چه افکار باطلی دارد غلت می‌زند، نتیجه فکرش را گفت: "نادره مردی ز عرب هوشمند/گفت به عبدالملک از راه پند"، چون آدم فهمیده پندبگیر است، "بودم و دیدم بر این زیاد/تازه سری چون سپر آسمان"، خیلی عجیب است "بعد که مختار سر و سردار شد/

۱. اسرا: ۷.



دستکش او سر ابن زیاد شد" بعد که مصعب آمد سر کار سر بریده مختار روبروی مصعب بود، الان که تو آمدی سرکار، " نک سر مصعب به تقاضای کار/ تا چه کند با تو دگر روزگار". این جواب جهان است.

اهمیت پاکدامنی

من در کتاب‌های علمی دیدم که این‌هایی که عادت به خوردن مشروبات الکلی دارند که علنا پروردگار در قرآن حرام کرده‌است، پیغمبر ﷺ حرام کرده‌است، انبیاء حرام کردند، ائمه علیهم‌السلام حرام کردند، حدود بیست بیماری بعد از سی سال یا سی و پنج سال در بدن خودنمایی می‌کند که بعضی‌هایش هم علاج نخواهد داشت. این جواب جهان به مشروب‌خور است. استثنا هم نمی‌کند کسی را، این جواب برای همه است، جواب زناکار بی‌توبه را من حیا می‌کنم روی منبر بگویم چیست. این برای هر زناکار بی‌توبه‌ای است. این عکس العمل است. رد هم نمی‌شود و دفع هم نمی‌شود؛ مگر با قدرت توبه آدم در دهان سازمان خلقت را ببندد که جواب آدم را ندهد. وگرنه اگر بدون توبه باشد جوابش قطعی است، قطعی.

حکمت واجبات و محرمات

یک جوانی یک بار آمده بود پای منبر به من گفت که حرمت زنا حرمتی است که من با تمام وجودم لمس کردم، ماها فقط می‌دانید حرام است، اما من لمس کردم برای این که به خاطر این عمل دچار بیماری سیفلیس خطرناک شدم. طیب هم به من گفته آن زمان علاج ندارد و آماده مردن باش، حتما به ما محبت دارند که خیلی چیزها را به ما حرام کردند. حتما ما را دوست دارند که خیلی چیزها را به ما حرام کردند، حتما عاشق ما هستند که خیلی کارها را به ما واجب کردند، حتما علاقه به ما دارند که خیلی امور را به ما مباح کردند، اسلام است و همین مسائل، واجبات، محرمات، مستحبات، مباهات. دین چیز دیگری نیست. دین به نفع مردم است، به نفع نسل جوان است، به نفع دخترهاست، همین سه چهار روزه امریکا اعلام کرده به تمام زنانی که از کاخ سفید تا کمترین اداره کارمند



هستند دیگر حق ندارند با لباس تا زانو و بالای زانو بیایند چون فساد اداری و زنا با زن شوهردار و غیر شوهردار بیداد می‌کند. این همین حجابی است که هزار و پانصد سال پیش قرآن فرموده‌است که زن به گونه‌ای بیرون نیاید که عامل تحریک مردان بشود. ما اگر دیر بجنییم در ادارات و در خیابان لباس‌ها کوتاه‌تر خواهد شد. روسری‌ها بیشتر کنار خواهد رفت. چیزی نخواهد گذشت که در تابستان و گرما دخترها و زن‌هایی که دین ندارند نیمه عریان بیرون می‌آیند. حریف زنان اداری هم نخواهند شد و زنان بانکی، حتما باید دشمن، حتما باید صهیونیست، حتما باید مسیحیت به زن‌ها بگویند با لباس کوتاه دیگر نیاید تا ما بگوییم به به عجب قانونی! این خوب است.

چالش‌های گناه

«الْفِكْرُ يُوجِبُ الْإِعْتِبَارَ» این یک سود فکر و فهم، سود دوشم «وَأَيُّمُنُ الْعِثَارُ» آدم فهمیده چاله‌بین است. در چاله نمی‌افتد چون دارد می‌بیند، در مسیر زندگی چاله را می‌بیند، چاه را می‌بیند، خیلی عرقخور از پا درآمده را دیده، زناکار از پا درآمده را دیده، عوارض بسیار ننگین بی‌حجابی را دیده‌است. در چاله نمی‌افتد. نمی‌افتد.

این‌ها در روزنامه‌های رسمی هم نوشته شده‌است. دو تا دکتر در یکی از شهرها خیلی با هم رفیق بودند و خانم‌های هر دویشان هم روبروی این دو تا دکتر بی‌حجاب بودند و با لباس‌های آن چنانی. یکی از خانم‌ها زیباتر بود. آن یکی دکتری که زن داشت به زن این یکی دکتر به شدت دل بسته شد. دکتر وقتی فهمید کار زنش و ناموسش از کار گذشته و حرمت زن با تجاوز رفیقش شکسته شده‌است، آمد خانه رفیقش دکتر، در زد، خیلی هم آن دکتر خوشحال شد و گفت بفرمایید داخل رفت تو و زد دکتر را کشت و همانجا هم خودش را کشت. اگر حجاب بود که دو تا دانشمند کشته نمی‌شدند، اگر حجاب بود که یک عالم به دردخور جوان که پنجاه سال دیگر باید زنده می‌بود تا به مریض‌ها خدمت می‌کرد. یک دکتر دیگر را نمی‌کشت، بعد خودش را نمی‌کشت و بعد دو تا زن بیوه نمی‌شدند و زنای محسنه اتفاق نمی‌افتاد.

لعنت به این آزادی زن که امریکا و اروپا برای تمام دنیا به عنوان یک کار آوردند و جا انداختند. این حوادث هم شبانه روز هست و قطع نمی‌شود؛ چون تا بی‌حجابی و زیبایی هست دکتر و رفیق دکتر زمینه تجاوز دارد به ناموس رقیش، ادامه دارد. اگر می‌گویید حجاب مفید نیست دلیل بیاورید. ما بر زشتی و حرمت بی‌حجابی دلیل داریم و دلیلمان هم این کشته‌هاست. همین ناپاکی‌هاست، همین آلوده شدن دامن‌هاست، دلیلمان همین است که یک خانم دکتر که باید مادر سه تا دکتر دیگر بشود می‌رود دچار زنا می‌شود. این دلیل ما.

شما برای بدحجابی و بی‌حجابی دلیل دارید بیاورید. ما تابع دلیل هستیم. قرآن گفته‌است هر کسی دلیل قوی دارد قبول کن. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: اندیشه و فکر انسان را از افتادن در لغزش امنیت می‌دهد.^۱ آدمی که می‌فهمد چه را می‌فهمد؟ چاله‌های زندگی را، چاه‌های زندگی را، دره‌های زندگی را، طوفان‌های زندگی را. در چاله و چاه نمی‌افتد و گرفتار طوفان نمی‌شود.

دوراندیشی

«و يُثْمِرُ الْإِسْتِظْهَارَ»^۲ فهم انسان را دوراندیش باری آورد. می‌گوید من برای همین امروز که نیستم، من برای فردا هم هستم، برای یک سال دیگر هم هستم، حالا تا زنده باشم برای ده سال دیگر هم هستم، برای چهل سال دیگر هم هستم، من بیایم برای این چهل سال آینده‌ام پستایی خوبی در زندگی بگیرم، اگر برای بچه‌هایم می‌خواهم مالی بگذارم حلال بگذارم، اگر می‌خواهم دخترم را شوهر بدهم بدهم به یک جوان آراسته، اگر دختر می‌خواهم شوهر بدهم بدهم به یک آدمی که واجد شرایط دین است؛ یعنی متعادل است نه تند افراطی است و نه کند تفریطی، اگر می‌خواهم پسر زن بدهم از یک خانواده معتبر باارزش بگیرم که بچه‌هایشان نابود نشوند و بی‌دین نشوند. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: فهم دوراندیشی ایجاد می‌کند. «یثمر الاستظهار».

۱. غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۴۶۰.

۲. همان، ۱۲۱.



نرمی و مدارا

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: آدم فهمیده که خوب قضایا را تحلیل می‌کند، می‌بیند، تشخیص خوب و بد می‌دهد، به خاطر فهمش دنبال ده خصلت می‌رود؛ که دو خصلتش را در جلسات گذشته عرض کردم. یکی در مقابل تمام کارهای جاهلانه مردم جاهل بی‌دین از خودراضی، نرمی و مدارا و حسن خلق نشان می‌دهد تا شاید او هدایت بشود. اگر او هدایت نشد از کارهای جاهلانه جاهل ضربه نبیند؛ چون جاهل چاقویش لخت است، دشنه در دستش است، قمه همراهش است، ملاحظه هیچ چیز را هم ندارد.

گذشت و فروتنی

دوم از آن‌هایی که بد با او برخورد می‌کنند گذشت می‌کند؛ چون می‌گوید می‌دانم او با من بد کرده‌است، من دیگر آن بدی را در حق او انجام نمی‌دهم. من در حق او خوبی انجام می‌دهم. یکی از بالاترین خوبی‌ها گذشت است. می‌گویم دوست ندارم این کار بدی که در حق من کردی، این غیبتی که کردی، در پرونده‌ات بماند و قیامت گرفتار بشوی، می‌گذرم ازت، خود این هم یک نوع درس دادن است.

سوم «یتواضع لمن هو دونه»^۱، آدم فهمیده با هر کسی که کوچکتر از خودش است یا مقام پایین‌تر از خودش است، یا از نظر مالی مادون خودش است، یا از نظر اجتماعی آدم معروفی نیست، اهل تواضع و فروتنی است. تحقیر نمی‌کند، سرزنش نمی‌کند، بی‌محل نمی‌کند، تکبر نمی‌کند، برای خودش جایگاه خاصی در مقابل آن‌هایی که پایین‌تر از خودش هستند قائل نیست. هیچ وقت نمی‌آید بگوید رئیس هستم و این مرئوس است، حاکم هستم و این رعیت است، عالم هستم و این بی‌سواد است. این‌ها را اصلاً لحاظ نمی‌کند. بر هر کسی که مادون خودش است، فروتنی دارد.

۱. تحف العقول، ج ۱، ص ۲۸.

فروتنی شیخ انصاری رحمته الله علیه نسبت به والدین

شیخ انصاری بزرگترین مرجع شیعه در این دو بیست سال اخیر بوده است. علمای بزرگ ما هم تا به امروز نگفتند فلان کس نمونه شیخ انصاری است. تک افتاده است. مادرش پادرد داشت، نمی توانست راه برود، چهار پنج روزی یک بار درسش که تمام می شد، می آمد خانه و بقچه حمام مادرش را خودش می بست. بعد زیر بغل مادرش را می گرفت و رو به دیوار می ایستاد بعد دولا می شد می گفت: مادر آرام بیا روی پشتم، کول می گرفت مادر را و می آمد دم حمام. خانم حمامی را صدا می کرد و می گفت: مرتضی هستم، مادرم را آوردم. من آرام مادرم را می گذارم پشت پرده حمام و می روم. شما محبت کن خودت با یکی دو تا خانمها، با دو تا دلاکها کمک بدهید بروید کامل تمیزش کنید و او را بشوید، خشک کنید، لباس که پوشانید من بیرون قدم می زنم، من را صدا کنید بزم. حالا من بزرگترین مرجع تقلید هستم و این خیلی زشت است یک پیرزنی را کول بگیرم؛ آن هم در نجف و همه من را ببیند. نه! این به قول خارجیها با پرستیژ من تناسبی ندارد. نه! من نمی آیم، چون در آن جلسه صندلی نیست و کت شلوار را از پاریس خریدم، من با کفش باید بیایم و بنشینم.

فروتنی اهل فهم

اهل فهم این نفهمیها را ندارند، ندارند. هر چه بالاتر می روند، هر چه عالم تر می شوند، هر چه قوی تر می شوند، هر چه قدرت صندلی شان بیشتر می شود، سر به زیرتر می شوند؛ یعنی همه اینها را بار امانت الهی روی عهده شان و گردنشان می بینند و سر به زیرتر می شوند. باربرها آدمهای محترمی هستند. چقدر خدمت می کنند به این مردم. آن وقتها که با کولشان بار می بردند، ظهر شد و نمازشان را خواندند. آن وقت بازار سرپوشیده نبود. مدینه مغازه مغازه بود و همه با هم آمدند یک گوشه نشستند و سفره را پهن کردند روی خاک و شروع کردند به نان خشک خوردن، پولی در نمی آوردند. از دور دیدند ابی عبدالله رضی الله عنه سواره دارد می آید، یکی از حمالها گفت که دست نبرید به غذا الان برسد تا ابی عبدالله رضی الله عنه



تعارف کنیم بیاید پایین با ما غذا بخورد. امام حسین علیه السلام رسید، بهش گفتند نکن این کار را، این اهل عرش است، این نتیجه انبیاست، این پسر فاطمه زهرا علیها السلام است، این نمی‌آید با ما حمال‌ها هم غذا بشود. این حمال ابی عبدالله علیه السلام را می‌شناخت و بقیه نمی‌دانستند اخلاق چیست. تا حضرت رسید حمال بلند شد، گفت: آقا! می‌آیید با ما نهار بخورید؟ فرمود: بله. پیاده شد و روی خاک نشست، با همان نان خشک‌ها سر کرد، نگفت من یک دو لقمه می‌خورم و مهمان هستم. نه مهمان هم نبود. تمام که شد، (تفسیر من است) گفت: قشنگ دعوتتان را قبول کردم؟ خوشتان آمد؟ حالا شما دعوت من را قبول می‌کنید؟ گفتند: بله آقا جان چه کار کنیم؟ فرمود: نهار فردا بیاید خانه من، پول داد و لباس‌هایشان را نو کرد. غذای پخته بهشان داد. آنی که فهمیده است سربه زیر است، بی‌بال و پر است، آنی که فهمیده است کبر ندارد.

فروتنی، مرکب عقل

وجود مبارک موسی ابن جعفر علیه السلام می‌فرماید «وَلِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيَّةٌ وَ مَطِيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضِعُ»^۱ هر چیزی در این عالم یک مرکبی دارد که به منزل می‌رساند، مرکب عقل تواضع است. آنی که تواضع ندارد عقلش معطل است، به درد نمی‌خورد، قیامت او را جزو بی‌عقل‌ها می‌گیرند، عقل باید حرکت به سوی مقصد اعلی داشته باشد. موسی ابن جعفر علیه السلام مرکب عقل را فروتنی می‌دانند، تواضع می‌دانند.

رشد انسان در اثر فروتنی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَكَئِن مُؤَكَّلِينَ بِالْعِبَادِ فَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَاهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَاهُ»^۲ خدا دو تا فرشته دارد که این‌ها موکل به بندگانشند. کارشان هم این

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.

است که مرد و زن را بپایند، کار دیگری ندارند. این کاری که خدا به این دو تا فرشته داده این است که مرد و زن را بپایند، «فَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ» هر مرد و زنی را ببینند که اهل فروتنی و خاکساری و تواضع است برای خاطر خدا نه برای خوشامد مردم، نه برای لذت نفس خودش، هر کسی را ببینند اخلاق فروتنانه برای همه دارد، "رفعا"، ماموریت دارند مرتبه و مقام قیامتی‌اش را بالا ببرند و در مردم هم، چهره‌اش کنند.

نتیجه تکبر

«وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ» و هر مرد و زنی را ببینند که خودپسند و از خودراضی است و خودش را یک سر و گردن از همه بالاتر می‌داند و من اگر آدمم باید جایم خاص باشد و صندلی‌ام خاص باشد و من اگر بخواهم این کار را قبول کنم شش تا محافظ تیر و تفنگ‌دار باید به من بدهید و اگر ندهید نمی‌آیم، این‌ها مامورند کله این آدم را و دماغش را به خاک بمالند و به سنگ بزنند. و تا حالا این دو تا فرشته این کار را کردند.

نمونه دیگری از تواضع علمای شیعه

یکی از مراجع بزرگ نجف رحمة الله علیه آدم کم نظیری بود. در اوج مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی آمدند به قم، دید و بازدید شروع شد، ایشان قبل از اینکه آقای بروجردی بیایند دیدنشان بلند شد و به دیدن آقای بروجردی رفت، خیلی آقای بروجردی تعجب کرد؛ چون رسم همیشه این بوده که آنی که مقیم است می‌رود دیدن مسافر. اما آن مرجع که از مراجع بسیار باتقوا و عظیم الشان بود و حال عرفانی بسیار فوق العاده‌ای هم داشت، آمد. ایشان اصلاً غرق تعجب شد، دو سه دقیقه مانده بود که مجلس تمام شود و این مرجع نجف از جا بلند شود، آقای بروجردی سریع آمدند دم در اتاق و در را باز کردند. کفش‌های این مرجع را هم پاک کردند و هم جفت کردند. گفتند: آقا چه کار کردی؟ گفت: کار حق کردم، کار درستی کردم، من باید می‌رفتم دیدن ایشان. منتظر فرصت بودم که یک خرده خلوت بشود دید و بازدیدها و ایشان کمال تواضع را کرده‌است که به دیدن من آمده‌است،



جواب متواضع، تواضع است. کفش‌هایش را جفت کردم، کفش‌هایش را تمیز کردم، خیلی هم شاد شدم. «یتواضع لمن هو دونه»، چه اخلاقی! حرفم تمام.

روضه حضرت رقیه علیها السلام

برادرانم! خواهرانم! من از کتاب‌های قرن هفتم که تا حالا می‌شود هشتصد سال، تا این زمان، کتاب‌های اصلی، اصولی و ریشه‌ای را، مطالعه کردم. دقت کردم. قلم بزرگان این هشت قرن شیعه را دیدم. از این دختر سه ساله در خرابه شام نام بردند، این یک مسئله. آن‌هایی که می‌گویند امام حسین علیه السلام همچنین دختری نداشته‌است، توهین به آن‌ها حرام است. اگر می‌گویند دختری به این نام نداشته‌است، به اندازه ما این کتاب‌های هشت قرن را ندیدند؛ چون ندیدند به نظرشان آمده که همچنین دختری ابی عبدالله علیه السلام نداشته‌است، ولی جالب است که سید ابن طاووس این عالم کم نظیر و این عالم بسیار مقدس، این عالمی که کلمه به کلمه کتاب‌هایش حساب دارد، این را من خودم خواندم، می‌نویسد که روز عاشورا یکی از آن‌هایی را که ابی عبدالله علیه السلام با اسم صدایش کرد که بیا می‌خواهم خداحافظی بکنم، رقیه علیها السلام بود. بابا که در اوج محبت بود، خود دختر هم که کانون عاطفه است، فکر کنید این دو معدن محبت چطور با هم خداحافظی کردند که یاد این خداحافظی در ذهن این بچه نقش ثابت زد. یعنی بعد از روز عاشورا این بچه فقط دنبال محبت بابا می‌گشت. بعد از روز عاشورا دنبال این می‌گشت یک بار دیگر بابا بغلش کند. همه مادختردارها یا ما که نوه دختری داریم، این را دیگر دیدیم تا از در اتاق بعد از هفت هشت ساعت که بیرون بودیم وارد می‌شویم یا دختر سه چهار ساله خودمان یا نوه ما، دیدید که با چه هیجانی می‌دود و دستش را باز می‌کند، بلد نیست چه بگوید، ولی دستش را که باز می‌کند یعنی بغلم کن. نمی‌دانم دختر از آغوش بابا چه حس می‌کند، حالا در راه هر چه به عمه‌اش می‌گوید بابا، عمه مجبور است فقط بگوید بابا سفر رفته‌است. اما این چه سفری است که مسافرش بر نمی‌گردد. تا در خرابه و آن شب و آن همه بهانه و آخرش خوابش برد روی خاک.

جایگاه فهم در شریعت

رفت به خواب و ز تنش رفت تاب دید مه روی پدر را به خواب
دست زد و روی پدر بوسه داد پیش پدر لب به شکایت گشاد
کای پدر ای مهر تو سودای من رفتی و از جور بدان وای من
رفتی و ما زار به دوران شدیم دستخوش فتنه عدوان شدیم

بابا به جای نوازش‌های تو چقدر سیلی خوردیم، چقدر به جای بغل گرفتن‌های تو ما را
پرت کردند....

جلسہ یازدهم

تواضع و فروتنی

انواع تواضع

وجود مبارک رسول خدا ﷺ تواضع و فروتنی و خاکساری را از نشانه‌های مردم فهمیده و خردمند می‌داند. این تواضعی که هم در آیات قرآن و هم در روایات مطرح است دو نوع است. یک مرحله تواضع و فروتنی درباره خود حضرت حق است، تواضع و فروتنی نسبت به وجود مقدس او. این یک معنی خاصی برای خودش دارد. یک تواضع هم تواضع برای مردم است، به خصوص با تذکری که پیغمبر ﷺ دادند تواضع در برابر کسانی که در مال، در علم، در قدرت، در زندگی، فرودست انسان هستند.

تکبر ابلیس

در رابطه با تواضع به پیشگاه پروردگار یک آیه برایتان قرائت می‌کنم که از آیات فوق‌العاده قرآن است. تواضع برای خدا ضد تکبر ابلیسی است. معنای خاصش هم همین است: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۲ من به تمام فرشتگان امر کردم نهایت تواضع و فروتنی را برای آدم انجام دهید. کل فرشتگان امر من را اطاعت

۱. بقره: ۳۴.

۲. اعراف: ۱۲.



کردند. این تواضع است. تواضع در برابر خداوند است. اما ابلیس اطاعت نکرد. «ابی»، امتناع کرد. «و استکبر»، و از خودش خود بزرگ بینی نشان داد. من به او گفتم: «ما منعک الا تسجد» چه عاملی تو را از سجده کردن به آدم باز داشت؟ خود بزرگ بینی اش این بود که گفت: «خلقته من طین»، این موجود از خاک پست آفریده شده است. تحقیر کرد. «و خلقتنی من نار»، اما من را از یک انرژی حرارتی آفریدی و من با آن موجودیتم که مایه خلقتیم یک انرژی حرارتی است خیلی خودم را از آن بزرگتر می دانم. جا ندارد در برابر او تواضع کنم.

داستان ابلیس و آدم و امر الهی و تمرد ابلیس در قرآن مجید در سوره های مختلف مفصل آمده است. آن ها را نمی خواهم برایتان بیان کنم. معنای تواضع در برابر پروردگار اطاعت امر است. تکبر در برابر خدا سرپیچی از امر است. دلم هم نمی خواهد مستمع از شکل سخنرانی و منبر رنج ببرد و ناراحت شود. اعتقاد این است که مستمع بیاید بشنود شاد شود و روحیه بگیرد. محبت بهش اضافه شود. اما گاهی سخنی باید گفته شود که به من شنونده یک تلنگر تلخ بزند. این تواضع در برابر خدا را که معنا کردم و تکبر در برابر خدا را. تواضع یعنی اطاعت امر. تکبر یعنی سرپیچی از امر.

خمس از اوامر الهی

خدایا روز ماه رمضان است. خانه توست. خیلی برایم سخت است که این حکم تو را در قرآن در حالی که این لباس به تنم است بیان کنم. خیلی سخت است. تو خودت می دانی من از بیست، بیست و دو سالگی تا امسال، سال نود و پنج این حکم تو را بدون معطلی بدون زمانبری اجرا کردم و تو می دانی که از اول طلبگی ام که در کمال سختی معیشت زندگی می کردم، ذره ای از این حکم تو را نه در خانه ام آوردم نه در شکم ریختم نه برای زن و بچه ام آوردم. این ها را می دانی. نه به خاطر اینکه یک دفاعی از این لباس بکنم. نه! چون ذی نفعم نیستم. از نظر ظاهر پنجاه سال است، از نظر ظاهر این حکم تو را که حکم پولی است من از جیب خودم پرداختم چون واجب بوده است. آن وقت هم که واجب برایم



نبود من از این واجب استفاده نکردم و زن و بچه‌ام هم استفاده نکردند. به دو پسر روحانی و چهارتا نوه طلبه‌ام هم گفته‌ام استفاده نکنید.

حکم خمس مال صریحا در سوره انفال است.^۱ غیر شیعه در این آیه نخ دوانده اما دلیل ندارد. دروغ می‌گوید و ادعای باطل می‌کند. می‌گوید این حکم مخصوص به غنائم جنگی است، دروغ است ما درباره خمس صدتا کتاب مستقل بیشتر داریم در توضیح این یک دانه آیه. شخصیت‌هایی مثل آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله، مثل مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمته الله و بعضی از زنده‌های فعلی کتاب‌هایی نوشتند که پانصد صفحه بیشتر است.

نتیجه تکبر در خمس

از ابتدای این سال هر سال تا انتهای سیصد و شصت و پنج روز، من درآمد داشتم، تجارت داشتم، باغ داشتم، میوه فروختم، سوپر داشتم، طلا فروشی داشتم، پارچه فروشی داشتم، ساخت و ساز داشتم. از اول یک سال تا پایان سال مسافرت رفتم، از درآمدم پول سفرم را، خوردم از درآمدم، پوشیدم از درآمدم، ماشین خریدم از درآمدم، به بچه‌هایم پول دادم از درآمدم. رسیدم سر سال پروردگار عالم می‌گوید این یک ساله از درآمدت چقدر خرج کردی؟ می‌گویم خالق من، آفریدگار من، روزی دهنده من، کسی که به من مغازه دادی، باغ دادی، کارخانه دادی، تجارتخانه دادی، من صد میلیون تومان در طول سال از درآمدم خوردم و خودم، زنم، بچه‌ام، دامادم، عروسم. خداوند می‌فرماید: خوردی که حلال است باشد هیچ، حالا که سال تمام شده از درآمد سال تمام شده، چقدر مانده؟ می‌گویم: بیست میلیون تومان. پروردگار می‌فرماید: این را هم تقسیم بر پنج کن. چهار میلیون تومانش را به خودم برگردان. شانزده میلیونش را باز خودت بخور. من می‌گویم: خمس نمی‌دهم. نمی‌دهم. این تکبر در برابر پروردگار است و گره خوردن زلف زندگی به ابلیس و آن چهار میلیون تومان که نمی‌دهم و وارد اموالم می‌شود، به حق خودش قسم با رای تمام فقهای

۱. انفال: ۴۱.

پانزده قرن و رای ائمہ علیہم السلام کل مالہ می شود مال مخلوط حلال بہ حرام و از این چہار میلیون تومان قاطی شدہ با مالہ برای سال دیگر لباس بخرم، فرش بخرم، غسل کنم، وضو بگیرم، نماز بخوانم کلش باطل است. تکبر غیر از این معنی ندارد.

معنی تکبر و تواضع در برابر خدا

تواضع در برابر پروردگار یعنی سجدہ ملائکہ، فرمانبردن بہ ہر قیمتی کہ این فرمان برایم تمام می شود. بہ قیمت بہشت ہم تمام می شود و بہ قیمت دیگر تمام نمی شود. تکبر ہم یعنی امری کہ کردی گوش نمی دہم. در این مسالہ ہم تنها نیستیم. رفیق قدیمی دارم کہ اسمش ابلیس است. آن ہم گوش نداد. من ہم گوش نمی دہم. این معنی تکبر در برابر خدا. این معنی تواضع در برابر پروردگار. پای پول کہ می رسد رفوزہ نشوم.

کبر باطنی

عرب در بیابان نشسته بود. مثل مادر بچہ مردہ گریہ می کرد. یک بچہ بغلش بود و سی تا دانہ نان تازہ پختہ. شترش ہم داشت نفس نفس می زد و می مرد. یک حکیمی آمد رد شود گفت: چرا گریہ می کنی؟ گفت: شترم دارد می میرد. غیر از این ہم مرکبی ندارم. گفت: چش است؟ گفت: گرسنہ اش است. گفت: این نان کہ بغل دستت است. دو تا نان بہش بدہ بخورد. گفت: نہ گریہ کردن مجانی است. ہر چہ دلش بخواہد بمیرد و من گریہ می کنم اما نان نمی دہم. این کبر باطن است. این لجبازی با پروردگار است. خدایا من این حکم را بہ خاطر اینکہ روحانی ہستم نگفتم. می دانی چون من ذی نفع در این حکم در تمام عمرم نبودم. شما بیابید خانہ مان بگویی از سال پنجاہ تا سال قبلت کہ بہ مراجع خمس دادی، رسیدش را می آورم بیرون می گویم: تا سال نود و چہار یعنی امسال را دارم. چون حکم واجب پروردگار است. پول برای من نیست کہ تصرف کنم. ائمہ ما می گویند قیامت خمس خوارہا را کہ خمس تعلق گرفت بہشان و ندادند بہ عنوان دشمن خود مورد محاکمہ قرار می دہیم. چون مال ما را بہ ناحق خوردند. حالا خمس



بدهم این خمس کجا می‌رود؟ چقدر مگر من خمس می‌دهم؟ چقدر خمس می‌دهم؟ کل ملت ایران در این هزار سالی که از زمان آل بویه شیعه شدند و در زمان صفویه تشیع‌شان رشد کرده‌است، کل این ملت چقدر تا حالا خمس دادند؟ و در برابرش خمس گیرندگان که فقهای شیعه بودند چه به این ملت برگرداندند؟ چه برگرداندند؟ من آدرس یک کتاب را می‌دهم، حوصله کردید بخرید بخوانید. هست در بازار قم فراوان است این کتاب، این کتاب به شما نشان می‌دهد در این هزار و سیصد، چهارصد سال فقهای شیعه به نیابت عام از طرف امام عصر^{علیه السلام} که خودش نیست خممش را بدهیم، به نیابت از او خمس می‌گیرند و در جایی که یقین دارند او رضایت دارد خرج می‌کنند. این هزار و خورده‌ای سال این کتاب را بخوانید که خمس گیرندگان به نیابت از امام عصر^{علیه السلام} گرفتن چه پس شما دادند، اسم این کتاب اعیان شیعه است. شصت جلد است. شصت جلد. پانصد صفحه بخوانید ببینید با این پول‌ها در حوزه‌ها چه تربیت کرده‌اند و برگرداندند به جامعه شیعه. این خمس است. نه در کتب نمی‌رود!

حفظ دین توسط خداوند

یکی پریشب آمده بود در منبر شب همین حرف را می‌زد و می‌گفت: در کتب نمی‌رود. گفتم: آقا حکم خداست. آزادی! دلت می‌خواهد عمل کن، می‌خواهی عمل نکن. بحث برای چه می‌کنی؟ در کتب خدا رفته که گفته خمس واجب است. در کتب پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} و ائمه^{علیهم السلام} و مراجع شیعه تا الان رفته که می‌گویند خمس واجب است. در کتب تو یک نفر نمی‌رود؟ نرود. حالا تو خمس ندهی به کجای عالم برمی‌خورد. کل مردم هم خمس ندهند به هیچ جا بر نمی‌خورد. خدا دینش را بلد است چطوری حفظ کند. خیلی راحت هم به ما پیغام داده در قرآن که نخواستید دینم را می‌گیرم و می‌دهم به یک ملت دیگر. معطل شما نمی‌شوم. «إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ» رها می‌کنم بروید «وَيَأْتِي بَخْلَقٍ جَدِيدٍ»^۱ «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ

۱. فاطر: ۱۶.

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^۱ شما دین من را نخواستید. من از پنج قاره جهان ملتهایی را انتخاب می‌کنم که عاشق من هستند. من هم عاشق آنها، دینم را می‌دهم به آنها و شما هم بشوید بی‌دین مهم نیست. این معنی تواضع با ذکر مثل پولی در برابر خدا و معنی تکبر با ذکر مثل پولی در برابر خدا است. نماز پولی نیست. می‌گوید هرچه خدایا بخواهی می‌خوانم، روزه پولی نیست، می‌گیرم، شترم دارد می‌میرد، گریه مجانی است. هرچه شتر دلش می‌خواهد من اشک می‌ریزم اما نان نمی‌دهم. مرد که مرد. مال من مخلوط به حرام شد. شد که شد. به چه کسی ربط دارد؟!

به سجده افتادن انسان‌های فهمیده

آیه راجع به تواضع را بخوانم. این‌هایی که خواندم، آیتی هم که خواندم مقدمه بود. حالا این آیه را بشنوید. عجب آیه‌ای است. به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: به این ملت بگو، بگو به همه بگو، مرد و زنش «قُلْ آمِنُوا بِهِ» مومن به من و قیامت من و انبیاء من بشوید. «أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»^۲ یا مومن نشوید. به کل این ملت بگو دین من را قبول کنید یا نکنید. انگار این آیه الان نازل شده‌است. چهره‌هایشان نشان می‌دهد برایتان یک آیه نو ای است. یک آیه تازه‌ای است. «قُلْ آمِنُوا» به کل این ملت در هر دوره‌ای حالا قبلی‌های ما که مردند بعدی‌های ما هم که نیامدند. الان دارد به ما می‌گوید. چون قرآن زمانی نیست. «قُلْ آمِنُوا به» بگو کلتان مومن شوید بشوید. «أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» یا نشوید، همه حرفم سر این «به»، است. «قُلْ آمِنُوا به» أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» کلتان قرآن من را باور کنید. مومن به کتاب من شوید. آیاتم را قبول کنید. زکات است، خمس است، نماز است، روزه است، حج است، عدالت است، اخلاق است، این‌هایی که در قرآن من است. این شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه را «قُلْ آمِنُوا به» بپذیرید و پذیرش عملی بکنید؛ یعنی اجرا کنید. «أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» یا نه کل قرآن من را

۱. مائده: ۵۴.

۲. اسرا: ۱۰۷.

بیاندازید پشت سرتان و بگویید نخواستیم. خیلی آیه دردآوری است. دردآور، ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ﴾^۱ کسانی که پیش از نزول قرآن به آن‌ها فهم داده شد، فهمی که حقیقت را درک می‌کردند، حقیقت را می‌فهمیدند. حق و باطل را می‌فهمیدند. آن‌هایی که قبل از آمدن قرآن فهم پیدا کردند. «اوتوا العلم» فهم پیدا کردند. «إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» هنگامی که آیات من بر آن‌ها خوانده شود. چه کسانی؟ قبل از شما چه کسانی بودند؟ مسیحی‌ها، یهودی‌ها، زردتشی‌ها، همین بت‌پرستان مکه که بعضی‌هایشان آدم‌های با شعور و با فهمی بودند که به محض مبعوث شدن پیغمبر ﷺ دست از بت برداشتند. «ان الذین اوتوا العلم من قبله» کسانی که قبل از نزول قرآن فهمیده شدند و درک پیدا کردند، شما نمی‌خواهید قرآن من را مهم نیست. «لا تومنوا» هیچ مهم نیست. «اذا يتلى عليهم» آنها که آدم‌های فهمیده‌ای هستند، هنگامی که این کتاب را برایشان بخوانند با شنیدن آیاتش ﴿يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا﴾^۲ با شنیدن آیات من به خاک می‌افتند و کمال تواضع را به من اعلام می‌کنند که ای خدا من مسیحی، من یهودی، من زردتشی، من کافر، من مشرک که فهمیدم من در برابر تو و قرآن تو کمال تواضع را اعلام می‌کنم؛ یعنی اوامرت را انجام می‌دهم و از محرمات هم کناره‌گیری می‌کنم. این مسیحی‌ها و یهودی‌های زمان پیغمبر ﷺ و بعد او تا حالا و زردتشی‌ها و بی‌دین‌ها که قرآن را شنیدند و تواضع کردند و به خاک افتادند و قبول کردند، اگر اینها را در قیامت با مسلمان‌های متکبر به آیات قرآن روبرو کنند چه اوضاعی پیش خواهد آمد؟ چه شرمندگی برای مسلمان پیش خواهد آمد؟

هدیه مسلمان شدن

من یک شهری منبر می‌رفتم. یک یهودی نه مسیحی، یهودی، چون یهودی‌ها یک خرده سخت جانتر هستند در مومن شدن. در مورد مسیحی‌ها قرآن می‌گوید نرم‌تر هستند. یک

۱. اسرا: ۱۰۷.

۲. اسرا: ۱۰۷.

یهودی آن شهر چون یهودی داشت آمد شیعه شد. اما شیعه شد. شیعه شد ها «يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» این حرف خداست «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» یعنی همه وجودشان را واگذار به من کردند، ته آیه این است. عمق آیه این است که تمام وجودشان را تسلیم من کردند و گفتند هر چه در قرآن امر و نهی داری روی چشم ما. این شیعه شد و وضع خوبی داشت. با تهران رفت و آمد برقرار کرد برای دوتا کار. یک کارش این بود که از آن شهر آمد تهران خدمت مرحوم آیت الله العظمی خوانساری که در بازار تهران بودند. بسیاری از منصفین هم می گفتند که اعلم مراجع شیعه بوده است. بسیاری از منصفین می گفتند هم وزن شیخ طوسی و علامه حلی بوده است. ولی شناختنش. گفت آقا من یهودی بودم. ثروت هم دارم. خمس مال من را اول حساب کن. ایشان خیلی با احتیاط بود خیلی، خمس که می بردند پیشش می گفت: بگذارید روی تشک. اصلا دست به آن پول نمی زد. می گفت: من دست بزخم تصرف است. قیامت جواب خدا را نمی توانم بدهم. یک امینی داشت که می گفت: اینها پیشش باشد که سر برج حواله به قم و نجف کنی. خودش دست نمی زد. ایشان فرمودند: یهودی که مسلمان شود هدیه خدا برای مسلمان شدنش این است که کل گذشته اش را می بخشد؛ یعنی شما الان پنجاه سالت است. سی و پنج سال باید نماز می خواندی. آن نمازها را خدا نمی خواهد. قضا هم ندارد. سی و پنج سال روزه هایت را خوردی. خدا یک دانه اش را نمی خواهد. گفت: حالا آقا خدا می گوید من خمس ندارم شما به پروردگار متوسل شو و خمس من را حساب کن. من عاشقم از این پول بدهم به اهل بیت علیهم السلام. می خواهم بدهم به امیرالمومنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام آنها هم نیستند که، شما نیابت دارید. اصرار فایده ای نکرد. خمسش را داد. واجب نبود بهش. به من شیعه واجب است، بارک الله به من شیعه خاک بر سر این یهودی! اینطوری باید بگوییم دیگر نه؟ حالا تخفیف می دهم. خاک بر سر من آخوند خوش به حال این یهودی.

این یک کارش در تهران، یک کار دیگرش هم این بود که تا آخر عمرش که در آن شهر از دنیا رفت، ماهی دو روز، سه روز، چهار روز می آمد تهران فقط برای اینکه نمازش را به



ایشان اقتدا کند؛ چون می‌گفت نماز با این قبول است. این یهودی فهمیده بود. گفت: نماز با این قبول است. یک منطقه‌ای در آن شهر بود. ایشان یک گذری در آن منطقه کرد. مسجد نداشت. مردم هم می‌خواستند ببینند مسجد باید از کناره شهر می‌آمدند در نزدیک‌ترین جا نماز بخوانند. قدرت مسجدسازی هم نداشتند. یک مسجد ساخت. فکر کنید عین این مسجد. من آنجا منبر رفتم، چه نوری هم دارد آن مسجد.

جایگاه شخص عاصی به اوامر الهی

این حرف خدا در این آیه درباره تواضع نسبت به خودش، یک بار دیگر آیه را کامل بخوانم «قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» به جامعه خودت بگو حبیب من، ایمان به این کتاب بیاورید «أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» یا اصلاً قرآن را قبول نکنید مهم نیست «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ» آنهایی که پیش از نزول قرآن آدم‌های فهمیده‌ای شدند، نبودند و شدند «أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ» فکر کردند و دیدند قرآن عجب کتابی است. عجب احکامی است. عجب مسائلی است. «إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ» وقتی این آیات را بر آنها می‌خوانند «يَخْرُونَ لِلْذُّقَانِ سُجَّدًا» با همه وجود در برابر قرآن به خاک می‌افتند؛ یعنی خاکسار واقعی می‌شوند تا آخر عمر و تواضع می‌کنند به قرآن؛ یعنی قرآن را گوش می‌دهند عمل می‌کنند. آن کسی هم که احکام الهی را عمل نمی‌کند می‌گوید: زکات نمی‌دهم. خمس نمی‌دهم. به خدا می‌گویم من در این مسیر رفیق راه دارم که اسمش ابلیس است. ما فعلاً در امر مالی دستورات تو زلفمان با زلف ابلیس گره خورده. مال حلالمان هم مخلوط به حرام می‌شود بشود به کجا برمی‌خورد.

خداوند متکبرین را دوست ندارد

اما تواضع در برابر مردم اینکه خودم را از هیچ کس بزرگتر ندانم. خودم را از هیچ کس بهتر ندانم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۱ یقیناً من خدا، آدم فخر فروش فیس و افاده دار

۱. لقمان: ۱۸.

متکبر خودبین خودخواه از خود راضی را دوست ندارم. از کجا من می‌دانم بالاتر از این مردم هستم؟ من از باطن مردم چه خبر دارم؟ از ایمان مردم، رفتار مردم، کار پولی مردم، چرا بدون علم و دانش خود را از همه بهتر می‌دانیم؟ چرا؟ چرا دیگران را کنارم با تحقیر به حساب می‌آورم؟ ولش کن چیزی نیست این آقا را تا حالا دیده بودید؟ نه! منبرش خوب بود؟ به نظرم نیامد! حالا دارد از من نظر می‌خواهد راجع به منبری که اتفاقاً من رسیدم گوش دادم. من هم که تربیت نشدم. نه! فکر نکنم خیلی درس خوانده باشد. این را در این مسجد شکاندش که دیگر دعوتش نکنند. مستمع‌های مسجد هم در محل‌های خودشان مسجد دارند. اگر یک وقت بخواهند این آقا را دعوت کنند به پیش نماز، به هیئت مدیره، می‌گویند فلانی نظر مثبتی نداشت راجع به این آدم. آنها هم هزار جور فکر در حق این می‌کنند. فکر منفی. این تکبر است این کبر است.

سرافرازی، نتیجه فروتنی

یک روایت دو کلمه‌ای برایتان بگویم. یک داستانی هم سر این روایت از خودم بگویم و حرفم تمام. «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ»^۱ هر کس برای خدا فروتنی، کند یا فروتنی در برابر خود خدا یا فروتنی در برابر مردم، خدا بلندش می‌کند.

بیست و سه چهار سالم بود. در یک مرکز مهم مذهبی تهران یک مسجد معروف، روز شهادت موسی بن جعفر علیه السلام یک منبر رفتم، طلبه بودم. فکر کنم رسائل و مکاسب می‌خواندم. هنوز باید هفت هشت سال دیگر می‌خواندم. به قول بر و بچه‌ها آن یک تک منبری که راجع به موسی بن جعفر علیه السلام رفتم خیلی یخس گرفت. من هم خبر نداشتم یخ منبر گرفته‌است. من منبرم را رفتم و بعد رفتم قم. در هیئات مذهبی پخش شد که یک جوان بیست و سه چهار ساله جدید آمده‌است که منبر خیلی خوبی دارد. این را من بعدا خبر شدم. مردم می‌گفتند یک هیئت سرشناس قوی آن زمان تهران که تقریباً جزء هیئاتی بود که حرف اول را می‌زد اینها آمدند من را دعوت کردند برای صبح‌های جمعه‌شان، شلوغ هم می‌شد. گفتم من دائم

۱. تحف العقول، ۴۶.



نمی‌توانم بیایم چون دارم درس می‌خوانم و طلبه‌ام. اما حالا دو سه تا جمعه برایتان می‌آیم که آن دو سه تا جمعه کشید به دو سه سال جمعه. اولین جمعه‌ای که رفتم منبر ساعت هشت صبح تا نه صبح بود. حالا من بی‌خبر از اینکه واعظ جمعه سالانه اینها آیت الله آسید مرتضی حالا فامیلش را نمی‌خواهم بگویم، یک انسان سید درس خوانده نجف مجتهد بود. این منبریشان بود. من خبر ندارم که منبری ایشان جمعه‌ها هشت تا نه بوده‌است. از ایشان خواهش کردند یک طلبه‌ای را ما دعوت کردیم پیش منبری شما، شما منبر را می‌گذارید نه تا ده؟ گفته بود نه عیبی ندارد. ما منبر اول را رفتیم راجع به امیرالمومنین علیه السلام از کتب اهل سنت یک چهارتا روایت ناب و یک چهارتا شعر ناب جلسه را بهت زده کرد که یک الف بچه چقدر خوب منبر می‌رود. خوب است، بی‌سواد است، اول‌های طلبگیش است، این بعدا اگر باسواد شود چه می‌شود؟ این را می‌گفتند. من از منبر آدمم پایین. سید عالم آیت الله بلند شد از جا. بالای دو سوم جمعیت کنده شد و رفت. من دور نشستم یک چایی بخورم. دیدم مجلس جمعیتش شده سی چهل نفر، به مدیر هیئت گفتم: من دیگر نمی‌آیم، چرا آقا؟ گفتم: این وضع را ببین. من یک طلبه و یک عالم سید آن هم آیت الله. اصلا قابل تحمل نیست. گفتند: او بدش نمی‌آید و ناراحت نمی‌شود. ده سال است برای ما دارد منبر می‌رود. گفتم: نه من نمی‌آیم. گفتند: قبول کن. گفتم: به شرطی قبول می‌کنم که منبر من را بیاندازید ساعت نه و منبر ایشان را برگردانید سر جایش. گفتند: باشد. دهان به دهان پیچیده بود که یک طلبه جوانی منبر خیلی خوبی دارد. جمعیت هفته بعد شده بود دو برابر یک خانه بسیار بزرگ از این خانه قدیمی‌های تهران. چهارتا اتاق پشت سر هم جمعیت متراکم. بقیه هم راه نبود بیایند بنشینند. من وقتی رسیدم ایشان منبر بود، ده دقیقه بود گذشته بود. خیلی هم شاد داشت حرف می‌زد. چون هفته قبل حس کردم کسل شده خیلی، از منبر آمد پایین من بلند شدم. برای خدا تواضع کن، خدا بلندت می‌کند. در مسیر رسیدیم به هم. فهمید که این کار من بود. فهمید من از این که جمعیت منبرش رفت درد کشیدم. فهمید ساعت را من به احترامش عوض کردم. به هم که برخوردیم سرش را گذاشت در گوش من. هیچ کس هم نمی‌شنید. گفت: جوان! از عمرت، از علمت، از عقلت خیر ببینی. با یک حالی دعا کرد. «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ». من یقین می‌دانم یک مقدار وضع من بعد از اینکه تحصیلاتم هم

جایگاه فهم در شریعت

تمام شد، پشتوانه‌اش دعای پرسوز یک عالم سید محاسن سفید بود که من تحمل نکردم به آبرویش لطمه بخورد. حالا من بعدش منبر بروم. من طلبه جوان همه بلند شوند بروند برای من مهم نبود که! من را نمی‌شناختند. اما برای او بسیار زشت بود که بروند داخل مردم بگویند چه شد و چه شد و...

خدایا ما را از اخلاقی که در قرآن گفتی بهره کامل عنایت فرما، خدایا اگر در ما آلودگی‌های اخلاقی می‌بینی که خودمان خبر نداریم، ای طیب دردمندان به عزت ما را معالجه کن، بهره ما را از ماه رمضان کامل کن، دعا‌های خوبان عالم را در حق همه ما مردم این مملکت مسلمین و مسلمات مومنین و مومنات مستجاب فرما، خدایا همه گذشتگان ما قریب رحمت فرما.

جلسه دوازدهم

شعور و آمارش

شعور، بافت باطنی جهان

انسان‌های فهیم، خردورز، خردمند، که توفیق فهم مسائلی را پیدا کردند و براساس آن مسائل هم زندگی می‌کنند، همواره به یک حقیقت قرآنی توجه دارند که گوشه‌ای از این حقیقت قرآنی از اواخر قرن هجدهم میلادی برای دانشمندان جهان‌شناس رخ نشان داده است. اما قرآن مجید به گوشه‌ای از این حقیقت اشاره نمی‌کند بلکه کل حقیقت را بیان می‌کند.

براساس فهمی که از این حقیقت قرآنی پیدا کردند به فرموده آیات و روایات فقط دنبال خیر هستند، و با تمام وجود از هر شری، سوئی، بدی، پرهیز می‌کنند گرچه برایشان سخت و تلخ باشد و آنها را در مضیقه قرار بدهد و به خاطر درک همین حقیقت است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید به ده خصلت آراسته شدم، که سومین از آن ده خصلت فروتنی و تواضع است. هم تواضع به خدا، که به معنای اطاعت از خواسته‌های پروردگار است، هم تواضع به مردم مخصوصاً فرودستان‌شان.

آن حقیقت قرآنی این است که تمام جهان فقط بافتش بر عناصر مادی نیست، جهان فقط ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن و کربن و سایر عناصر کشف شده شمرده شده نیست، این ظاهر جهان است ولی بافت باطن جهان بر شعور است، الان من در ذهنم بیش از ده تا آیه هست درباره این مسئله. مثلاً در سوره نور خدا می‌فرماید ﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱.

۱. نور: ۴۱.

جایگاه فهم در شریعت

پرنده‌گان بال گشوده که دارند دنبال اهدافی می‌روند، این بخش در آیه سوره نور است، درباره خود آسمان‌ها و زمین، آسمان‌ها و زمین. «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، ﴿وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ﴾^۱ تمام پرنده‌گان بالدار، پنجم ﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾^۲ در سوره الرحمن هر چه از زمین روئیده می‌شود، هر چی. «و الشجر» هر چه درخت در این عالم هست. این شش تا، کلی‌تر را در قرآن مجید سوره اسراء می‌بینیم ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۳ چیزی در این عالم وجود ندارد، این کلی‌تر، آسمان‌ها و زمین، «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَ الطير، و النجم، و الشجر» قرآن می‌گوید: کل هم تسبیح خدا را می‌گویند هم حمد خدا را ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۴، کل موجودات عالم هم درک به نماز و به تسبیحشان دارند می‌فهمند. هم تسبیحشان را می‌فهمند هم نمازشان را می‌فهمند.

شعور و فهم کل جهان

پس ما موجود بی‌شعور نداریم، موجود نفهم در عالم طبیعت نداریم، کل عالم روح فهم دارد، غیر از این کالبد و جسدی که دارد. از این حقیقت گوشه اندکی برای دانشمندان قرن هجدهم به بعد روشن شده که آمدند قاطعانه اعلام کردند تمام حیوانات شعور دارند و نطق هم دارند. ولی دیگر این حرف را راجع به ریگ‌ها، سنگ‌ها، به آب و ابر و درخت هنوز نگفتند. قرآن گفته است، قرآن هم نطق حیوانات را در سوره نمل و هم شعور حیوانات را در سوره نمل گفته است.

اینهایی که اهل فهم هستند در نگاه پیغمبر ﷺ این حقیقت را می‌دانند که بر کل عالم سایه انداخته و آن شعور و درک و فهم کل جهان است. این جهان باشعور، این جهان با

۱. نور: ۴۱.

۲. الرحمن: ۶.

۳. اسراء: ۴۴.

۴. نور: ۴۱.



فهم، به گونه‌ای سازماندهی شده که در برابر تمام اعمال خوب و بد ریز و درشت، و کوچک و بزرگ انسان‌ها عکس العمل ایجاد می‌کند. جاده فراری هم خدا قرار نداده، که یکی کسی بگوید من از عکس العمل جهان نسبت به اعمالم فرار می‌کنم، خودم را پنهان می‌کنم. نمی‌شود، اصلاً نمی‌شود.

تنگ نظری مرد ثروتمند

یک کتابی داریم من از زمان طلبگی این کتاب را می‌شناختم. کل کتاب حدیث است، به نام "اثنی عشریه فی مواعظ العددیه" این اسم عربی کتاب است. خیلی هم روایات نابی دارد، روایاتی که با کل وجود انسان سروکار دارد، در این کتاب مولف آن نقل می‌کند. روایت است، قصه نیست، داستان نیست، تمثیل نیست، ساختگی نیست، روایت است، مردی ثروتمند و جوان دارای همسری جوان، براساس ثروتشان سفره نهار پهن کرده بودند و غذاهای متنوعی هم سر سفره بود. دو نفری بودند، یک مرغ بریان هم در سفره بود، یک کسی آمد در زد. مرد آمد دم در. گفت: تهیدست هستم. نیازمند هستم، فقیر هستم. گرسنه هستم الان، سر ظهر است اگر چیزی دارید به من کمک بکنید. مرد گفت: برو خدا روزی‌ات را جای دیگر حواله کند ما چیزی نداریم به تو بدهیم. برو. همه مردم فکر نمی‌کنند که سوختن دل یک انسان به خاطر محروم ماندنش، به خاطر ظلم کردن به او، به خاطر رد کردنش آتش می‌شود می‌افتد در زندگی. ولو فقیر هم نخواهد. اگر بنا باشد خداوند لطفش را، محبتش را، نعمتش را بفرستد،

چو آید به موئی توانی کشید چو برگشت زنجیرها بگسلد

اگر بنا باشد خدا پس بگیرد، اگر ثروتم را با قویترین زنجیرها بسته باشم، وقتی اراده او تعلق بگیرد به اینکه پس بگیرد تمام زنجیرها مثل خمیر وا می‌رود، برمی‌گردد. این ثروتمند که کار آن روزش در حافظه و شعور جهان عکسش افتاد. جهان براساس جریاناتی که خدا در اختیارش گذاشته روزگارش برگشت و ثروت رفت، خانه رفت، متاع رفت کارش به جایی رسید که به همسرش گفت از دادن خرجی محدود هم من به تو ناتوان هستم. پیش من بمانی باید گرسنه و تشنه بمانی. طلاقش داد. چون نداشت خرجش را بدهد.

یک آقایی حالا کاسب بوده و مغازه داشته‌است. در یک جریان خرید و فروشی این زن را دید، شما همسر کی هستی؟ گفت: من همسر داشتم اما الان ندارم، گفت: من در به در دنبال یک همسر باوقار و با حجاب و با عفت متدینه‌ای می‌گردم. اینها انگار در شما هست، شما می‌آئی همسر من بشوی؟ گفت: می‌آیم، زن و شوهر شدند، یک روزی این زن و شوهر سفره‌ای را پهن کردند با غذاهای خیلی مدل بالا. آن روز به نظرشان رسید دوتایی با همدیگر سر یک سفره پر که همه چیز دارد بنشینند، یک مرغ درسته بریان هم داخل دیس وسط سفره بود. «بسم الله الرحمن الرحيم» آمدند دست ببرند به غذا که در زدند، در به سالن نهار نزدیک بود، شوهر این زن که شوهر دومش بود گفت: کیست؟ گفت: مستمند هستیم. فقیر هستیم، هیچی ندارم، محتاج به یک لقمه نان خالی هستیم. به خانمش گفت همه جور غذا که سر این سفره هست. دیس مرغ را بردار بهش بده، حالا یا ببرد یا دلش می‌خواهد بیاید داخل یا دم در بخورد، مرغ درسته را برد. فقیر قبول کرد. زن برگشت به جای اینکه دستش را به خوردن غذا ببرد زار زار گریه کرد، شوهرش بهش گفت چه است؟ گفت: این گدا شوهر من بود و من را نشناخت چون من رویم را گرفته بودم. داستانی دارد این شوهر من، یک روزی عین این سفره در خانه ما افتاده بود، شوهر من هم مست و مغرور ثروت یک گدای مظلومی آمد در خانه ما را زد، من که قدرتی نداشتم جلوی شوهرم بایستم. شوهرم به گدا گفت: برو خدا روزی‌ات را جای دیگر حواله بدهد. ما چیزی نداریم بدهیم. حالا از بدبختی او گریه‌ام گرفت. این یک وضع بالایی داشت، الان ذلیل و بدبخت و محتاج و دوره‌گرد و گدا، ای کاش آن روز یک تکه از آن مرغ را به آن گدا می‌داد، به خانم گفت: ناراحت نباش آن گدا من هستیم. من بودم آمدم در خانه شما، شوهر تو من را محروم کرد اما خدا که من را محروم نکرد. کل آن ثروت را از آن شوهر حافظه عالم به ارادت الله گرفت و آورد به این داد.

تفاوت انسان عالم با انسان فهمیده

جهان برای اهل فهمی که پیغمبر ﷺ می‌گوید، یک چنین جهانی است، اهل فهم، نه اهل علم. خیلی از اروپایی‌ها عالم هستند. خیلی از ما ایرانی‌ها هم عالم هستیم، خیلی از اروپایی‌ها



لیسانس و فوق لیسانس و دکترا و پرفسوری و فوق دکترا هستند. خیلی از ماها هم همینطور هستیم اما نمی‌فهمیم چگونه زندگی کنیم، علم را نمی‌گوییم، ما عالم بدبخت، عالم بی‌دین، استاد دانشگاه و معلم داریم که فهم چگونه زیستن را ندارند. بازاری، خیابانی، پاساژی، بانکی انواع مردم، اینی که پیغمبر ﷺ می‌فرماید نمی‌گوید آدم عاقل، می‌گوید «صفة العاقل»، ویژگی آدم فهمیده، ده ویژگی است. چرا رویکرد به این ده ویژگی داشته‌است؟ چون حقیقت جهان را فهمیده‌است. از کجا فهمیده؟ چون با قرآن انس داشته‌است.

آنهايي که عالمند ولی با قرآن انس ندارند، نفهمند. عالمند ولی نفهمند، این جمله بی‌احترامی نیست؟ عالمند نفهمند، نه این جمله اختراع من نیست. این آیه را عنایت کنید ﴿يَعْمَلُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱، به ظاهر زندگی عالمند، که پنیر می‌خواهند بخورند ليقوان بخورند یا تبریز بخورند، نان بخوانند بخورند نان جو بخورند یا نان گندم بخورند، پارچه می‌خواهند بخورند کدام فاستونی را بخورند. ماشین می‌خواهند بخورند کدام مدل را، اینها را عالمند، ﴿وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ اما نسبت به چگونه زیستن نفهمند. چون نفهمند خیلی از اروپایی‌ها و بعضی از ایرانی‌ها آراسته به این ده ویژگی که پیغمبر ﷺ می‌فرماید نیستند. چون نمی‌فهمند.

نتیجه رفتار گناه آلود بشر

اینها فهمیدند از طریق قرآن که جهان بافت باطنش بر شعور است، آئینه است، همه رفتار و کردار ما در آن منعکس می‌شود، آن هم آرام آرام به اعمال بشر عکس العمل نشان می‌دهد. مثلاً قرآن می‌گوید وقتی کل شما افتادید در وادی گناه من هم بالای قحطی و خشکسالی را بهتان حاکم می‌کنم، مثلاً قرآن می‌گوید وقتی همتان افتادید به گناه همتان را گرفتار همدیگر می‌کنم که هیچکدامتان از دست همدیگر راحت نباشید، ﴿يُذِيقُ بَعْضَكُم مَّا سَاءَ بَعْضٌ﴾^۲،

۱. روم: ۷.

۲. انعام: ۶۵.

جایگاه فهم در شریعت

همتان را گیر همدیگر می‌اندازم. با ظاهر آراسته می‌آید و کاملاً اعتمادت را جلب می‌کند. بعد کلاهی سرت می‌گذارد که جبران ندارد.

گناه کاری می‌کند که همتان دهانتان را باز بکنید و ببینید کی لقمه در گلویش است. هنوز فرو نرفته با مرفق دست بکنید لقمه از گلوی همدیگر بکشید بیرون، گناه کاری می‌کند که غذاهایتان مضر بشود، جنس‌ها تقلبی بشود، غذا می‌خورید برای سلامت از یک گوشه بدن سرطان دربیاید، الان چقدر کود شیمیایی مضر به خورد تمام سبزیجات و میوه‌جات می‌دهند. شما پیرمردها قدیم یادتان است این همه بیمارستان در تهران نبود. این همه مریض‌خانه در ایران نبود، این همه بیماری در ایران نبود، اصلاً تا هفتاد هشتاد سال پیش مردم اسم سرطان نمی‌شنیدند، اسم ضعف اعصاب نمی‌شنیدند، نمی‌شنیدند که بچه ده ساله مرض قندش سیصد و چهارصد باشد، بچه چند ساله سکتان کند بمیرد، قبرستان‌ها پر از جوان است.

وقتی همه شما آلوده به گناه بشوید همتان را گیر همدیگر می‌اندازم، کشاورز را هر چی بهش می‌گویند گوش نمی‌دهد. برای اینکه خربزه یک کیلویی چهار کیلو بشود، برای اینکه خیار به جای دو ماه ده روزه خودش را نشان بدهد، اضافه‌تر کود می‌دهد و مردم را و بدن هفتاد میلیون نفر را دچار آلودگی می‌کند. من تهران زندگی می‌کنم. گیر کشاورز آنور ایران هستم. آن آنجا زندگی می‌کند گیر من است، همه گیر همدیگر هستید، دولت گیر ماست ما هم گیر دولت هستیم. چقدر ناله می‌کنیم حل نمی‌شود.

خصلت‌های صاحبان فهم

این فهم صاحبان فهم درست، ده تا خصلت دارند، خصلت اولشان نرمی، مدارا با کسانی که کارهای جاهلانه دارند چون اگر نرمی و مدارا نکنند دشنه را فرو می‌کنند در قلبش و آبرویش را می‌برند، یک جا زیرش می‌گیرند با ماشین. رحم که ندارد آدم نفهم، مدارا می‌کند، خوش اخلاقی می‌کند، شاید عوض بشود نشد هم این ضرر نمی‌کند.



دوم از بدی دیگران نسبت به خودش گذشت می‌کند، چشم‌پوشی می‌کند، اخلاق خدا را مراعات می‌کند. و «وَيَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيَتَوَاضَعُ لِمَنْ هُوَ ذُوْنَهُ»، تواضع می‌کند به مردم.

تواضع در قرآن

دو تا دستور تواضعی از قرآن برایتان بخوانم. چقدر زیباست، به کی می‌گوید تواضع کن؟ به کسی که کل آفرینش، کل فرشتگان، کل جن در برابرش متواضع هستند. به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ حبيب من! نهایت فروتنی را در برابر مردم با ایمان داشته باش. مردم مومن چقدر ارزش دارند که خدا به پیغمبر ﷺ واجب کرده است در برابر مردم مومن فروتن و خاکسار و متواضع باشند. این یک آیه. این آیه عام است.

یک آیه هم فروتنی را واجب کرده بر فرزندان، «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^۳ پسران و دخترانی که پدر و مادرتان زنده هستند. آیه دارد می‌گوید کدام پدر و مادر؟ اینجا دیگر نمی‌گوید پدر و مادر مومن، آنجا به پیغمبر ﷺ می‌گوید نهایت فروتنی را برای مومنان داشته باش، ولی غیر از مومنان را تبلیغ کن، هدایت کن، اگر با تو سر جنگ داشتند نشین در خانه جواب جنگشان را بده، اما فروتن برای مومنان. ولی اینجا نمی‌گوید پدر و مادر مومن، به فرزندان می‌گوید به دختران و پسران در برابر پدران و مادرانتان هر کسی هستند متدین به هر دینی هستند نهایتاً بی‌دین هستند باشند، مشرک هستند باشد، کافر هستند باشد، اوج تواضع را نسبت به آنها داشته باش. در حرف زدن با هر دویشان «قولاً کریماً» سخنان با ارزش و عاطفی بگو، و در برابر هر دویشان هم دستت را به جانب من بردار بگو «رب ارحمهما» خدایا به اینها رحم کن. «کما ربیانی صغیراً»، اینها من بچه بودم خیلی زحمتم را کشیدند، این دو دستور تواضع.

۱. تحف العقول، ص ۲۸.

۲. شعرا: ۲۱۵.

۳. اسرا: ۳۴.

جلب محبت مردم

یک روایت از امام ششم بشنوید که خوبی‌ها عکس العمل دارد، «ثَلَاثَةٌ تُورِثُ الْمَحَبَّةَ الدِّينُ وَ التَّوَّاضُعُ وَ الْبُذُلُ مِنْ بَرٍّ»^۱ چه روایت جالبی، این را من هم تجربه کردم شماها هم تجربه کردید. برایمان حسی است. این روایت قولی نیست، سه چیز است محبت همگان را به طرف شما جلب می‌کند. سه چیز، یک «الدین»، به خدا قسم به من این مراجعات شده قبل از انقلاب آدمی بوده کاباره‌ای بوده، سینمایی بوده، کاسب بوده، رفت و آمد با قهوه‌خانه‌ها داشته آمده به من گفته من چون در سینماها و کاباره‌ها انواع زنان و دختران را دیدم برای تشکیل زندگی دنبال یک دختر دیندار با حجاب هستم. سراغ داری کسی را؟ بهش گفتم با وضع تو که دختران خانواده‌های ماها با تو ازدواج نمی‌کنند، گفت: چرا ازدواج نمی‌کنند؟ چون من وقتی بیایم با آنها حرف بزنم قول مردانه می‌دهم سبیل گرو می‌گذارم که کل این رفت و آمدها را قطع کنم و فقط با همسر باشم و با بچه‌هایم. و رفته زن گرفته چادری، با عفت، خانواده دینی، "تورث المحبة" یعنی به یک زن دیندار چادری آدم‌های بد هم محبت دارند، ارتباط باطنی دارند، دوستشان دارند.

خدا هم چهار تا بچه بهش داد. از وقتی هم آن خانم را عقد کرد همه آنها را که قول داده بود برید. چون لاتهای قدیم مرد بودند. لاتهای الان لوس هستند و پوک، نمره ندارند. لاتهای قدیم جوانمرد بودند و عیار بودند، قولشان قول بود، سبیلشان سبیل بود، لاتهای الان آشغالند، چهار تا بچه خدا بهش داد. دو تا پسر پشت سرشان دو تا دختر، اسم پسر اولی را گذاشت حسین، دومی را گذاشت ابوالفضل، دخترها را گذاشت فاطمه و زینب، زن گرفتند و شوهر کردند خودش هم از دنیا رفت. خدا رحمتش کند. قول داده بود. کاسب خوبی هم بود، نماز اول وقتش هم مطلقاً ترک نمی‌شد. نه ظهر و نه غروب.

جلب محبت با دینداری

بدان مملکت هم دینداران واقعی را دوست دارند، حالا ظاهر دیندار و باطن ما را که خدا می‌داند، ولی ظاهرمان که دیندار هستیم ظالم نیستیم، بدکار نیستیم، معصیت کبیره

۱. تحف العقول، ص ۳۱۶.



نمی‌کنیم این چیزها را از ما نمی‌بینند و دوستان دارند. دو سه روز در میان یکی از آن قدیمی‌ها گوشه خیابان ایستاده یک روز هم نیامده مسجد من تا از ماشین پیاده می‌شوم، می‌گوید عاشقت هستم، نوکرت هستم، قربانت بروم. دوست دارند دیندار را.

جلب محبت با تواضع

سه چیز است محبت مردم را جلب می‌کند یکیش دینداری است، دوم تواضع است، مردم از آدم متکبر افاده‌ای خوششان نمی‌آید، اصلا. یک واعظ نمره یکی تهران داشتیم. واقعا نمره یک. جایش خیلی خالی است، سید درس خوانده، من کلاس هشتم نهم بودم. محل ما خیابان خراسان بود. پیاده ماه رمضان‌ها بعد از درس می‌رفتم تا بازار مسجد جامع که منبر او را برسم. یک ساعت و نیم دو ساعت هم منبر بود، هیچ کس هم خسته نمی‌شد. انواع آدم‌ها هم پای منبرش بودند. آن زمان من دیده بودم از استاد دانشگاه تا آدمی که از رویش تا نوک پایش خال کوبیده عاشقش بودند، یک بار محرم و صفر در بازار در یک مسجدی منبر داشت. منبر تمام شد از پله‌های نوروزخان آمد بالا و یک لبوفروش سر پله‌ها با گاری ایستاده بود. برگشت به این انسان عارف عالم واعظ با کرامت گفت که آقا، ایشان فرمودند چیه قریونت بروم؟ قریون آن شکل و قیافهات بروم چیه؟ گفت: یک تکه دیگه لبوی آخوندخور داریم. این تحقیر است دیگه. گفت: یک تکه دیگه لبوی آخوندخور داریم. می‌خوری؟ ایشان فرمود: بله، اتفاقا چند وقت است لبو نخوردم قاچ کن در بشقاب بده به من، گفت: می‌ایستی دم گاری؟ گفت: نه. آمد دم پیاده رو عبایش را برداشت و تا کرد انداخت در پیاده‌رو. عمامه‌اش را برداشت به دیوار تکیه داد. او هم بشقاب لبو را آورد گذاشت شروع کرد خوردن، یک دو سه تا از آن بازاری‌های رده بالای متدین آمدند از سر پله‌های نوروزخان بالا دیدند این منبری رده اول تهران جزو رده‌های اول بود، تک نبود در رده اولی، عبا را پهن کرده و عمامه را برداشته‌است و دارد لبو می‌خورد با دست، گفتند: آقا مردم اینجوری ببینند دیگه پای منبرت نمی‌آیند، گفت: تو رو خدا؟ گفتند: آره نمی‌آیند. گفت: اگر مردم به خاطر لبو خوردن من می‌خواهند نیابند پای منبر حقایق الهی را نشوند نیابند. آنها نمی‌آیند یک عده دیگه

می‌آیند، لبو فروش هم مائش برده بود پول هم دو برابر بهش داد، گفت شب است داری می‌روی پیش زن و بچه‌ها یک چیزی اضافه بخر برایشان. لبو فروش دیگر دنبال ایشان را گرفت. روزها لبویش را می‌فروخت و شبها هم دنبال ایشان می‌رفت پای منبرش، محبت می‌آورد تواضع.

جلب محبت با بخشش

و سوم دست به جیب بودن است، هر آدم خوبی و هر آدم بدی از بخیل بدش می‌آید. یک فقیری آمد در خانه بخیلی را زد، بخیل طبقه دوم بود و داشت غذا می‌خورد. آمد در ایوان گفت: کیه؟ گفت یک کمکی به ما بکن. الحمدلله چه خانه‌ای داری، چه حیاطی داری، چه زندگی داری، ثروتمند هم سرش را بلند کرد و گفت: خدایا در دل یک آدمی بینداز که آن آدم به این محبت کند. اگر خودش ندارد برود یک جای دیگر آبرو بگذارد به این فقیر کمک کند. سه تا حواله داد، فقیر هم تکیه داد به در گفت: خدایا به جبرئیل بگو، به میکائیل بگوید به عزرائیل بگوید جان این مرتیکه را بگیرد. یعنی آدم‌های بد هم از بخیل بدشان می‌آید. در حدی که می‌خواهند بمیرد بخیل، «ثَلَاثَةٌ تُوْرَثُ الْمَحَبَّةَ الدِّينُ وَ التَّوَّاضُعُ وَ الْبَدْلُ مِنْ بَرِيٍّ».

خدایا شب پانزدهم ماه رمضان است، نصف شد ماه، به مولود امشب امام مجتبی علیه السلام، توفیق زیبا شدن وجود ما را به این خصلت‌های معنوی و اخلاقی که بخشی از آن صفات خودت است به همه ما و به زن و بچه‌ها و به نسل ما و به مردم این مملکت عنایت بفرما. رفتنی هستیم‌ها، حیف است برای آخرت بهترین توشه‌ها را تهیه نکنیم، حیف است، داریم می‌رویم و نمی‌توانیم هم ترمز کنیم دارند ما را هل می‌دهند و می‌برند.



جلسہ سیزدهم

حسن خلق

فهم و عشق دو قدم از مسیر هدایت

قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام انسان‌های فهمیده را به این صورت معرفی می‌کنند، حقایق دینی و الهیه را که در قرآن و در روایات است می‌فهمند، درک می‌کنند، از جهل نسبت به این حقایق خارج می‌شوند، یا به تعبیر قرآن مجید به کمک خداوند از تاریکی‌ها درمی‌آیند و به سوی منطقه نور حرکت می‌کنند این نور معرفت و عقاید درست و اخلاق پاک و عمل شایسته است، **﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾**!

وقتی که به فهم حقایق موفق می‌شوند، وقتی از منطقه ظلمت درمی‌آیند، که این قدم اول است، در قدم دوم به خاطر سلامت قلبشان تا اندازه‌ای، عاشق این حقایق و معارف الهیه می‌شوند و در مرحله سوم عشق آنها را به آراسته شدن به آن حقایق و عمل کردن به آن حقایق می‌کشاند.

عمل، قدم آخر در مسیر هدایت

لذا در آیات و روایات وقتی از این بزرگواران سخن به میان می‌آید با ویژگی‌هایی که به آنها آراسته شدند، سخن به میان می‌آید. فقط درباره فهم خالی‌شان خدا حرف نزده و درباره محبت و عشقشان به حقایق و معارف حرف نزده‌است، چون درک و عشق دو قدم



است، انسان را به آن گنج‌هایی که پروردگار قرار داده نمی‌رساند، رسیدن به گنج‌های دنیایی و آخرتی با سه قدم میسر است، درک، عشق، عمل.

حسن خلق

از ویژگی‌هایی که قرآن و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام برای انسان‌های فهمیده بیان کردند حسن خلق است، یا به تعبیر اخلاقیون بزرگ حسنات اخلاقی است، که بسیار بسیار برای مقام پیدا کردن انسان و آمرزش گناهان انسان و محبوب شدن انسان پیش پروردگار موثر است، حسن خلق یا حسنات اخلاقی.

حسن خلق، نیکوترین خوبی‌ها

تبرکا و برای نورانیت سخن و برای نورانیت جلسه من روایتی را از وجود مبارک امام مجتبی علیه السلام برایتان نقل می‌کنم، روایات اخلاقی را من زیاد دیدم، یعنی بخش عمده‌ای از روایات اخلاقی را در جلد دوم عربی اصول کافی، در جلد یازدهم وسائل چاپ زمان آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، در جامع السعادات نراقی، در محجة البیضاء فیض کاشانی، در تحف العقول و در خصال شیخ صدوق دیدم. می‌توانم بگویم چهل درصد روایات باب اخلاق را خداوند به من توفیق داده مطالعه کردم. این گفتار امام مجتبی علیه السلام ویژه خودشان است، یعنی در مجموع روایاتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و صدیقه کبری علیها السلام نقل شده است ما چنین متنی را نمی‌بینیم، این تک متن است، گوهر شب چراغ مجموعه روایات باب اخلاق است. حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «ان» شما در قرآن یا در روایات حرف «ان» را که دیدید. «ان» از نظر ادبیات عرب برای تاکید است، یعنی برای قدرت دادن به سخن است، برای این است که به مردم بگویم مسئله از اهمیت خاصی برخوردار است «انَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ»^۱ با اینکه عبادات همه حسن است، یعنی کلمه حسن کلمه محسن، کلمه احسان، هم

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۵۳.



در قرآن زیاد آمده، هم در روایات، احسان که از باب افعال است به معنی زیبا کار کردن است، به معنی کار زیباست، کار آراسته، محسن یعنی زیباکار، حسن یعنی زیبا، تمام عبادات حسن است، ابوذر نقل می‌کند، البته روایتش نزدیک ده صفحه است، که مرحوم مجلسی در یک کتاب جداگانه‌ای تنها این روایت را در هفتصد صفحه تفسیر کرده‌است. به فارسی به نام عین الحیات، چشمه زندگی، و واقعا اسم درستی روی این کتاب گذاشته‌است، یکی از شعرای پنجاه شصت سال پیش این روایت را به شعر درآورده‌است به قافیه کتاب نظامی گنجوی که خودش هم این کتاب را به من داد، این روایت را مرحوم مجلسی در جلد ۷۷ بحارالانوار نقل می‌کند.

اهمیت فرصت شناسی

ابوذر می‌گوید یک روزی آمدم از کنار مسجد عبور بکنم دیدم پیغمبر ﷺ تک و تنها در مسجد نشسته‌است، گفتم فرصت بسیار عالی است. این فرصت‌شناسی هم خودش یک علم است که آدم فرصت‌ها را بشناسد و با این فرصت‌ها تجارت عظیمی برقرار بکند. مثل فرصت عمر، مثل فرصت مهلت، مثل فرصت بیماری، اینها همه فرصت‌های مثبت است، یعنی من اگر مومن باشم اولین بیماری سختی که می‌گیرم این برایم یک فرصت طلایی است که قلم و کاغذ بردارم یک وصیتنامه براساس قرآن و روایات برای دو سوم مالم که بعد از مرگ من کل آن می‌شود ملک ورثه و من هیچ حقی بهش ندارم و برای ثلث، ثلث کل مال که خدا برای من وقتی می‌میرم حق ملکیت گذاشته و قیچی نمی‌کند این حق ملکیت را، من مردم ولی مالک ثلث مالم هستم این حق را به من داده که وصیت بکنم ثلث من را در این کارها هزینه بکنید، کتاب به دردخور چاپ کنید، یک درمانگاه بسازید اگر زیاد است، یک بیمارستان بسازید، یک حوزه علمیه بسازید، جوان‌های متدین مساجد را با پول ثلث من که خیلی خوش فکر هستند و جوان‌های هیئت‌ها را تشویق کنید بروند دانشگاه. بهشان بگویند این پول پاک حلالی که پدرت دست خالی بوده ازش نتوانسته بدهد، ما داریم ثلث یک مرد مومنی را می‌دهیم. برو مهندس شو، برو دکتر شو، برو مخترع شو، برگشتی بیا به این ملت خدمت کن، برگشتی بیا اگر پولدار شدی خودت هم

جایگاه فهم در شریعت

کار همان میت را بکن، برای خودت ثلث بگذار عالم ساخته بشود، دانشمند ساخته بشود، بیشتر مردم ایران را من خبر دارم، طبق آماری که خودم از ملاقات‌های با مردم در کل کشور داشتم؛ چون من همه جای مملکت منبر رفتم. وصیت ندارند. میلیاردها تومن هم پول دارند، زمین دارند، ملک دارند، پاساژ دارند، آدم‌های خوبی هم هستند خیلی‌هایشان، وقتی که می‌میرند پروردگار عالم یک قران حق ثلث برایشان قرار نداده و کل مال برای ورثه است و اگر ورثه جمع شدند و گفتند بابای ما صد میلیارد تومان با دو تا پاساژ با چهار تا ملک گذاشته و وصیت هم ندارد، پدر ما را شما دوستانش می‌خواهید ببرید دفن کنید و ما راضی نیستیم کفن و خرج بهشت زهرا را از این پولی که باقیمانده بدهید حق ندارند از آن ثروت کفن به آن مرده بدهند. باید بروند بخرند برایش یا شهرداری کفن بدهد.

این به نفهمی زندگی کردن است، و این کار را نمی‌کنند. بیشتر مردم حتی در بین مردم شهرت پیدا کرده وصیت عمر را کوتاه می‌کند، یعنی پروردگار عالم معطل یک پاره کاغذ است که اگر یک کسی رویش بنویسد بعد از مرگ من برایم با ثلثم چه خیراتی بدهید عمرش کوتاه می‌شود؟ این یعنی نفهمیده خدا را ظالم معرفی می‌کنند.

حضور خدا در همه اعمال

ابوذر می‌گوید من دیدم عجب فرصتی است، آمدم محضر پیغمبر ﷺ، نشستم روبروی حضرت، دوتایی بودیم، گفتیم: یا رسول الله ﷺ! کسی که خدمتتان نیست من هم داشتم می‌رفتم و کار آنچنانی ندارم، من را موعظه کن، من را نصیحت کنید، که این ده صفحه روایت نصیحت آن روز پیغمبر ﷺ به ابوذر است، پیغمبر ﷺ تمام مسائل زندگی دنیا و آخرت را در همین روایت ریخته است، یک جمله‌اش این است، به ابوذر می‌فرماید «الاحسان»، احسان باب افعال یعنی زیبا کار کردن، الاحسان ابوذر. زیبا کار کردن در دنیا این است، «أن تعبد الله كأنك تراه»، خدا را به گونه‌ای عبادت کنید در مالت، در بدنت، در کارت، در رفتارت، در معاشرتت؛ چون همه زیرمجموعه عبادت است، عبادت لغتش به



معنی نماز تنها نیست، به معنی روزه هم نیست. عبادت یعنی در همه زندگی حرف خدا را گوش دادن و عمل کردن، «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك»^۱ به گونه‌ای خدا را عبادت کنید که انگار روبرویش ایستادی و با چشمت داری می‌بینی. چطور می‌خواهی عبادت محترمانه و مودبانه و لایق او انجام بدهی؟ در دیدنش، حالا که تو او را نمی‌بینی او که تو را می‌بیند، یک نوع زیباکاری عبادت است، یک نوع زیباکاری خدمت به مردم است، یک نوع زیباکاری ادا کردن دین کسی است که نمی‌تواند ادا کند، پول بیمارستان دادن کسی است که نمی‌تواند پول بیمارستان بدهد، هر کار خیری عبادت است، احسان است، «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ»^۲ این آدم محسن است، دعا الی الله. این زیباکاری است.

زیارت امام هشتم علیه السلام

خب این همه عبادت داریم ما، مکه واجب داریم، عبادت‌های مستحب زیارت ابی عبدالله علیه السلام را داریم. زیارت امام هشتم علیه السلام را داریم، مثل زیارت‌های دیگر را داریم، بعضی از زیارت‌ها خیلی مایه‌اش بالاست، امام جواد علیه السلام می‌فرماید: هر کسی پدرم را در خراسان زیارت کند مساوی است زیارت او با زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام و جدم موسی ابن جعفر علیه السلام، همه اینها را برود زیارت یک طرف، زیارت پدرم مساوی با کل این زیارت‌هاست.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۶۶ ص ۲۰۳.

۲. فصلت: ۳۳.

۳. این مضمون از حضرت رضا علیه السلام اینگونه نقل شده است: «عن ابی الحسن الرضا - علیه السلام - انه قال إنَّ بخراسان لبقعة، يأتي عليها زمان تصير مختلف الملائكة، فلا يزال فوج ينزل من السماء وفوج يصعد الى ان ينفخ في الصور. فقيل له: يابن رسول الله وأية بقعة هذه؟ قال: هي أرض طوس وهي والله روضة من رياض الجنة، من زارني في تلك البقعة كمن زار رسول الله - صلى الله عليه وآله - وكتب الله ثواب الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة وكتب انا وآبائي شفعا يوم القيمة.»

برتری حسن خلق

ولی حضرت مجتبی علیه السلام امام عالم عارف معصوم، اسم هیچ عبادتی و خدمتی را زیباتر نگذاشته است، مگر خوش خلقی، این حرف امام معصوم است، خوش خلقی از نماز نمازگذار زیباتر است، از زیارت زیارت کننده زیباتر است، از پول دادن در راه خدا زیادتیر است؛ چون گاهی آدم ممکن است پول بدهد منت هم بگذارد و پول دادنش را باطل کند، امام مجتبی علیه السلام در ارزیابی مجموعه نیکی ها خوبی ها، عبادت ها، خدمت ها، می فرماید: «احسن الحسن» زیباترین زیبایی ها «الخلق الحسن»، اخلاق زیباست.

زحمات علمای شیعه برای معرفی اخلاق نیکو

اخلاق زیبا چیست؟ مهرورزی، دیگر دوستی، محبت به همه، نرمی، نرم خوئی، آرام بودن، اینها مواردی از زیبایی های اخلاقی است، گذشت، بذل و بخشش، شما اگر تمام مسائل اخلاقی را بخوانید، باید چهار هزار صفحه کتاب محجة البیضاء فیض کاشانی را بخوانید. حوصله تان می کشد؟ که یک آخوند شیعه گوشه کاشان در گرمای پنجاه و پنج درجه در خانه های قدیمی گنبدی با یک دانه بادبزنی که در نوشتن هم نمی شد دست بگیرد و باید عرق می ریخت و می سوخت، چهار هزار صفحه کتاب برای تعلیم اخلاق حسن بنویسد. این حالا یکی از کتابهایش است. دویست و نود و نه تا کتاب دیگر هم دارد، محجة البیضاء چهار هزار صفحه است، وافی نزدیک سی هزار صفحه است.

در قیامت خدا یقه بدکاران را نمی گیرد و با اینها رودرو کند و بگوید: این یک نفر گوشه کاشان می دانید چه جانی کند تا دین من را بنویسد و در اختیار بگذارد؟ چرا خبر نشدی و اگر خبر شدی چرا عمل نکردی؟ چرا؟ حالا شهدای کربلا بمانند، انبیایی که شهید شدند بمانند، کسانی که برای دفاع از حق شهید شدند بمانند، فقط ما را با یک روحانی واجد

→

عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۵؛ جامع احادیث الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۹۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰۸؛ فقیه، ج ۲، ص ۵۸۵. همچنین: رک: کلینی، کافی، ج ۹، باب فضل زیاره ابی الحسن الرضا علیه السلام.



شرائط نه با یک عمامه به سر عبا به دوش، عبا که ارزانتین قیمتش الان قم سی، چهل هزار تومان است، عمامه معمولی پارچه‌اش متری شش هفت تومن است، دو متر و نیم قبا متری ده دوازده تومان است. این سه تا تکه که کسی را آدم نمی‌کند، کسی را انسان قرار نمی‌دهد، کسی را تبدیل به عبدالله نمی‌کند. چه بسا که همین سه تکه پوششی باشد برای اینکه گرگ خطرناکی را از گرگ بودن بپوشاند که بتواند ضربه‌اش را به دین خدا بزند. اما یک روحانی واجد شرائط دلش سوخته به حال مردم و گفته‌است که من می‌میرم ولی برای مردم نسبت به مسائل اخلاقی یک راهنما بگذارم، به نام کتاب محجة البیضاء یک راهنما. خیلی حرف است. من خودم هم تا امروز صبح این روایت حضرت مجتبی علیه السلام را در ذهنم تحلیل نکرده بودم، تا توی راه که می‌آمدم یک مرتبه ذهنم رفت سراغ همه عبادات، سراغ همه خوبی‌ها، دیدم حضرت مجتبی علیه السلام همه عبادات و خدمت‌ها را خوب می‌داند و زیبا می‌داند؛ ولی حسن خلق را زیباتر از همه می‌داند.

حسن خلق، نجات دهنده از آتش جهنم

در روایاتمان است، یک کسی که کافر نبوده‌است، مثل من یک ذره دین داشته‌است، یک ذره، یک ذره هم عبادت داشته‌است، قیامت محکوم به جهنم می‌شود، در روایات هم ندارد به چه علت، حتما گناهش زیاد بوده یا در معصیت بی‌پروا بوده‌است. هستند آدم‌های معصیت‌کار که اهل نماز و روزه هم هستند، یک خانمی می‌گوید من در نوشته‌هایمان دیدم که شوهر من هر شب باید عرق می‌خورد. هر شب، یعنی فرقی هم برایش نمی‌کرد سی شب ماه رمضان است یا محرم و صفر است. هر شب باید می‌خورد، اینقدر هم باید می‌خورد که تلو تلو بخورد، سحر از مستی درمی‌آمد و می‌رفت وضو می‌گرفت و دهانش را آب می‌کشید و زار زار گریه می‌کرد و می‌آمد نماز صبحش را می‌خواند. بعد هم به پروردگار می‌گفت که تو یک موجوداتی داری به نام خر، آنها جو را خالی خالی می‌خورند، من آبش را می‌گیرم می‌خورم چون جو را بخورم دندانم درد می‌گیرد. اما نمازش را هم می‌خواند.



این روایت هم ندارد که محکوم شدنش به جهنم برای چیست. قاضیان دادگاه الهی بهش می‌گویند شما محکوم هستی. آدم‌های خوب یعنی آنهایی که یک خرده خوبی دارند و قیامت درگیر نمی‌شوند. فرشتگان می‌گویند آقا شما محکوم به جهنم هستید. می‌گویند حقمان است، خب راه را باز کن برویم، حالا چرا جلویمان ایستادید، راه را باز کن!

نتیجه رفتار نیکو در قیامت

خدا رحمت کند، مرحوم آیت الله علوی آن وقت که اینجا من منبر می‌رفتم و خودشان تشریف داشتند و به زیبایی مسجد را اداره می‌کردند که الان زیباتر از آن زمان دارد اداره می‌شود، به من فرمودند: در آن منطقه‌های پایین یک سیدی بود به نام سیدباقر. هر کسی با او حرف می‌زد دهن کجی می‌کرد، شوخی‌اش دهن کجی کردن بود. مردم جدی با او حرف می‌زدند یکی می‌گفت: بیا برویم مسجد موذن دارد اذان می‌گوید. یک دهان کجی بهش می‌کرد، یکی می‌گفت: یک پولی بده برای کار خیر، یک دهن کجی می‌کرد، بعد یکی از علما بهش گفت: سید باقر این دهن کجی‌ها را همه را خدا می‌نویسد، مردم همه تحمل ندارند. ممکن است یک عده‌ای بدشان بیاید تو دهن کجی می‌کنی و به لبه‌ایت شکل می‌دهی و یک عده‌ای هم می‌خندند به او هم دهن کجی کرد. به همان عالم که بهش گفت پایت می‌نویسند. به او هم دهن کجی کرد، دیدند هیچ کس حریفش نمی‌شود. ایشان فرمود: یکی از علمای محل ما بعد از مرگش در عالم رویا او را دید و فهمید مرده‌است. گفت: سید باقر دهن کجی‌ها را چه کار کردند؟ گفت: یک عالمی به من گفت همه را پایت می‌نویسند. کل را نوشته بودند. بعضی‌ها هم ناراحت شده بودند از دست من. فرشتگان در برزخ یک حساب مختصری که از من رسیدند، گفتند تشریف ببرید جهنم، جهنم برزخ، ما هم که زورمان نمی‌رسید، در راه که داشتند ما را می‌بردند یک خانمی یک دنیا وقار و ادب، به این دو فرشته گفت: سید باقر را کجا می‌برید؟ گفتند: خانم! به جهنم می‌بریم. از بس در دنیا به مردم لب و لوجه نشان داده و دهن کجی کرده‌است. فرمودند: به احترام من ره‌ایش بکنید. عرض کردند صدیقه کبری علیها السلام ما که با تمام وجود در خدمت اوامر شما هستیم. گفت: به من گفتند که رویت را بکن آنوری و برو بهشت! خانم شفاعت

کرد و نگذاشت ببریمت جهنم. گفت در راه که می‌رفتم برای بهشت گفتم برگردم ببینم این دو تا مامور رفتند یا نه هستند. برگشتم دیدم ایستادند و با حسرت من را نگاه می‌کنند. انگشتم را گذاشتم روی دماغم گفتم دماغتان سوخت؟ به آنها هم دهن کجی کرد.

فکر می‌کردم چرا در میان این همه عبادات حضرت مجتبی علیه السلام عالم معصوم عارف امام می‌گویند «إِنَّ أَحْسَنَ الْخُلُقِ الْحَسَنُ» زیباترین زیبایی‌ها در پیشگاه پروردگار مهربانی است، نرمی است، محبت است، وقار است، آرام بودن است، کرامت است، بزرگواری است، گذشت است، نمی‌دانم پرونده این آدم چی بوده است که محکوم به دوزخ می‌شود و می‌گویند برو، روایت از امیرالمومنین علیه السلام است: وقتی که حرکت می‌کند به طرف دوزخ خطاب می‌رسد برگردانید، این هیزم جهنم نیست. خدا پرونده‌اش نشان داد و باید برود جهنم. خطاب می‌رسد این در دنیا نسیه فروش بود. اهل محل از او نسیه می‌بردند و به شاگردهایش می‌گفت قراری که مشتری‌ها گذاشتند، بعضی‌ها گفتند شب پنجشنبه بیا قسط بگیر، شب جمعه بیا، شب شنبه بیا، به شاگردهایش سفارش می‌کرد می‌روید در خانه‌های مردم اگر مردش بود که می‌آید دم در قسط می‌دهد، اگر نبود بروید و یک دفعه دیگر پول را بگیرید، اگر مرد آمد دم در یا زن آمد دم در گفت این هفته قسط نداریم بدهیم فقط برگردید، چون و چرا نکنید، هیچی نگویید. اگر هفته بعد رفتید پول را دادند دادند. اگر دو سه هفته رفتید و نداد، معلوم می‌شود او به مشکل خورده است. فعلا پول من را نمی‌تواند بدهد من از او گذشت کردم. دیگر نروید. فرشتگان من این بنده من در دنیا از کسی که نداشته گذشت کرده است. حالا خودش آمده و ندارد. من ازش گذشت نکنم؟ یعنی آن از من بهتر است؟ اگر من ازش گذشت نکنم که او می‌شود از من بهتر؛ چون او گذشت کرد از ندار حالا خودش ندارد برود بهشت من ازش گذشت نکنم؟ خب او که از من بهتر می‌شود.

علاقه پیغمبر صلی الله علیه و آله به امام حسن مجتبی علیه السلام

چقدر باحال است این روایت، مثل خود حضرت مجتبی علیه السلام است. خود حضرت مجتبی علیه السلام زیبایی سیرت و صورت کاملی داشتند، خودشان زیبایی زیبا بیان بودند. جزء زیباترین‌های

عالم بودند، خیلی هم پیغمبر ﷺ دوستش داشت که می فرمود: هر کسی حسن را دوست داشته باشد خدا دوستش دارد. می فرمود: چشمی که برای حسن گریه کند قیامت گریان نخواهد بود. خیلی بهش علاقه داشت. یادتان می ماند که دو کلمه است. یک «ان» دارد یک «احسن» و دو تا «حسن»، «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ»

گذشت

اخلاق حسن چیست؟ همان کتابهایی که اسم بردم همه در آن کتابهاست. جلد یازده وسائل، ده جلد باب ایمان و کفر بحار مجلسی، تحف العقول، جامع السعادات، محجة البیضاء. چه کار کردند این علمای بزرگ ما؟ چه کرده قرآن برای ما؟ چه کردند روایات برای ما؟ هیچی فروگذار نکردند. زین العابدین علیه السلام نشسته بودند در خانه یک نفر با خشونت گریبان یکی را گرفته بود و می کشید و داد می زد. آورد پیش زین العابدین علیه السلام و گفت: یا بن الرسول الله صلی الله علیه و آله! من شیعه شما هستم، زده پدر من را کشته است، اجازه بدهید من قصاص بکنم. به جای اینکه پدرم را کشته بکشمش. اخلاق! امام فرمودند: این قاتل به خانواده شما حقی ندارد؟ جوان یک فکری کرد گفت که چرا، این برای من یک مدتی معلمی کرده است و چیزی یادم داده است، حضرت فرمود: علمی که این قاتل به تو یاد داده است از خون پدرت با ارزشتر است. گذشت کن. گفت: چشم، به قاتل گفت: برو! حالا ممکن است بگویند قاتل را باید آزاد کرد، همه قاتل ها که لات و چاقوکش و عرقخور نیستند. گاهی قتل ها هم روی عصبانیت انجام می گیرد که قابل گذشت است. این که نمی خواهد دوباره برود شروع کند به کشتن. این یک بار درگیر شده است و در درگیری زده و طرف از دنیا رفته است، گذشت از زیباترین هاست. «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ».

خب این از قاتل گذشت، خدا درباره کسی که از خون مقتولش گذشت میکند چه می گوید؟ خدا می فرماید: اگر گذشت بکنی برایت بهتراست، بهتری آن چیست؟ این است که من هم از گناهان تو گذشت می کنم و به خاطر گذشتت درهای نجات را به رویت باز می کنم.



الهی ما و زن و بچه‌ها و نسلمان را از زیبایی‌های اخلاق کامل برخوردار بفرما.
خدایا همه ما را صاحب خلق نیکو قرار بده.
خدایا پیغمبرت ﷺ گفته حسن خلق ترازوی قیامتتان را سنگین می‌کند. کل موارد حسن خلق را به ما عطا کن.
خدایا اگر گذشتگان ما در برزخ گرفتارند همه را به امام مجتبیٰ علیه السلام ببخش.
عاقبت همه ما را ختم به خیر کن.
مرگ ما را در دینداری ما قرار بده.

جلسہ چہارم

نعمت فہم

کفران نعمت فهم

در همه جلسات گذشته این مجلس نورانی شنیدید فهم از اعظم نعمت‌های پروردگار مهربان به انسان است. انسان‌هایی که از این نعمت در راه مخصوص به خودش استفاده می‌کنند؛ یعنی برای درک و دانستن مسائلی که به خیر دنیا و آخرت آنهاست می‌کوشند، اینها در حقیقت نعمت فهم را شکر کردند، قدردانی کردند، یکی از گلایه‌های پروردگار در قرآن از مردم این است «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^۱، بسیاری از مردم در مقام درک کار خداوند، عظمت خداوند، محبت خداوند و لطف خداوند برنیامدند.

خدا نعمت فهم را به آنها داد تعطیل کردند، و در راه خودش هزینه نکردند، در کتاب خدا بیش از هزار آیه؛ یعنی حدود یک ششم کل قرآن درباره فهم و درک و انسان فهیم و انسان درک‌کننده است.

تهمت مردم مکه به پیغمبر ﷺ برای حفظ منافع خودشان

مردم مکه به پیغمبر ﷺ تهمت زدند. البته بعد از بعثت، تا قبل از بعثت از همه شئون حضرت تعریف می‌کردند، می‌گفتند آدم کم نظیری است، آدم امینی است، آدم باوقاری است، آدم مودب به آداب است، این را دقت بفرمایید. وقتی بعثت پیغمبر ﷺ و نزول قرآن

۱. حج: ۷۴.



دو رشته منافع نامشروعشان را به خطر انداخت، برای این که اهداف حضرت پیشرفت نکند به او تهمت زدند. به این که اختلال روانی پیدا کرده است، این را خیلی کوشیدند در مردم مکه، در مسافرهایی که می آمدند به مکه جا بیندازند، که منافع نامشروع مالی شان که از طریق بت و بت پرستان تحمیل می شود به خطر نیفتد و لذت های نامشروع آزاد و بی قید و شرطشان به خطر نیفتد.

چون پیغمبر ﷺ از طریق قرآن آمدند اعلام کردند مال و ثروت قابل استفاده کردن که در قیامت هیچ دادگاهی برایش برپا نمی شود، مال حلال است و استفاده کردن از مال نامشروع است که قیامت برایش دادگاه برپا می شود. حتی برای یک برگ کاه، حتی برای یک نخ ته سوزن خیاطها که درمی آورند و دور می اندازند، حتی برای یک دانه گندم، یک عدد، حتی برای یک ذره چربی که در مغازه قصابی به ناحق روی انگشت مالیده می شود. اینها در روایات است، اینها برایش دادگاه برپا می شود و محکومیت قطعی است و حرام است.

اینها می دیدند اگر زندگی را محدود به مال حلال بکنند میلیاردری باید از دست بدهند، زمین باید از دست بدهند، مغازه باید از دست بدهند، دیگر زمین غصب نکنند، خانه غصب نکنند، دیگر دزدی نکنند، غارت نکنند، رشوه نگیرند، اختلاس نکنند، جیب مردم مستضعف را خالی نکنند، مالیات های ناحق از مردم مکه در فروش اجناس نگیرند؛ چون خیلی فشار به مردم می آوردند دیدند همه اینها را باید از دست بدهند، چی کار کنیم؟ طرح ریختند که در مردم و در مسافرها جا بیندازیم این آدم دچار اختلال روانی است؛ یعنی حرف هایش از روی عقل و فهم نیست.

بعد هم آمد اعلام کرد که هزینه کردن شهوت جنسی فقط و فقط در ازدواج مشروع حلال است، همین. اگر کسی هم هنوز ازدواج نکرده است وظیفه اش این است که تلخی تحمل گناه نکردن را بچشد و دنبال خواسته نامشروعش که زنا می خواهد و گناه بالاتر از زنا می خواهد، گناه بین زنا و بالاتر از زنا را می خواهد نرود بچشد و نرود دنبال این لذت های نامشروع.



تهمت نادانی برای بهره‌مندی از لذت‌های نامشروع

مردم مکه برتافتند این حکم الهی را که مبلغش فقط پیغمبر ﷺ بوده است؛ چون آنها ۹ نوع ارتباط مرد با زن را طرح‌ریزی کرده بودند. که یکیش را من برایتان بگویم بقیه را نمی‌گویم. ادب مجلس و منبر و مسجد هم اقتضا نمی‌کند، یک نوع نکاحشان نکاح استبدال بود، به عربی، به فارسی یعنی ازدواج تعویضی، می‌آمدند با همدیگر قرار می‌گذاشتند. زن هر دو جوان و زیبا بودند. قرار این بود که زن من شش ماه بیاید خانه تو و زن تو شش ماه بیاید پیش من، با هشت نوع دیگر ازدواج.

در این لذت‌خواهی‌ها چه کسی حرامزاده بود و چه کسی حلال‌زاده؟ حرامزاده آثار نامطلوبی دارد، یعنی آمده بودند جنس زن را به پست‌ترین مرحله کشانده بودند و زن در مکه شده بود کالای شهوت. باورتان نمی‌شود؟ به شهوترانان کل اروپا و امریکا و تعدادی بی‌بند و بار کشور خودتان نگاه کنید، تعجب نکنید از آن بی‌بند و باری شهوت جنسی، دنباله همه آن‌ها مسئله الان در امریکا و اروپا و در تعدادی از زنان و مردان ایران جریان دارد. گفتند مارک اختلال روانی بزنیم که این دو تا جاده به روی ما بسته نشود. جاده غارت و جاده دزدی، جاده رشوه، جاده خراج سنگین، جاده اختلاس، جاده آزادی در خرید. آزادی در خرید دیگر چیست؟ مردم از بیرون برای مکه‌ای‌ها خرما می‌آوردند و گندم می‌آوردند، جو می‌آوردند، پارچه می‌آوردند که بفروشند پولش را بگیرند. سران مکه کل بار را می‌خریدند و می‌گفتند بیا خانه ما خالی کن. بعد هم یک لگد به صاحب مال می‌زدند و می‌گفتند برو گمشو صدایت درنیاید، وگرنه دو تا گوشت را می‌بریم. حالا پیغمبر ﷺ می‌گوید گندم می‌خواهی خب برو پنج کیلو بخر ببر با همین آسیاب سنگی‌ها آرد کن و نان بپز و بخور. این حلال است، پارچه برای بدنت می‌خواهی خب برو بازار پنج متر بخر پیراهن کن بپوش. برای چه بار پارچه را می‌بری؟ بار گندم را می‌بری؟ بار خرما را می‌بری؟ می‌برند.

حتی مردم مکه لغات را از نظر معنی عوض کرده بودند. مثلا کلمه شجاعت، این را به کسی می‌گفتند که این هفته در چادرنشین‌های بیرون مکه بیشتر آدم کشته، بیشتر

زن‌های آنها را اسیر کرده، بیشتر دخترهای آنها را برده، بیشتر اموالشان را برده‌است، یعنی کار داعش مکه را در آن زمان اسمش را گذاشته بودند شجاعت.

ایجاد تغییر با تلاش پیغمبر ﷺ

ما که راحت اسلام به دستمان رسید. وسیله‌اش پدرمان بود و مادرمان بود و معلم مدرسه بود و واعظ‌هایی که در مساجد و جلسات محل‌مان منبر می‌رفتند. خیلی راحت! ما برای مسلمان شدن و شیعه شدن یک تلنگر هم نخوردیم. شما فکر کنید سیزده سالی که پیغمبر ﷺ مکه بود چه زجری از دست این مردم نفهم کشید. نفهمی.

عقل کامل را می‌گفتند جنون، سلامت کامل روان را می‌گفتند اختلال روانی، گفتار حکیمانه را می‌گفتند برخواسته از دیوانگی و اختلال. با اینکه اصل داستان این بود که رسول خدا ﷺ می‌خواست به ثروت مردم جهت الهی بدهد که یک مرد یا یک زن که درآمد می‌خواهد تا شب مرگش به اندازه وزن یک ارزن در حق کسی در امر مالی ظلم نکند، می‌خواست کل جامعه در مسئله مال از دست همدیگر امنیت داشته باشند.

یعنی اگر این جهت‌دهی را همه قبول می‌کردند و امروز هم اگر ملت ایران قبول بکنند کل ایشان، نه چهار تا شما مسجدی و هیئتی، اگر کل قبول بکنند از دولتی‌ها و ملتی‌ها. این جهت‌دهی به مال را برای حلال واقعی بودن اگر کل قبول بکنند، قبولش به معنی این است که عمر دزدی، عمر اختلاس، عمر غضب، عمر رشوه، عمر تقلب در اجناس، عمر ربا، عمر زیر پا گذاشتن حقوق مردم، عمر ظلم مالی، خاتمه پیدا می‌کند؛ یعنی هفتاد و پنج میلیون جمعیت هر شب راحت سرشان را روی متکا می‌گذارند می‌خوابند چون دغدغه‌ای برای مالشان ندارند می‌دانند الان خوابند هیچ دزدی نمی‌آید اسپری در دماغ خودش و زنش بزند بیهوششان کند و مال را ببرد. هیچ کسی دغدغه ندارد که این گیر پرونده‌ام را دارم می‌روم در اداره مربوطه به من نمی‌گوید: ده میلیون، سی میلیون، صد میلیون بده من دو روزه درستش می‌کنم. همه راحت می‌شوند.



نفهمی حداکثری

اما از آن زمان تا حالا اکثریت گوش ندادند. قرآن هم می‌گوید: ﴿بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ اکثریت در نفهمی هستند. نیامدند به این زیبایی درک نکنند. به این زیبایی که فقط یک مسئله نبوت را و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را و قرآن را که جهت دادن به مال است که مال باید حلال باشد تا یک امنیت کاملی برقرار بشود، اکثریت از زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا الان گوش ندادند. در مسئله شهوت جنسی هم گوش ندادند اصلاً.

انحرافات بزرگ بعد از مرگ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

اینجا هم من مسائلی راجع به مدینه بعد از مرگ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارم. چطور توضیح بدهم برایتان و چه بگویم، که بعد از مرگ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدود سی سال بر اسلام و در جهت‌دهی‌های پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه گذشت، چه گذشت که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود بعد از مرگ من دو چیز در امت من قیروطی می‌شود و گیر نمی‌آید، دو چیز، مردم دربه در باید دنبالش بگردند و بعد از مرگ من گیر نمی‌آید، نگفت بعد از مرگ من تا کی. گفت بعد از مرگ من که سر و کله این مسئله از دو روز بعد از مرگش پیدا شد و هی این کله بزرگ شد و بزرگ شد و الان تمام جهان اسلام را گرفته‌است.

پول حلال و مسلمان قابل اعتماد

یک چیزی که بعد از مرگ من قیروطی می‌شود در امت من «دِرْهَمٌ مِنْ حَلَالٍ»^۲ پول حلال است. و چیز دومی که قیروطی می‌شود و گیر نمی‌آید «أَخَّ يُوثِقُ بِهِ» مسلمانانی که بشود بهش اطمینان کرد که سرت را کلاه نگذارد، با دخترت ازدواج می‌کند همانی باشد که خودش را نشان داد. دختری که برای بچه‌ات می‌گیری همانی باشد که خودش را

۱. فتح: ۱۵.

۲. تحف العقول، ۵۴.

جایگاه فهم در شریعت

نشان داد، با کسی که می‌خواهی شریک کسبی باشی، همانی که بهت نشان داد خودش را باشد. اما پیغمبر ﷺ فرمود قیراطی می‌شود. چرا این همه بلا؟ برای اینکه خود حضرت به امیرالمومنین ﷺ فرمود: «يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ» 'علی جان! فقر، تهیدستی، بدبختی، بیچارگی، ناداری، در این عالم بدتر از نفهمی نیست. تمام جنایات از دل نفهمی درمی‌آید، آقا همین دو تا موضوع کره زمین بنشینند بفهمند مال، حلال باشد شهوت جنسی در راه حلال، وقتی که مردم نپذیرند شهوت جنسی را در راه حلال، زنا رواجش قطعی است، زنا محسنه رواجش قطعی است، ازدواج همجنس دختر با دختر، زن با زن، جوان با جوان و مرد با مرد رواجش چنانکه در دنیا می‌بینید قطعی است.

دلسوزی پیغمبر ﷺ با وجود نامالایمات

چه دلسوزی بود پیغمبر ﷺ، با همه این حرف‌ها با همه این حرف‌ها به مردم مکه می‌گوید: شما که می‌گویید این اختلال روانی دارد و جنون دارد، و آدمی که جنون دارد و اختلال روانی دارد حرف‌هایش درست نیست و حرف‌هایش حق نیست، یک دیوانه یک سنگی می‌اندازد در یک چاه، حرف درستی ندارد، خدا به مردم مکه و به مردم بعد از مردم مکه می‌گوید: «ثم» ادبیان عرب می‌گویند برای تراخی است، «ثم» یعنی بعد از این؛ یعنی همه اینها را گفتید، گفتید پیغمبر ﷺ من جنون دارد و گفتید پیغمبر ﷺ من اختلال روانی دارد، من که می‌دانم برای چه دارید این تهمت را می‌زنید، می‌خواهید مال جهت حلال نگیرد، شهوت جنسی جهت حلال نگیرد. این مسئله شماس است که آمدید این تهمت را ساختید. اما حالا کاری به این جریان‌تان ندارم، بعد از این حرف‌ها و تهمت‌ها حالا من خدا به شما تهمت زن‌ها می‌گویم بشینید فکر کنید: ﴿مُرْتَفِكُمْ وَأَمَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ﴾^۲ سفر فکر را ادامه بدهید. به فهم این حقیقت می‌رسید که «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ» یک ذره

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶.

۲. سبأ: ۴۶.



اختلال روانی و دیوانگی در این دوست شما یعنی پیغمبر ﷺ، «صاحبکم» رفیق تان، دلسوزتان، کانون محبت بهتان، وجود ندارد. یعنی می خواهید مال حرام بخورید، دارید می خورید، می خواهید شهوت حرام داشته باشید که دارید. پس چرا دارید به عاقلترین موجود من و سالم ترین موجود من تهمت می زنید؟ فکر کنید که تهمت نزنید.

شکر نعمت فهم دین

غیر از آن هزار و چند آیه قرآن راجع به عظمت فهم که بنشینم و بفهمم، نمی فهمم و بروم زلفم را به یک آدم فهمیده گره بزنم تا او به من بفهماند. رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ بخشی از بحثشان با مردم و با مراجعه کنندگان درباره فهم و نفهمی بوده است. مفصل، امان از نفهمی! می خواهم قیمت نفهم ها را برایتان بگویم، به خدا قسم اگر شما مسجدی ها و شما پامنبری ها، در کل ایران، در کل کشورهای شیعه دار به قول قدیمی ها به خاطر اینکه با این رفت و آمدهایتان در این مساجد و جلسات یک خرده دین را فهمیدید و دارید به دین عمل می کنید، به قول قدیمی ها، "اگر یک نان بخورید دو میلیون نان در راه خدا بدهید" شکر این نعمت به جا آورده نمی شود. البته آنها روی محدودیت فکرشان می گفتند که یک نان بخوری دو میلیون نان در راه خدا بدهی. نمی دانید خدا چه لطفی به شما کرده است که فهمیدید روزه واجب است و سودمند است برای دنیا و آخرت می گیرید، نماز واجب است، خمس واجب است، زکات واجب است، اخلاق خوب واجب است.

پاداش مومنان به اندازه فهمشان

این آدم فهمیده آمد خانه شخصی و دید عجب سالن پذیرایی، عجب میز و مبلی، عجب آویزهایی در چراغها، عجب فرشهایی، چه دستگاہی! یک خرده نشست با صاحبخانه و هم صحبت شد و دید صاحبخانه خیلی نفهم است، خیلی. در جلد اول اصول کافی است

در باب فهمیدن و نفهمیدن. یک باب مهم جلد اول باب فهم و نفهمی است. یک فرشته‌ای به پروردگار گفت: من تا حالا در بندگان تو از نظر بندگی کردن قوی‌تر از این آدمی که در این جزیره دارد عبادت می‌کند ندیدم. قیامت چقدر می‌خواهی به این بدهی؟ پروردگار مزد قیامتی این عابد را که نشان این فرشته داد، فرشته خیال می‌کرد دو بیست میلیارد به پول قیامت مزد عبادت این است، فرشته دید دوزار است، دو قران. گفت: خدایا چرا؟ خطاب رسید: برو پیشش، همنشین شو، بعد هدف عبادتش را بپرس، فرشته آمد پایین، فرشته ثابت هم شده است که به هر قیافه‌ای می‌تواند دربیاید. جبرئیل گاهی به صورت یک جوان آراسته‌ای بود و می‌آمد پیش پیغمبر ﷺ. آمد پیش این بنده و عابد، با هم خیلی قاطی شدند. یک مدتی که گذشت حالا یک روز دو روز، بهش گفت: راستی تو چرا اینقدر برای عبادت خودت را به زحمت می‌اندازی؟ خدا که اینقدر عبادت از آدم نمی‌خواهد؟ گفت: من جانم را برای عبادت می‌دهم، تا جایی که خدا اینقدر از عبادت من خوشش بیاید که الاغ سواری‌اش را بفرستد در این جزیره. هر سال این علف‌ها حرام می‌شود، نه خری اینجا هست بچرانیم نه قاطری، اما اگر خدا خر شخصی خودش را بفرستد این علف‌ها حرام نشود. چقدر است مزد بندگی این نفهم؟ دو قران.

الله اکبر از این روایت که امام صادق می‌فرماید «إِنَّمَا أُجَازِي الْعِبَادَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۱ قیامت پاداش کل بندگان مومن به اندازه فهمشان است، نه به اندازه مقدار عبادتشان، به اندازه فهمشان.

دید این صاحبخانه عجب آدم نفهمی است. با آن همه ثروت و خانه و زندگی، خواست برود دهانش را پر از آب کرد و انداخت در صورت این صاحبخانه، تف کرد. صاحبخانه بهش گفت: چرا این کار را کردی؟ گفت: بی‌دلیل نیست، بی‌دلیل نیست، برای اینکه هر کسی می‌خواهد تف کند اگر در خانه باشد یا بیرون، اگر بیرون باشد می‌رود در لجن‌ها تف می‌کند و در سطل زباله تف می‌کند، اگر در خانه باشد می‌گردد ببیند پست‌ترین جای خانه



کجاست. مثلا دهانه چاهک، آنجا تف می‌کند، من تمام این خانه را بررسی کردم و دیدم هیچ جا در این خانه پست‌تر از صورت تو نیست، دیدم باید اینجا تف کنم، نفهم.

فهم در دوران ظهور

ای کاش زمان زنده بودن ما کل جهان این دو تا جهت‌دهی پیغمبر ﷺ را بفهمند و ما لذتش را درک نکنیم که به درآمد جهت حلال بدهند و به شهوت جنسی هم جهت حلال، از زمان خودش تا حالا که بدنه عظیمی از جامعه جهانی نفهمیده و الان هم نمی‌فهمد، آینده هم نمی‌داند. حتما نمی‌فهمند. بالاخره امام عصر ﷺ باید بیاید و این دو جهت را حاکم بر جهان کند و می‌شود عدالت، وقتی همین دو جهت را حاکم بکند می‌شود عدالت همگانی.

لذا امام باقر ﷺ می‌فرماید: زمان او یک دختر خوشگل هجده ساله اگر در بازار بغداد شتری را بخواباند یک طرفش را پر از طلا بکند یک طرفش را نقره بار بکند این ثروت روی این شتر با این چهره زیبا از بازار بغداد تک و تنها حرکت بکند و با این شتر تا وسط بازار شام برود، نه یک چشمی در زمان حکومت دوازدهمی ما پیدا می‌شود از روی نظر شهوانی به قیافه این نگاه کند نه یک دستی پیدا می‌شود یک درهم از آن طلا و نقره را بردارد. به مال، جهت حلال حاکم می‌شود و به شهوت جنسی هم جهت حلال. این منوط به این است که بفهمند.

لذا امام صادق ﷺ می‌گوید: وقتی که می‌آید دستش را روی سر مردم دنیا می‌گیرد، نه که روی کله‌ها دست بکشد، نه! هم دستش را بلند می‌کند و این موج نوری دستش که از روی تمام سرها رد بشود، عقل مردم کامل می‌شود و کل فهمیده می‌شوند. به امید آن روز. مردم جهان بدنه عظیمی‌شان که دو جهت‌گیری پیغمبر ﷺ را قبول نکردند ولی من از قول آنها با خدا حرف بزنم آنها که خودشان حرف نمی‌زنند خدا را که نمی‌فهمند. من از قول آنها با خدا حرف بزنم.

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی

همین یک کلمه، آن دومیش را که ملت در کارش نیستند که بگویند.



خداوندا به حق هشت و چارت ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

این یکی را نمی‌گویند چون قبول ندارند، اما آن یکی را که می‌شود از زبانشان گفت. از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی نه در مال و نه در شهوت ندیدی.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

«لا اله الا الله»، خیلی حادثه‌های کربلا را من برای بیان کم طاقت شدم، انگار قدرت توضیحش برایم دیگر نمانده. چقدر سخت بوده‌است. چقدر! بالاخره اینجا پای عاطفه، پای محبت، پای عشق، پای عقل، پای پدری، پای فرزندی، در کار بوده انکار که نمی‌شود کرد، به امام حسین علیه السلام نمی‌توانیم بگوییم اینجا عاطفه‌ات را تعطیل کن. محبتت را تعطیل کن. رابط‌ات را تعطیل کن. همین. نگاه کن و هیچی نگو، نمی‌شود که، حضرت سکینه علیه السلام می‌گوید: برادرم علی اکبر علیه السلام حرکتش را که به طرف میدان شروع کرد، چشم‌های پدرم مثل آدم محتضر در حدقه شروع کرد به گشتن، این کنایه است، کنایه از اینکه این "فقه الحدیث" است "شم الحدیث" است یعنی آنهایی که با روایات خیلی کار کردند می‌فهمند. این جملات کنایه است. یعنی وقتی برادرم داشت می‌رفت پدرم به جان دادن رسید.

یادم نیست در چه سفری یک بار در حرم، چه کسی به من گفت: آقا مثل تهران مثل دهه عاشورا، در این حرم ابی عبدالله علیه السلام یک روضه علی اکبر علیه السلام بخوان. گفتم حاضرم بخوانم به شرطی که ابی عبدالله علیه السلام را ببرید، من جلوی بابا این روضه را نمی‌خوانم. از خیمه‌گاه تا حرم را فاصله‌اش را همتان الان در ذهنتان است، یعنی از خیمه‌گاه تا حرم پنج دقیقه نمی‌کشد. وقتی صدای بچه‌اش را شنید، «ابتاه علیک منی السلام»، دیگر منتظر برگشت من نباش.

شیخ مفید می‌نویسد: من برایم عجیب نیست به خاطر این قدرت عشق و محبت! چون عشق و محبت قویترین موتور در این عالم است. من اصلاً برایم عجیب نیست ابی



جلسه چهاردهم / نعمت فهم

عبدالله عليه السلام با ذوالجناح به تاخت آمد و وقتی رسید دید زینب عليها السلام روی بدن اکبر افتاده هی دارد می گوید وای برادرم. وای پسر برادرم.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لما وجب حق علینا».

خدایا به حقیقت ابی عبدالله عليه السلام دینت را به ما بفهمان. خیلی مهم است.

خدایا حرام و حلال مالی و غیرمالی را به ما بفهمان، خدایا توفیق اجرای خواسته‌هایت را به ما بیشتر عنایت کن، خدایا توفیق جدایی از گناه را بیشتر به ما عنایت کن.

جلسه پانزدهم

فهم و روی برگرداندن از آن

فهم متناسب با حقیقت انسانی

فهم انسان را با حقایق عالم، با معارف الهیه آشنا می‌کند و روش درست‌ترین زندگی را در اختیار انسان می‌گذارد. این فهم نعمت ویژه و خاصی است که خداوند مهربان به بندگانش عطا کرده است.

هیچ مرد و زنی در عالم نبوده و نیست و نخواهد بود مگر اینکه مایه فهم در او وجود دارد. و همین هم روز قیامت سبب گفتگوی بین خدا و بندگانش است. این گفتگو که بسیار گفتگوی مهمی است در یک بخش از دعای کمیل نقل شده است.

دعای کمیل

اینطور که کتاب‌های خیلی قدیم‌مان و کتاب‌های با ارزش‌مان نوشتند، دعا قبلاً معروف به دعای خضر بوده است، که یکی از انبیاء الهی است. اگر مسئله این باشد که این هم هست معلوم می‌شود که دعای کمیل تعلیم خود خداوند به این پیغمبرش است، این دعا پنهان بوده تا از وجود روحانی خضر و از وجود معنوی این پیغمبر در افق قلب امیرالمومنین علیه السلام طلوع کرده است. چون کمیل اولین بار این دعا را شنید، از حضرت تقاضا کرد فردای آن شب که این دعا را برای من کلمه به کلمه بگویید تا بنویسم، نوشت و پخش کرد و معروف به نام او شد.



استمرار بر لذات مالی

این گفتگویی که امیرالمومنین علیه السلام نقل می‌کند که در حقیقت وحی خود حضرت حق به خضر است، انتقال این وحی به امیرالمومنین علیه السلام است، گفتگو با مردمی است که از نعمت فهم استفاده نکردند، یعنی این فهم را سراغ حقایق و معارف الهیه نبردند و در دنیا هر چند سالی که زندگی کردند یک زندگی به فرموده قرآن کریم «انعامی» بوده انعام جمع است، یعنی چهارپایان، کجا پروردگار عالم زندگی کسانی که فهم را به کار نگرفتند تشبیه به انعام کرده است؟ در این آیه: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ» «یتمتعون» فعل مضارع است، ما در عربی فعل ماضی داریم، یعنی گذشته، می‌گوییم «صُمْتُ» این ترکیب فعل ماضی است. یعنی روزه گرفتیم، مضارع داریم. می‌گوییم «اصوم». روزه می‌گیرم، فعل مضارع دو تا معنا دارد، یک معنای حال دارد، می‌گوییم که «اكتب» یعنی الان می‌نویسم، معطل نمی‌کنم الان، دلالت بر حال دارد. یک معنی‌اش هم دلالت بر آینده دارد. بعدا می‌نویسم. اغلب افعال مضارع قرآن دلالت بر آینده دارد. آینده استمراری یعنی بی‌وقفه، بی‌تعطیل.

نتیجه پیروی از لذات مادی

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ»^۱ آنان که بی‌تعطیل، بی‌وقفه تا لحظه خروجشان از دنیا فرهنگ زندگیشان لذت‌خواهی و لذت‌بری مادی است، چی کار بکنند که برای بدنم برای اعضا و جوارحم، برای شکمم برای غریزه جنسی، برای مسکن، برای مرکب، فقط لذت ببرم، بدوم یک ماشینی را تهیه کنم که لذت ببرم. حالا دو میلیارد است باشد، چه لباسی تنم بکنم که لذت ببرم؟ با غریزه جنسی چه کنم که لذت ببرم؟ با شکم چه کنم که لذت ببرم، «یتمتعون» یعنی لذت‌خواه و لذت‌بر تداومی هستیم. اینها آمدند لذت را انحصاری کردند، در همین امور مادی. ابدا سراغ لذت دیگر نمی‌روند. مثلا شما سرتان را که روی مهر می‌گذارید لذت می‌برید که در پیشگاه خالق‌تان رازق‌تان،



پروردگارتان پیشانی تواضع روی خاک گذاشتید. لذت می‌برید که بهتان اجازه داده بگویید «سبحان ربی الاعلی و بحمده». آنها دور لذت را دایره کشیدند منحصرش کردند به لذات بدنی و مادی، چون مثل کرم ابریشم خودشان را در آن پیله لذت حبس کردند و راه خروجی هم نگذاشتند قرآن می‌گوید دائم در این لذت‌های مادی هستند تا شمع وجودشان خاموش شود با اشاره ملک الموت.

سرانجام دنیاطلبان

بعد چه می‌شود؟ آن را دیگر در هزار آیه قرآن که در رابطه با قیامت است و در جلد ششم و هفتم و هشتم و نهم بحار الانوار باید دید، که دو هزار صفحه است و در جلد دوم علم الیقین برای فیض که نهصد صفحه است، و در جلد هشتم محجة البیضاء. اینها را حالا شما ندیدید ولی من دیدم وضع بعد از مرگ لذت‌خواهان و لذت‌یابان و لذت‌بران مادی را که دور لذت دایره مادی کشیدند. هیچ راه دررو هم برای خودشان قرار ندادند، وضع اینها را در این کتاب‌ها باید ببینیم، کتاب‌هایی که همراه با قرآن هم بحث می‌کنند. که حالا یک گوشه‌اش را من در بعضی از منابع خدا لطف بکند می‌گویم حالا نه اینجا، یک بحثی دارم هفتاد جلسه‌اش را تمام کردم راجع به وضع اینان و خوبان لحظه بعد از مرگ تا پایان کار. که حدود صد جلسه دیگر مانده که من اوضاع اینها را برای بعد از مرگشان بیان بکنم.

مثلا یک جمله در قرآن مجید است که در جهنم هر وقت تشنه‌شان می‌شود، از آبی که با آتش جهنم داغ شده، آتش جهنم نمونه‌اش در کره زمین نیست. می‌گویند سطح خورشید حرارتش بیست میلیون درجه است، امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید: آتش آتشی است که کل آسمان‌ها و زمین تحملش را ندارند. با این آتش آن آب را جوش آوردند و این هم "کفاره شراب‌خوری‌های بی‌شمار" هی بخورند، عرق، مال حرام، رشوه، اختلاس، دزدی، غصب ارث خواهر و برادر، کفاره دارد.

و بعد در جهنم که می‌نشانند قرآن می‌گوید: ﴿مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ﴾^۱ از بالای سرشان مس گذاخته شده تا ابد به رویشان می‌ریزند، کارگردانان جهنم از این دستگاه لیتری‌های قدیم دارند. مس گذاخته شده را هی پر می‌کنند و روی سرشان می‌ریزند. «یتمتعون» مضارع است یعنی اینها لذت‌گراهایی هستند که می‌خواهند تا باشند اینگونه باشند، یعنی یک اتصال به ابدیتی دارد نیتشان، این «یتمتعون» و «یاکلون» از همه دنیا از همه آفرینش، فقط به مسئله شکم چسبیدند بخورند، بخورند و این کیسه را هی پر کنند. بخورند این کیسه پر شود و این کیسه هم بعد از پر شدنش برای اینکه آبرویشان را نبرد در چاه‌های خانه‌ها و بیرون خالی کند. هی اینها می‌خورند آن می‌رود خالی می‌کند، اینها می‌خورند آن می‌رود خالی می‌کند، این حرف قرآن است، «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» آنهایی که زندگیشان حیوانیت محض است، لذت است و شکم، ﴿فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ﴾^۲، گفتگوی قیامت با اینهاست نه با من و شما.

خطاب خداوند در روز قیامت

به من و شما چه می‌خواهند بگویند؟ من پرروز تا حالا دارم در کتابهای مهم مختلفی می‌گردم که قیامت به امثال من و شما چه می‌خواهند بگویند؟ نهایتاً به این نتیجه رسیدم نه یکی نه دو تا نه سه تا، اینها را یادداشت کردم. نهایت قیامت به بنده و حضرتعالی بی‌فرق، من را نگاه نکنید خوشتان بیاید که خوش به حالش عجب قیامت آبادی دارد نخیر، این نگاه را به من نداشته باشید حداقل، به دیگران داشته باشید. نهایتاً به من و شما از قبر که درآمدیم، چون گفتگو دارد پروردگار، ما را یک گوشه‌ای که دور و برمان کسی نباشد یک چند لحظه نگه می‌دارد بهمان می‌گوید: یادت می‌آید چقدر گناه کردی؟ می‌گوییم: بله، یادم است، ناراحت می‌شوم دیگر خود پروردگاران طرف گفتگوی با من است. ناراحت می‌شوم، در دلم هم می‌خواند که در دنیا حالم در گناه این بوده که

۱. حج: ۱۹.

۲. فصلت: ۲۴.

دفتر جرم مرا روز جزا باز مکن من به امید عطای تو گنهکار شدم
در دلمان هم می‌خواند اما وقتی صدایش می‌آید زیباترین صدا، محبوبترین صدا که بنده
من یادت است من تو را خلق کردم، من نمکت را دادم، من روزی‌ات را دادم، من نگهت
داشتم، من شفایت دادم، من پول دادم، من زن و بچه دادم، من دور و بر تو جمعیت جمع
کردم. یادت است؟ آدم خیلی ناراحت می‌شود.
خطاب می‌رسد من اینها را به تو نمی‌گویم ناراحت بشوی. می‌خواهم خوشحالت کنم و
بهت بگویم درجا از کل گناهانت گذشتم. من نمی‌خواهم به رخت بکشم و ناراحتت کنم.
من دارم با تو حرف می‌زنم که خوشحالت کنم.

هشداردهنده برای قیامت

اما گفتگو در دعای کمیل با افراد منفی این است که بنده من! برای فهم حقایق و معارف
همه چیز دراختیارت گذاشتم، همه جاده‌ها را هم به رویت باز گذاشتم، نهایتاً در دنیا به تو
اتمام حجت کردم، این چه وضعی است که داری، نه دین داری، نه توحید داری، نه هشتماد
سال در دنیا با من ارتباط داشتی، نه با فرستادگان من رابطه برقرار کردی، نه یک بار سراغ
حلال و حرام من آمدی، راه بسته بود؟ می‌گوید: نه، ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۱ هشداردهنده برای
امروز نفرستادم؟ ﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾^۲ پس چرا اینجوری هستید؟

عذر نداشتن انسان‌های گنهکار در قیامت

آدم منفی قیامت که در کمال بیداری است. بیداری بی‌فایده البته، این بیداری برای
دنیاست نه برای قیامت، به پروردگار می‌گوید: «فَلِكِ الْحُجَّةُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ»^۳ این
کلام امیرالمومنین علیه السلام است، کلام خضر است، کلام پروردگار است. یک بار دیگر عین

۱. ملک: ۸.

۲. ملک: ۹.

۳. فرازی از دعای کمیل.



کلام را عنایت کنید. خدایا «فلک الحجة علی فی جمیع ذلک» در کل حرف‌هایی که به من زدی دلیل بر محکومیت من را داری «و لا حجة لی فیما جرى علی فیہ قضاؤک و الزمنی حکمک و بلائک» ولی من هیچ عذر قابل قبولی برایت ندارم. حالا باید چه کار کنم؟ دیگر کاری نمی‌شود کرد. بعد از این گفتگو به فرشتگان می‌گویید، این دیگر دردعای کامل نیست، در روایات هم نیست. قرآن است.

خدا نیاورد برای کسی، «خذوه» فرشتگان بگیردش ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾^۱ از گردن تا نوک پا در زنجیرها ببندید، در همان صحرای قیامت، نه در جهنم، هنوز تا نرفته جهنم دست و پا و پشت و رو و گردن و همه را با زنجیرهای قیامت ببندید. وقتی بستید که دیگر هیچ تکان نمی‌تواند بخورد. ﴿ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾^۲ بکشید طرف دوزخ و پرتش کنید و برگردید. چرا نباید آدم بفهمد؟ چرا؟

عذاب‌های گنهکاران

من الان روی منبر نشستم و روز هفدهم ماه رمضان شب جمعه است، دلم برای تمام مردان و زنان بی‌دین این مملکت مثل سیر و سرکه دارد می‌جوشد. وقتی با عینک این آیات، با عینک کامل، با عینک روایات، بعد از مرگشان را می‌بینم اصلاً تحمل ندارم. نمی‌دانم دعا مستجاب است، این دعا نمی‌دانم مستجاب است یا نه. خدایا برای آنها یک کاری بکن. برای ما که کردی، ما طلبی از تو نداریم، تو باعث شدی ما دیندار بشویم، تو باعث شدی ما اهل نماز بشویم، تو باعث شدی ما در این هوای گرم، شانزده هفده ساعته روزه بگیریم و صدایمان هم درنیاید. تو باعث شدی! یک کاری هم برای آنها بکن. آنها هم برادران و خواهران ما هستند، ما ناراحتشان هستیم. ما برای همه بی‌حجاب‌ها ناراحت هستیم که پیغمبر ﷺ شب معراج بدترین عذاب را برای زنان در پانزده تا زن دید. یک

۱. حاقه: ۳۰.

۲. حاقه: ۳۱.

دانه از آن پانزده تا آنهایی هستند که دائم مویشان و رویشان جلوی همه چشم‌ها بوده است. این یک طایفه.

و حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید از معراج که برگشت خنده دیگر به لب پدرم ندیدم، ناراحت بود، بی‌حجاب‌ها، رباخورها، زناکارها، عرقخورها. پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار و پانصد سال پیش دلش برای شما سوخت و گریه کرد برایتان، شما هم یک محبتی به پیغمبر صلی الله علیه و آله بکنید و نسبت به خودتان پیغمبر صلی الله علیه و آله را از دلسوزی دریاورید. از ناراحتی دریاورید.

نجات مومن در اثر فهم

آنها که نفهم ماندند یعنی فهم را به کار نگرفتند اما روی دیگر پرونده، اهل ایمان در زبان قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هر کدام برابر گنجایش خودشان اهل فهم هستند، چه شده اهل فهم شدند؟ چرا بقیه نشدند؟ چرا مومن را می‌گوید «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ»، این کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله است. مومن بسیار تیزهوش است، بسیار فهمیده است، چرا اینها فهمیده شدند؟ اینها چه شد در حد گنجایش خودشان و حرکت خودشان و رفت و آمد خودشان به بخشی از حقایق عالم و معارف الهیه راه پیدا کردند و فهمیدند، فهمیدند عالم صاحب دارد، مالک دارد، رزاق دارد، حسابگر دارد، ناظم دارد، فهمیدند در کنار او ما رها آفریده نشدیم، ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۲ حتما این خدای عالم بصیر، سمیع، علیم، از ساختن ما برای ما این که مشت خاک مرده را تبدیل به این انسان با عظمت کرده هدفی داشته‌است، که آن هدف در مسئولیت‌هایی که برایم رقم زده قرار دارد. من بروم این مسئولیت‌ها را عمل بکنم که هدف خلقت خدا محقق شود. فهمیدم که چگونه زندگی کنم و فهمیدم بهترین زندگی کدام زندگی است اینها چرا فهمیده شدند؟

۱. بحار الانوار، ج ۶۴ ص ۳۰۷.

۲. قیامت: ۳۶.



چگونگی فهم

اینها حالا یا به وسیله پدر، یا مادر، یا معلم مدرسه، یا یک مسجد آباد از نظر علمی، یا یک روحانی واجد شرائط آراسته الهی مسلک راهی می‌شوند. این الهی مسلک را قرآن می‌گوید، چه تعبیری! این در سوره آل عمران است: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ^۱ چه الهی مسلک‌انی کنار انبیاء من در مبارزه با مفاصد قرار گرفتند. الهیون مسلک یعنی برخوردند به یک آخوندی که هیچ قصدی از رفاقت با مردم، از برخورد با مردم، جز آشنا کردن مردم با توحید و با حقایق نداشته و دستی هم پیش مردم دراز نداشته‌است. یا معلم بوده، یا خطاط زیبایی بوده یا استاد جایی بوده، یا از پدرش ارثی رسیده بوده‌است. با مردم کاری نداشته با پولشان، با دنیایشان اگر هم با مردم کار پولی داشته به خاطر آبادی آخرت خود مردم بوده نه خودش، یا به یک همچنین کسی برخوردند اینها و با اتصال پیدا کردن به انبیاء و ائمه و قرآن مجید یعنی این سه منبع علم، حکمت، دانش، حقیقت، حقایق، فهمشان به کار افتاد. فهم به سه تا منبع انرژی وصل شد، چرخ معطل با اتصال به این سه منبع انرژی شروع کرد به حرکت کردن، شدند مومن، مومن فهمیده، یک نصف روایت از امیر مومنان علیه السلام بگویم و حرفم تمام، الان یک داستان مهمی هم چاشنی مطلب باید بکنم، از یک مومن فهمیده.

ویژگی‌های مومن در بیان امیرالمومنین علیه السلام

چقدر این نصف روایت قیمت دارد. الله اکبر! علی علیه السلام جان! این اقیانوس فهم را چه کار کردی که خدا در تو جاری کرد، کی بودی تو؟ "راز بگشا ای علی مرتضی علیه السلام" چرا خودت از خودت حرف نزدی ما بفهمیم تو کی هستی؟ چرا وقتی آمدند کنار رختخوابت نزدیک شهادتت بهت گفتند خودت را معرفی کن، تو برگشتی با یک دنیا فروتنی گفتی «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ قَبِيحٌ»^۲ تعریف کردن از خود بد است، علی علیه السلام جان! ما چقدر کم روزی بودیم،

۱. آل عمران: ۱۴۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷.



که از وجود تو یک نهج البلاغه روزی ما شده است. آن هم در بیشتر خانه‌ها نیست و آن هم بیشتر شیعه‌ها می‌میرند و اصلاً نمی‌بینند این کتاب را، چقدر زیبا تعریف کرده مومن فهمیده را.

«الْمُؤْمِنُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ» زمان مومن شبانه روز مومن، عمر مومن مشغول است، اشغال است، به دست خودش، اشغال در چیست؟ در عبادت الله و خدمت به خلق الله. اصلاً نمی‌گذارد یک لحظه وقتش تلف بشود، اگر هم صبح بلند می‌شود می‌رود در مغازه یا کارخانه به امر الله می‌رود، «فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَاتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَبِيرَ الْعِلْمِ تَقْلِيحُونَ»^۱ بنده مومنم برایت روزی قرار دادم بلند شو برو بگرد به دست بیاور این عبادت است، وقت مومن مشغول به عبادت است یا در برابر خدا یا عبادت مالی، و وقتش درگیر خدمت به عباد خداست.

عاشق است، گره از کار مردم باز کند، عاشق است دردی را از مردم دوا کند، عاشق است. چه کار کند. عاشق را نمی‌شود کاری کرد جلوی او را نمی‌شود گرفت، «الْمُؤْمِنُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شَكُورٌ، صَبُورٌ، مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ»، مومن در نهایت صبر است، محال است تلخی‌ها جریانات منفی، مشکلات، کمبودها، مومن را با من فاصله بدهد، صبور! این معنی صبر.

«شکور» مومن هیچ نعمتی از نعمت‌های پروردگار را بدون قدردانی نمی‌گذارد، قدردانی‌اش هم عملی است. می‌گوید محبوب من! پول به من دادی من این پول را باید قدردانی کنم، زکات باید بدهم، خمس باید بدهم، صدقه بدهم، پول دواخانه مستحق را بدهم خودت هم در قرآن به من گفتی «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۲ من دو جور بنده می‌فرستم پیشت یک بنده‌ای که حاضر است بر اثر مشکلات طاقت فرسا آبرویش را پیش تو خرج کند، یک بنده‌ام هم به تو آدرس می‌دهم که از پول و کار و درآمد محروم است فعلاً، من در مال تو برای هر دویشان حق قرار دادم شکور مومن قدردان است.

۱. جمعه: ۱۰.

۲. ذاریات: ۱۹.



جایگاه فهم در شریعت

«مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ» غمر یعنی غرق شده امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: مومن تا زنده است غرق در فهم است. هی می رود بفهمد، هی می دود بفهمد، می خواند بفهمد، گوش می دهد بفهمد، تا زنده است هی دارد فهمش را اضافه می کند، مغمور فی فهمه.

به آن داستان نمی رسم یک خرده مفصل است اما خیلی زیباست، «الْمُؤْمِنُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شُكُورٌ، صَبُورٌ، مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ»^۱. خدایا دو سوم ماه تمام شد، ما یک سال کامل از دنیا دور شدیم. یک سال کامل هم به آخرت و برزخ نزدیک شدیم، خدایا خزانه تو بی نهایت است. درست است همه چیز به ما دادی، همه کاری در حق ما کردی، اما ما را بنده متوقعی بار آوردی، قانع نیستیم چی کار کنیم. پنجاه سال است داریم نماز می خوانیم قانع نشدیم، روزه می گیریم قانع نشدیم، آنهایی که قانع می شوند بی دین می شوند، تو نمی گذاری ما قانع بشویم؛ چون اگر قانع بشویم می بریم، قانع نمی شویم آرام نمی شویم، پنجاه سال است پای این منبرها می آئیم قانع نمی شویم، پنجاه سال است کمال و عرفه خواندیم روزه گرفتیم قانع نمی شویم، پنجاه سال است برای حسینت گریه کریم اشکمان تمام نشده سوز دلمان کم نشده، قانع نیستیم.

به خاطر اینکه قانع نیستیم با اینکه همه کاری برایمان کردیم باز می آئیم التماس می کنیم، خدایا مغفرت، خدایا آمرزش، خدایا پدر و مادرهایمان در برزخ، خدایا برادرها، معلمها، ذوی الحقوق، خدایا بچه هایمان، خدایا نسلمان، خدایا همینطوری که ما را نگه داشتی ما توقع داریم. ما چهار روز دیگر می میریم. بچه های ما نوه های ما نسل ما را در این دنیای فاسد در این کشوری که دارد رو به فسادهای مختلف می رود و دلسوزان مانند چه کار بکنند. ما روزی که نیستیم خدایا بچه هایمان دخترهایمان، پسرهایمان، نوه هایمان، ما توقع داریم آن عنایتی که به ما داری بعد از ما به آنها هم داشته باش، قیامت نیابند جلوی چشممان بچه هایمان را ببری جهنم نوه هایمان را ببری جهنم.



جلسہ شانزدہم

فہم امیر المومنین ؑ

اوج فہم و اندیشہ در وجود امیرالمومنین علیہ السلام

خداوند مہربان پر پرواز فکر و اندیشہ و عقل امیرالمومنین علیہ السلام را به گونه‌ای ساخته بود و بنا کرده بود و آفریده بود که با این پر قوی به تمام ملکوت و ملک و غیب و شہود راه داشت. این سخن را درباره ہمای فکر و اندیشہ امیرالمومنین علیہ السلام بی دلیل نمی گویم، یک بخش از خطبہ اول نہج البلاغہ را ببینید. کسی مانند او در گذشتہ عالم و بعد از خودش تا الان خدا را معرفی نکرده است، عرفان به پروردگار در وجود مقدس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اقیانوس وار موج می زد اما مردم زمانش در حدی نبودند کہ این اقیانوس را در الفاظ بریزد و بہ مردم انتقال بدهد. بیست و سه سال زحمت کشید تا حدی عقل مردم قابلیت پیدا کرد. بیست و پنج سال بعد از درگذشتش فضا بہ شدت تاریک و آلودہ شد. بعد از اینکہ نوبت کارگردانی برای امیرالمومنین علیہ السلام فراہم شد با توجہ بہ عقولی کہ اندکی پختہ شدہ بود آن اقیانوس معرفت بہ حق را در غالب الفاظ ریخت و این معرفی کہ از پروردگار عالم کردہ اوج معجزہ فکری وجود مقدس اوست. این کہ عرض کردم قبل از او و بعد از او نتوانستند و آیندہ ہم نمی توانند عرفان بہ حق را ارائه بدهند. دلیلش قرآن مجید است.

وصف خداوند از زبان امیرالمومنین علیہ السلام

پروردگار می فرماید آنچه کہ بہ آن من را وصف می کنند، ہر کسی وصف کنندہ است، حکیم فیلسوف، عارف، دانشمند، استاد، ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۱ خدا از تمام وصفی کہ برای او

۱. صافات: ۱۵۹.



ارائه می‌دهند منزه است. من آنی نیستم که می‌گویند، نمی‌دانم دارید دقت می‌فرمایید و عنایت می‌کنید و دل می‌دهید به این مطلب، این متن قرآن است. به آنچه که فلاسفه حکما، علما، قلم‌داران، نویسندگان، شاعران، در گذشته عالم من را وصف کردند و به آنچه که آینده وصف می‌کنند من آن نیستم که می‌گویند، یا وصفشان باطل است یا ناقص است یا اشتباه است، من آنی نیستم که زبان عالمان علوم متعدده می‌گوید. پس من کی هستم؟ ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾^۱ من همانی هستم که بندگان مخلص من درباره من می‌گویند. نه بندگان مخلصم، مخلصین هم پایشان برای تعریف و وصف من لنگ است. آنها هم نمی‌توانند من را توصیف کنند و آنگونه که من هستم من را به شما معرفی نکنند. کی می‌تواند دقیقا من را معرفی بکند و به شما آنی را که می‌گوید واقعا من همان هستم؟ بنده مخلص من، نه مخلص من، فرق بین مخلص و مخلص یک زیر و زبر است فقط، اما با همین تفاوت زیر و زبر مخلص کجا مخلص کجا، مخلص روی زمین زندگی می‌کند و مخلص بدنش روی زمین است، خودش در ملکوت عالم پرواز می‌کند. بنابراین بندگان من در توصیف من گوشتان بدهکار به فلاسفه به حکما، به انیشتین‌ها و به سقراط‌ها و به افلاطون‌ها، به ارسطوها، به کندی‌ها، به ابن‌نصر فارابی‌ها، به ابن‌سیناها نباشد، من آنی نیستم که آنها می‌گویند. من آنی هستم که علی علیه السلام می‌گوید.

روح ملکوتی امیرالمومنین علیه السلام

علی علیه السلام در کدام مدرسه درس خوانده بود؟ علی علیه السلام اگر مدرسه‌ای بود که مثل من و شما بود. حالا یک خرده بیشتر زحمت می‌کشید، بیشتر می‌نوشت، بیشتر دقت می‌کرد، یک خرده از من و شما بالاتر بود، این حرف‌ها برای مدرسه نیست، مدرسه را اگر می‌خواهید ببینید چیست. شیخ بهائی یک عمری مدرسه بوده می‌گوید "نزاع مدرسه جز قیل و قال چیزی نیست" مدرسه میدان جنگ الفاظ و افکار است. هیچی دیگر نیست. امروز می‌آیم مدرسه طب درجه یک می‌گوید تخم مرغ نخور چربی خونت می‌رود بالا. فردا می‌روم یک مدرسه

دیگر می‌گویند معلم‌های پیش از ما اشتباه کردند. تخم مرغ بخور برای بدنت واجب است. مدرسه محل جنگ افکار است. بگو نگو در رشته‌هاست. اینی که من می‌گویم درست است. آن می‌گوید اینی که من می‌گویم درست است، آن می‌گوید من آزمایش کردم. این می‌گوید من هم آزمایش کردم، آن می‌گوید در مسیر آزمایشت خطا وجود دارد یا دستگاہت خطا دارد، آن می‌گوید در مسیر آزمایش من خطا وجود ندارد. آن می‌گوید نه من قبول ندارم. از زمان آدم تا الان کل عالمان در جنگ افکار هستند. ولی فکر علی علیه السلام در صلح و آرامش کامل است و هم آورد ندارد که با او بگو مگو بکند.

خدا می‌گوید وصفی که علی علیه السلام از من می‌کند من همان هستم «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»، علی علیه السلام مدرسه‌ای نیست. برادران! خواهران! اهل مملکت، اهل دنیا، مدرسه علی علیه السلام خداست، مدرسه علی علیه السلام فیوضات بی‌نهایت پروردگار است، علی علیه السلام با معلمی سروکار داشته که خودش می‌گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله لحظات آخرش بود، نفس داشت تمام می‌شد و به شماره افتاده بود، سرش روی دامن من بود. مرگش حتمی بود، به من گفت: گوشت را بیاور کنار لب من. من گوشتم را گذاشتم و برداشتم، یک لحظه بعد از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: در گوشت چی گفت؟ فرمود: یک میلیون در علم به رویم باز کرد. مگر می‌شود؟

من الان هشتاد جلد کتابه‌ایم روی یک سی دی است. حالا بیست سی تا دیگرش بعدا نوشته شده و هشتاد جلد کتاب، شش هزار صفحه، هفت هزار صفحه، پانصد صفحه، چهارصد صفحه، روی یک دانه سی دی است. این سی دی را می‌گذارم در دستگاہ. سی دی جمادی، سی دی ساخته شده از مواد، سی دی یک مثقالی، می‌گذارند در یک دستگاہ. یک سی دی خالی هم می‌گذارند در یک دستگاہ. دکمه هر دو را می‌زنند چند ثانیه کل هشتاد جلد کتاب از این سی دی می‌رود در آن سی دی، این را باور داری که دو تا شیء ساخت دست مسیحی‌ها و یهودی‌ها می‌تواند هشتاد جلد کتاب را که میلیون‌ها کلمه است چند لحظه منتقل به یک سی دی دیگر کند. این را قبول نداری که یک موجود زنده‌ای مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله که فوق زندگان است، تمام داشته‌هایش را در یک چشم به هم زدن به

جایگاه فهم در شریعت

امیرالمومنین علیه السلام انتقال بدهد؟ چرا قبول نداری؟ مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از دو تا سی دی محدودتر هستند؟

این فضای پرواز اندیشه علی علیه السلام، تا کجا رفته؟ تا آنجایی که خودش می گوید «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنَّ تَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ»^۱ با چشم دل خدا را آنگونه که هست دیدم. حالا آمده در بخشی از خطبه اول خدایی را که دیده تعریف کرده است. و من با یقین بهتان بگویم هنوز این خطبه امیرالمومنین علیه السلام قسمت توحیدش برای میلیون ها آخوند شیعه نوردار شناخته نشده است. آخوندهای غیرشیعه که نوری ندارند که بتوانند چیزی را ببینند. کورکورانه دست می مالند روی الفاظ آخوندهای نوردار شیعه. لنگ هستند در مقابل فهم همین نصف خطبه.

علم و اندیشه بی نهایت امیرالمومنین علیه السلام

این همای اندیشه علی علیه السلام است که تا مشاهده خدا با چشم دل رفته و دیده را دارد می گوید، ملاصدرا از ندیده حرف می زند، انیشتین از ندیده حرف می زند. اینها همه درباره خدا نظر دادند. نیوتون ندیده حرف می زند، ارسطو و افلاطون ندیده حرف می زنند. ما نمی توانیم تکیه کنیم به حرفشان چون تیر به تاریکی انداختند. ولی خیلی زحمت کشیدند برای فهم توحید اما عقلشان قد نداده، این کار مخلصین است.

و اما همای اندیشه امیرالمومنین علیه السلام به تمام جهان راه داشته با دلیل این حرف را می زنم، شما آخرین کتاب های علمی و مجلات علمی و سایت های علمی را درباره کلی خلقت جهان ببینید، کتابها را، از زمان گاليله، از زمان کوپرنیک، از زمان لاپلاس، از زمان اواخر قرن نوزدهم، و کتابهای الان را، اقل هفت هزار هشت هزار کتاب را روی هم بگذارید. جزئیات نه، کلی نظر این دانشمندان را درباره پدیده خلقت و تکون خلقت و این که قبل از این اوضاع چی بوده و زمانی که می خواسته جهان ساخته شود ماده اولیه چی بوده، و بعد چی

۱. خطبه ۱۷۹ نهج البلاغه.



شده که از آن ماده اولیه که گاز سدیم اسمش است هفت آسمان و زمین و موجودات زنده ساخته شده همه را ببینید، نصف دیگر خطبه اول نهج البلاغه را هم ببینید. به جان امیرالمومنین علیه السلام اینها از زمان گالیله تا حالا سیصد چهارصد سال است درباره بنای خلقت اضافه‌تر از علی علیه السلام حرف نزدند، با داشتن تلسکوپ، با داشتن ابزار علمی. اضافه حرف نزدند. روی منبر کوفه گفت: به تمام جاده‌های آسمان‌ها واردتر از کوچه پس کوچه‌های کوفه هستیم.

نعمت دنیا و آخرت مومن، ولایت علی علیه السلام

اینها را می‌گویم که دلتان را خوش کنم خدا شما را هدایت به چه امامی کرده‌است، که دلتان را خوش کنم دستتان را در دست علی علیه السلام گذاشته‌است نه معاویه و یزید، نه هارون و مامون، دستتان را در دست علم گذاشته، دستتان را در دست مخلص گذاشته، نه آنهایی که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمان به حکومت رسیدنش کارگردان بودند. اینها را می‌گویم دلتان خوش باشد، اینها را می‌گویم که از قول امام صادق علیه السلام این آیه را برایتان تفسیر کنم. این نهایت تفسیر آیه است نه اینکه آیه همین را داشته باشد نه، هر آیه‌ای پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید با چهار هزار و نهصد معنا در ارتباط است. گاهی این معانی هم نهایت ندارد و حدود ندارد، این را می‌گویم دلتان خوش باشد به امام صادق علیه السلام گفت **«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»**^۱ در این قرآن چیست؟ حسنه دنیا چیست؟ حسنه آخرت چیست؟ امام صادق علیه السلام بلد بود یکی دیگر را بگوید، زبانش که بند نمی‌آمد، می‌توانست یک نفر دیگر را بگوید، بگوید یوسف، بگوید ابراهیم، بگوید یعقوب، بگوید خودم، امام صادق علیه السلام فرمود: یک جا هم بغل حرفش قسم والله دارد والله حسنه دنیا علی علیه السلام است. حسنه آخرت هم علی علیه السلام است.^۲ حسنه دنیا و حسنه آخرت.

۱. بقره: ۲۰۱.

۲. منبع حدیث یافت نشد. در بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۱ از امیرالمومنین علیه السلام چنین نقل شده‌است: «الحسنة مودتنا اهل البيت...» همچنین حدیث شریف منقول از پیغمبر صلی الله علیه و آله: «حب علي حسنة لا يضر معها سيئة و بغض علي سيئة لا ينفع معها حسنة.»

همراهی محبت و اطاعت

«ربنا آتنا فی الدنيا حسنة» یعنی خدایا در دنیا من را به علی علیه السلام وصل کن. من اقتداکننده به علی علیه السلام بشوم. دقت کنید محبت تنها کار نمی کند، پارسال یک مسیحی در لبنان در سن نود و چند سالگی مرد، پنج جلد کتاب درباره امیرالمومنین علیه السلام نوشته حضرت را با کل جهان مقایسه کرده و بعد می گوید این انسان در کل عالم خلقت تک نفر است. هم وزن ندارد. پنج جلد کتابش به عربی به فارسی، به انگلیسی به اردو به زبان های معروف دنیا ترجمه شده است، همایش های مهمی این مسیحی را دعوت کردند بیا پشت بلندگو درباره علی علیه السلام سخن بگوید. این مسیحی تا آخرین لحظه عمرش هم گوشت خوک می خورد و هم عرق می خورد و هم آبجو می خورد و بعد هم مرد و عاشق علی علیه السلام هم بود، محبت تنها نه.

محبت و اقتدا به علی علیه السلام

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»^۱ محبت را با اقتدا قاطی کنید. شیعه علی علیه السلام رباخور نیست. رباخور شیعه علی علیه السلام نیست، غاصب و دزد و رشوه بگیر شیعه علی علیه السلام نیست، اگر شیعه علی علیه السلام بود این گونه نبود، زناکار و چشم چران و رابطه دار نامشروع شیعه علی علیه السلام نیست، چرا در اینها دوستدار علی علیه السلام هست، خیلی هایشان علی علیه السلام را دوست دارند ولی علی علیه السلام این دوستی خالی را نمی خواهد، علی علیه السلام داد می زند «أَعْيُنِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ»^۲ با تقوا و با عمل کمک به من بدهید. «ربنا آتنا فی الدنيا حسنة» یعنی خدایا در دنیا دست من را در دست علی علیه السلام بگذار.

خب دستت در دنیا اگر در دست علی علیه السلام باشد، یعنی اقتدا به علی علیه السلام داشته باشی در حد خودت، در حد خودم، قیامت نگران نباش. علی علیه السلام می آید دستت را می گیرد، دستت

۱. آل عمران: ۳۱.

۲. خطبه ۴۵ نهج البلاغه.

قیامت در دست علی علیه السلام می شود حسنه قیامت. اندیشه علی علیه السلام، فکر علی علیه السلام، خوب خدا را می شناخت، کامل جهان را می شناخت. جامعه شناسی علی علیه السلام در گذشته و آینده جهان نمونه ندارد. برای اینکه جامعه شناسی او را بدانید که به حاکمانش می گوید در جامعه چه سیاستی را به اجرا بگذارید که ملت کل ازتان راضی باشند و عاشقتان باشند و حرفتان را هم گوش بدهند و بارتان هم به منزل برسانند برای این دیدگاهش، در نهج البلاغه به عهدنامه مالک اشتر مراجعه بکنید.

شیوه عملی امیرالمومنین علیه السلام در اداره جامعه

یک استانداری را که می فرستد، اول عهدنامه اش که بالای ده صفحه است منشور حکومت داری، بهش می گوید: مالک من تو را می فرستم در بین مردم «اسِصْلَاحَ أَهْلِهَا»^۱ فرهنگ روشی مردم را مالک سر و سامان بده، ملت را با فرهنگ با ادب، با کرامت بار بیاور. اما باید خودت یک جوری باشی گوش بدهند به حرفت، نه اینکه ملت را دعوت به خوبی کنی لب و لوجه آویزان کنند و مسخرهات کنند بگویند برو خدا پدرت را بیامرزد. خودت از کدام ادب برخورداری که من بشوم؟ مالک سالی که باران کم می آید آب کم می شود، نهایتا کشاورزها درآمد ندارند و کاسبها هم درآمد ندارند چون باید کشاورزها جنس به مغازه دارها بدهند. آنها هم جنس را به مردم بفروشند. مالک آن سال مالیات از مردم نگیرد، کمر مردم را نشکن. وقتی ندارند مردم، باید در صرفه جویی کامل قرار بگیری، دیدگاه شناخت ملت، شناخت جامعه، و این که چگونه حکومت داری باید کرد آن را به عهدنامه مراجعه کنید. نیست در دنیا نگاه جامعه شناسی علی علیه السلام و نیست در کره زمین نگاه حکومت داری علی علیه السلام.

ویژگی های متقین در بیان امیرالمومنین علیه السلام

اما نگاهش به امور معنوی. الله اکبر از این نگاهش! سرپای وجود علی علیه السلام فکر بوده، سرپای وجود علی علیه السلام عقل بوده، سرپای وجود علی علیه السلام تفکر بوده و اندیشه بوده است،

۱. نامه ۵۳ نهج البلاغه.

می‌خواهد یک آدم درست‌کار صحیح‌العمل، پاکدل، پاک‌جان، پاک‌قلبی را معرفی کند، کدام فکر قدرت معرفی چنین انسانی را داشته‌است؟ اگر داشته‌است چرا قبل از علی علیه السلام معرفی نکردند؟ چرا بعد از علی علیه السلام دیگر کسی نتوانست به این شکل معرفی بکند؟ برادران و خواهران! همین امشب تقاضا می‌کنم از شما اگر نهج البلاغه دارید که مراجعه کنید، اگر ندارید در این بساط کتاب‌فروشی بیرون اگر نهج البلاغه دارند بخرید بپسندید خانه و دیدگاه علی علیه السلام را نسبت به یک انسان معنوی که در عالم مقبول‌ترین انسان است نگاه بکنید. در فهرست نهج البلاغه عنوانش خطبه متقین است.

آنجا اندیشه علی علیه السلام را نسبت به انسان و انسانیت و اخلاق و پاکی ببینید. من چند تا کلمه‌اش را که مجلس نورانی‌تر شود تبرکا برایتان می‌گویم: «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ»^۱، همام! اهل تقوا در این دنیا معدن همه ارزش‌ها هستند، «الفضائل» یعنی کل الفضائل، «مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ» اینها دنبال لباس میلیونی و لباس‌های گران و لباس‌های برند و لباس‌های چرند نیستند، اینها برای بدنشان پوششی می‌خواهند که یک پوشش معمولی است نه پوشش متکبران، نه لباس برندی‌ها، نه برای خرید دو دست لباس برای بچه پنج شش ساله‌اش، برای دختر شش ساله‌اش میلیونی بدهد برود کیش، برود قشم برود نمی‌دانم آلمان لباس برند بخرد یا برود ترکیه. این بی‌عقلی و نفهمی است، خب یک لباس عادی خودت و زن و بچه‌ات بپوش. مازادش را ببر بچه‌های نیمه‌عربان و بچه‌هایی که برای یک جفت دمپایی دارند گریه می‌کنند و برای آنها بخر.

«مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ» زندگیشان و رفتارشان، رفتار خاکسارانه است، رفتار متواضعانه است، خودشان را به حساب نمی‌آورند، اگر به حساب بیاورند که باد می‌کنند، اگر به حساب بیاورند که سینه سپر می‌کنند، اگر به حساب بیاورند که قلمبه سلمبه حرف می‌زنند، اگر به حساب بیاورند که به دیگران محل نمی‌گذارند.

۱. خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه.



رفتار متواضعانه والیان امیرالمومنین علیه السلام

«مَشِيَهُمُ التَّوَّاضِعُ» مدائن جای کمی نبوده، مدائن جای سلطنت ساسانیان بوده، مدائن کاخ انوشیروان بوده کاخ خسرو پرویز بوده، مدائن کاخ یزدگرد بوده است، مدائن از طاقش یک تاجی آویزان بود پنجاه من طلا و الماس و نقره و زمرد بهش کار گذاشته شده بود، وقتی پادشاه ایران از کاخ مدائن درمی آمد برود شکار، دوازده هزار سقا آب را با گلاب قاطی می کردند و در راه می پاشیدند که برای این یک دانه هیکل گرد و خاک بلند نشود، می دانید حقوق دوازده هزار نفر را این ملت بدبخت از مالیات می دادند، فقط برای یک روز که می خواهند بروند شکار، بقیه اش این دوازده هزار، مفت خور بودند و بی کار.

حالا استاندار یک چنین مرکزی یک اهل تقوا شده است، که مشی او فروتنی است. اسم مبارکش سلمان است، در بازار یک مغازه بزرگ گرفته آنجا محل استانداری است که هر کسی درد دارد بتواند استاندار را ببیند، ببیند. میز خاتم کاری نگذاشته بود و چراغ چند میلیونی بالای سرش روشن نبود. شش تا دربان نداشت، مرکب میلیونی نداشت، با مردم زندگی می کرد، خب حالا بلند شده از محل حکومت آمده بیرون یا می خواهد برود خانه یا می خواهد برود مسجد، یک بازاری یک صندوق جنس خریده بود. سنگین بود و نمی توانست بردارد ببرد. سلمان آمد عبور بکند. سلمان را نمی شناخت. گفت: بار ما را می آوری تا خانه مان؟ گفت: بله، یک خرده خم شد. گفت: بارت را با یکی کمک کن و بلند کن و بگذار روی کول من! بار روی کولش است. اینها شاگردهای علی علیه السلام هستند. من شاگرد کی هستم؟ من شاگرد هوای نفسم هستم. اوستا دارم، اما اینها شاگرد علی علیه السلام هستند، اوستای من من را خوب تربیت نکرده است، اوستای من به من می گوید که تو خیلی آدم بزرگی هستی، اوستای من به من می گوید اگر تو اینجوری نبودی این جمعیت را نداشتی، این جمعیت برای خودت است، اوستای من خیلی دری می گوید. خیلی خلاف گویی می کند. خیلی تملق های میمون وار می گوید.

در راه که دارد می‌رود هر کسی را این صاحب بار می‌بیند، می‌بیند یک جوری به این حمال احترام می‌کند. او کیست؟ به یک کسی یواشکی گفت: این کیه؟ گفت: این را نمی‌شناسی؟ گفت: نه، گفت: این استاندار مدائن است. سلمان. آمد بار را بردارد. گفت: من به تو وعده دادم تا در خانه‌ات بیاورم. مومن باید به وعده‌اش عمل بکند. دست به بار نگذار. این نگاه علی علیه السلام به چهره‌های معنوی عالم است.

دوری از نامحرم

به به! به به! الان به این نتیجه رسیدم بگویم خوش به حال آنهایی که کور مادرزاد هستند، «عَصُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»، پاکان عالم چشم به چهره‌هایی که خدا بر آنها حرام کرده و نامحرمند نمی‌دوزند. کاری به آنها ندارند. آنها زیباترین زیباییان را با قلبشان که خداست دیدند. این زیبایی‌ها برایشان تفاله روی آب است. چیزی نیست.

امیرالمومنین علیه السلام اندیشه محض

«عَصُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» می‌گوید تا به شب اینها می‌رسد، وای که از شب اینها! چه می‌گوید علی علیه السلام که وقتی شب می‌شود اینها چه آرامشی پیدا می‌کنند. می‌گویند وقت ملاقات با محبوب در این خلوت، در این تاریکی دیگر بالاترین عشق‌بازی را ما داریم، علی علیه السلام اندیشه محض است. من درباره تفکر علی علیه السلام و اندیشه علی علیه السلام خدا بهم مهلت بدهد فردا هم برایتان مطالب نابی را از قول خودش درباره فکر نقل می‌کنم. درباره فهم یک مطالبی دارد غوغا کرده‌است؛ چون خودش فکر خالی است، عقل خالی است. می‌داند چی بگوید.



جلسه مفہوم

فضائل امیر المؤمنین عاشق اللہ

مقام مخلصین

در آیاتی که به عباد مخلصین اشاره شده است، پروردگار عالم هم مقام مخلصین را ستوده، و هم به قیامت آنها اشاره فرموده و هم قاطعانه اعلام کرده که مخلصین از دسترس دست‌اندازی‌های ابلیس و شیاطین و هوای نفس در امانند.

البته به این معنا باید توجه داشت که همه واقعیات وجود مخلصین را پروردگار دخالت نکرده است، ظرفیت‌شان آفریده حق است، پرداخت پاداش در قیامت کار حق است، ولی برخورداری آنها از عبادت خدمت، و هر کار خیری کار خودشان است، که فقط به فرمان پروردگار عالم انجام می‌دادند.

نماز انبیاء را که خدا اجبارشان نمی‌کرد، روزه‌شان را، زکاتشان را، کار خیرشان را، هدایتگری‌شان را، خدماتشان را، اینها را که پروردگار عالم اجبار نمی‌کرد؛ چون اگر پای اجبار در کار بود دیگر پاداش معنا نداشت. زحمتی نکشیده بودند.

بنابراین در وضع این بزرگواران جای سوال باقی نمی‌ماند، که کسی بپرسد خب همه این حقایق و سرمایه‌ها در وجود آنها کار خدا بوده، اینطور نبوده است. خود آنها هم براساس همین قاعده حرکت کردند: ﴿وَأَنْ يُّسَّ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَسْعَى﴾^۱.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۲ من هیچکدامشان را اجبار به کار خیر نکردم. فرمان دادم، مثل بقیه مردم که فرمان دادم کار خیر بکنید ﴿وَرَوَّ

۱. نجم: ۳۹.

۲. انبیاء: ۷۳.



تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ^۱ در زکات دادن و نماز خواندن هم هیچکدام را مجبور نکردم، اینها مایه اخلاص و تسلیم را مانند همه داشتند؛ ولی این مایه را به فعلیت درآوردند.

بهترین مصداق مخلصین

یک تعریف دیگری که از مخلصین می‌کند درباره علمشان است، درباره معرفتشان است که یکی از چهره‌های بی‌نظیر مخلصین تاریخ که این چهار مسأله درباره‌شان در قرآن آمده، امیرالمومنین علیه السلام است، او از کامل‌ترین معرفت و فهم برخوردار بوده است. از دسترس دست اندازی‌های شیاطین مخصوصا شیاطین انسی در امنیت بوده است، یعنی گول خور نبوده است. نزدیک‌ترین قوم و خویش‌هایش می‌آمدند بهش مشورت می‌دادند و با دلسوزی که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایام حکومت خودش بود، ولی گول نمی‌خورد؛ چون در امنیت بود از این دست‌اندازی‌ها، قیامت‌ش هم که معلوم است و فعالیت‌های روحی و عبادتی خودش هم گره به اختیار خودش داشت، اجباری نبود، خداوند امیرالمومنین علیه السلام را آفرید، بعد امیرالمومنین علیه السلام رنج بندگی مخلصانه و مخلصانه را کشید و شد امیرالمومنین علیه السلام.

میزان ایمان علی علیه السلام

ارتباط شدیدی با پروردگار داشت که ما کیفیتش را خبر نداریم، من فقط یک روایت دیدم که آن روایت هم حالا کی باید بشیند تحلیل بکند کار من نیست، که درباره‌اش فرمودند: اگر ایمانش و ارتباطش و اتصالش را به پروردگار که مربوط به قلب است، این را تبدیل به جرمش بکنند، چون آن ایمان کیفیت است نه کمیت، اگر آن اتصال قلبی‌اش را تبدیل به کمیت بکنند و بخواهند بکشند که وزن ارتباط قلبی امیرالمومنین علیه السلام با خدا مقدار کمی آن چیست، این کمیت را بگذارند در یک کفه ترازو، تمام آسمان‌ها و زمین را هم در یک کفه بگذارند، ایمان علی سنگینی می‌کند. خب این را ما نمی‌توانیم بفهمیم. خیلی درکش برای ما مشکل است.



اوج ایمان علی علیه السلام

ایمان در چه مرحله‌ای بوده در چه حدی بوده، در چه اوجی بوده‌است؟ ما در مدرسه که درس می‌خواندیم همان کلاس‌های اول و دوم و سوم، می‌خواستند معرفت به خدا را به ما انتقال بدهند. بالاترین دلیلی که برای ما بچه‌ها ذکر می‌کردند این بود این بنای مدرسه بنا دارد یا ندارد؟ خب ما در آن حد حالیمان بود که بنا بنا دارد. ما هم جواب معلم را می‌دادیم و می‌گفتیم بنا دارد، بعد می‌گفت می‌شود یک بنایی را پیدا بکنیم که بنا نداشته باشد و زمین خالی بوده و ما شب خوابیدیم و صبح بیدار شدیم دیدیم یک بنای قوی چند اتاقه با در و پنجره، با رنگ و نقاشی با حیاط با گلکاری، با حوض، به وجود آمده‌است؟ به ما می‌گفت که جواب بدهید. می‌شود یک همچین چیزی؟ می‌گفتیم: نه! اصلاً همچین چیزی امکان ندارد که یک زمین خالی در خانه ما باشد، ما شب بخوابیم صبح بیدار شویم ببینیم یک بنای کامل مهندسی در اینجا سر درآورده‌است. نه نمی‌شود.

آن وقت معلم می‌گفت: بچه‌ها! بنا که دلیل بر وجود بنا است، بنای عالم هم دلیل بر وجود یک بنایی است که اسمش خداست. فقط ما با چشم نمی‌توانیم ببینیم، بعد به ما می‌گفت که چرا نمی‌توانیم ببینیم، می‌گفت برای اینکه چشم ما محدود به دیدن اشیاء و عناصر است، خارج از اشیاء و عناصر چشم ما نمی‌بیند چیزی را، حتماً باید شیء باشد. درخت، زمین، دریا، هواپیما، قطار، امور مادی را ما می‌توانیم ببینیم؛ چون چشم‌مان هم مادی است، ولی امور معنوی قابل مشاهده نیست. ما دیگر خدا را قبول کردیم و تا امروز هم در دلمان خدا مانده و بیرون هم نمی‌رود و نمی‌توانیم هم بیرونش کنیم، چون پای اعتقادمان به خدا با دلیل بنا دلیل بر وجود بنا است بتون آرمه شده است.

حالا چقدر دلیل بر وجود خدا وجود دارد؟ به تعداد موجودات آفریده شده، اما فهم امیرالمومنین علیه السلام راجع به خدا «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۱ می‌گوید من الان به خدا یقین قطع دارم، درست؟ نمی‌بینم که با چشم سر، چون چشم سر محدود به دیدن عناصر مادی است، قلبم یقین به وجودش دارد، چنانچه پرده را از جلوی چشم من کنار

۱. بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۳۰۴.

بزند بر فرض خود حضرت حق را با چشم سر ببینم، ذره‌ای به یقین من اضافه نمی‌شود. من خدا را همینطوری می‌دانم و می‌شناسم که انگار با چشم دیدم. این هم برای ما قابل فهم خیلی نیست.

آگاهی حضرت علی علیه السلام

در نهج البلاغه می‌گوید من به دنبال قرآن از همه گذشته عالم خبر دارم، «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي، وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي»^۱ ماضی یعنی گذشته، تمام جریانات گذشته را تا برسد به شروع ساختمان خلقت، خبر دارم. ثابت هم کرده و خبر داشته‌است. خطبه‌هایش، نامه‌هایش، سفارشات، وصیت‌هایش، تعریف‌هایی که برای بچه‌هایش کرده‌است، نشان می‌دهد. و از آینده هم تا پایان کار قیامت خبر دارم.

نجات حله از حمله مغول

به عالم درجه یک حله گفتند که هلاکوخان مغول دارد به عراق می‌رسد. فرزند بلافضل چنگیز، کارش هم این است که انسان‌ها را درو می‌کنند و چهارپایان را درو می‌کنند. خانه‌ها را تخریب می‌کنند. کتابخانه‌ها را آتش می‌زنند و تمام آثار زندگی را از بین می‌برند. ایشان فرمود من جلوی این کارشان را می‌گیرم.

گفتند: آخه شیخ! تمام سرمایه و مایه تو یک قلم است و یک کاغذ، با ارتش مغول روبرو بشوی چطوری می‌توانی جلوی‌شان را بگیری؟ گفت: من می‌گیرم، بلند شد و آمد از هلاکوخان وقت گرفت. قبل از اینکه حمله به حله برسد و به مناطق حله، گفتند: یک عالمی برای یک مذهبی به نام شیعه در عراق شما را می‌خواهد ملاقات کند. گفت: بیاید، نشست، گفت: کاری به کار ما نداشته باش چون امام ما علی ابن ابیطالب علیه السلام از آمدن شما به بغداد خبر داده‌است، اولین جایی که وارد می‌شوید با بنی عباس می‌خواهی بجنگی به ما ربطی ندارد. می‌خواهی حکومت بنی عباس را چپه کنی به ما ربطی ندارد. ما پیرو علی ابن

۱. خطبه ۱۵۸ نهج البلاغه.



ابیطالب علیه السلام هستیم که از آمدن شما خبر داده و شکل چشم‌هایتان را هم گفته‌است، شکل صورت‌هایتان را هم گفته‌است و کیفیت رنگ پوستتان را هم گفته‌است، کارهایتان را هم گفته‌است، خبر امیرالمومنین علیه السلام ما در این کتاب است، هنوز چنگیز پدرت، پدر چنگیز، پدر پدر چنگیز و پدران دیگرش به دنیا نیامده بودند و اصلاً در کله هیچ مغولی نبود به ایران و به عراق و به بغداد حمله بکند. این تاریخ کتاب و این کهنگی کتاب است.

بهش گفت: علی علیه السلام کیست؟ گفت: علی علیه السلام یک موجود سراپا نور، معنا، عقل، فهم، درایت، کرامت، اصالت، شریف، و علیم است. ما او را به عنوان امام واجب‌الاطاعه انتخاب کردیم. گفت: به احترام علی علیه السلام کاری به منطقه شما و به شیعه ندارم.

آگاهی حضرت علی علیه السلام از آینده عراق

علی علیه السلام از آینده عالم هم خبر داشت تا برپا شدن قیامت، علی علیه السلام از جنگ شدید بصره که در این هفت هشت ده سال بیست ساله اتفاق افتاد خبر داشت، روایت دارم از امیرالمومنین علیه السلام که ورود داعش را به سوریه اولین بار با گذرنامه‌های جعلی و قلابی و از اعمالشان به عنوان نشانه‌های آخر الزمان خبر داده‌است. زمان علی علیه السلام که گذرنامه نبوده‌است، با سند قلابی می‌گوید وارد شامات می‌شوند، و این کارها را می‌کنند.

غیر قابل قیاس بودن علی علیه السلام

خب دنیا به ما چه می‌گوید؟ برادران غیرشیعه به ما چه می‌گویند؟ می‌گویند این علی علیه السلام را بگذارید کنار یکی دیگر را قبول بکنید به امامت، به ولایت، کی را قبول بکنیم؟ مثلاً کمونیست‌ها به ما می‌گویند کی را قبول بکنیم؟ لنین را؟ لنین؟ لنین والله در احوالاتش هست جوانی‌هایش از ماهی‌گیرها ماهی می‌دزدیده، فکرش هم غلط بوده‌است؛ چون افکار کمونیستی را او رواج داد و آخر هم پاشید و به هم خورد و رفت.

می‌گویند ما به جای علی علیه السلام کارل مارکس آلمانی یهودی را بگذاریم که اقتصاددان بوده و تز اقتصاد دولتی را او داد، او یک آدم زن‌باز، مشروب‌خور، دائم‌الخمر، و دزد و نابودکننده

حقوق دیگران بوده است. کل آن هم در احوالاتش هست می‌توانید بروید الان که همه چیز در گوگل و اینترنت‌ها هست، ببینید. یا مسلمان‌ها می‌گویند ما علی علیه السلام را کنار بگذاریم، رهبری معاویه و یزید و قبلی‌هایشان را قبول نکنیم. چه امتیازی دارند آنها؟ امتیاز علمی دارند، امتیاز عبادتی دارند، امتیاز معنوی دارند، امتیاز ایمانی دارند؟ به چه دلیل ما علی علیه السلام را جابجا نکنیم؟ شما یک بار اجدادتان علی علیه السلام را با یکی دیگر جابجا کردند. هزار و پانصد سال است زخم این جابجایی درمان نشده است و هر روز هم دارد بیشتر می‌شود. دیگر دوباره ما برای چی جابجا نکنیم؟

مخالفت با تعرض به حق دیگران

ما کنار امامی هستیم که فرهنگش می‌گوید. این شعر فردوسی یک قطعه نهج البلاغه است. یک قطعه، یک خط، والله این قسم جلاله برای امیرالمومنین علیه السلام است، سران جهان اگر گوش شنوا دارید در سایت‌ها بروید ببینید و بشنوید. صدا که در سایت‌ها هست، مقاله هم هست. این جمله را هم می‌توانید سرچ کنید، زمامداران جهان، وکلا، سناتورها، وزیرها، فرماندهان این را از علی علیه السلام در همه سایت‌ها می‌توانید ببینید، والله قسم اگر هفت عالم را، هفت آسمان را، با هر چی سرمایه در خزانه‌هایش است، به ما تحت افلاک‌ها، بیایند به علی علیه السلام مجانی ببخشند و به نام علی علیه السلام کنند که من در برابرش پوست جویی را که یک مورچه در دهانش گرفته دارد می‌برد لانه ازش بگیرم. والله این کار را نمی‌کنم. این بخشش را هم قبول نمی‌کنم.

این فرهنگ علی علیه السلام است

میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
شما گروهی را در شیعه دیدید تشکیل شده باشد که کار شماها را بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله تا حالا انجام بدهد، دو هزار تا را در یک پادگان بنشانند و همه را از دم بکشند، زن و مرد را زنده زنده بسوزانند، حق مردم را ببرد، به ناحق مارک تکفیری به کسی بزند، سراغ دارید از شیعه؟



شما ممکن است بفرمایید رئیس منافقین، در کشور ما، که همه می‌شناسید، آن از این کارها کرد و او شیعه نبود. به والله او شیعه نبود. من پرونده‌اش را دنبال کردم. پدر او برای هرات افغانستان بود و از تیره مغولستان بودند. شیعه کجا بودند، شیعه کجا بود؟ رئیس منافقین ایران ترورهایی که کرد، کشتاری که کرد، براساس فرهنگ مغول کرد، ایرانی کجا بود؟ یعنی شیعه کجا بود؟

مهربانی علی علیه السلام در کنار خانواده

آنی که شیعه امیرالمومنین علیه السلام است فرهنگ رفتاری‌اش نسبت به حیوانات "میازار موری که دانه کش است" هست، فرهنگ رفتاری‌اش بازن و بچه‌اش مثل فرهنگ رفتاری امیرالمومنین علیه السلام است، شما از ام البنین علیه السلام پرسید از زمانی که با علی علیه السلام ازدواج کردی تا شب بیست و یکم که امیرالمومنین علیه السلام شهید شد، یک بار علی علیه السلام چشم غره بهت رفت؟ یک بار علی علیه السلام بلند با تو حرف زد؟ یک بار علی علیه السلام تلنگر بهت زد؟ شما از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پرسید که پدرتان رفتارشان با بچه‌های در خانه چگونه بوده‌است؟ پرسید.

از یکیشان پرسید برای نمونه از امام حسین علیه السلام پرسید، تا بهتان بگویم پدر من هر وقت می‌خواست من را صدا بزند اگر نشسته بود، صدایم نمی‌کرد، اول پدرم از جا بلند می‌شد و حالت احترام به خودش می‌گرفت. با اسم هم من را صدا نمی‌کرد و می‌گفت یا ابا عبدالله علیه السلام، شیعه رفتارشان با همسرش، با بچه‌هایش، رفتار امیرالمومنین علیه السلام است. شیعه رفتارشان با حیوان‌ها رفتار امیرالمومنین علیه السلام است.

توجه علی علیه السلام به حیوانات

همین سحر دیشب وقتی می‌خواست از خانه ام کلثوم بروم بیرون، مرغابی‌ها آمدند عبایش را به دهان گرفتند. به دخترش گفت: دخترم! اگر مرتب به آب و دانه اینها می‌رسی نگهشان دار، اگر یک بار آب و دانه‌شان را ندهی و کم بگذاری و فکر می‌کنی اینجوری

بشود در را باز کن بروند. اینها در خانه تو رنج گرسنگی و تشنگی نکشند. گفت که این امام ما بوده‌است. هلاکوخان گفت نه من کاری به کارتان ندارم و در امان ماندند شیعه از برکت وجود مبارک امیرمومنان علیه السلام.

رفتار امیرالمومنین علیه السلام با مردم

خب این فهم علی نسبت به خدا، فهم امیرالمومنین علیه السلام نسبت به رفتار با زن و بچه، فهم علی علیه السلام در رفتار با مردم را بگوییم. بعضی چیزهایش را ما نمی‌توانیم مثل او باشیم، در تیر و مرداد و شهریور، مردم یا در ماشینشان کولر روشن است یا در خانه‌شان، یا در مغازه‌شان یا در کارخانه‌شان، تیر و مرداد و شهریور عراق خیلی گرم‌تر از منطقه ماست، در گرمای شدید تیر و مرداد و شهریور که بعد از نماز ظهر کوفه هیچ کس بیرون نبود، طاقت‌فرسا بود و نمی‌توانستند مردم آن گرما را تحمل بکنند. علی علیه السلام نماز ظهر و عصرش را که می‌خواند می‌آمد خانه. اگر روزه نبود یک مقدار نان جو با خرما یا نان جو با کدو، یا نان جو با یک آبگوشت رقیق یا نان جو با دوغ کمرنگ، من دیگر چیزی پیدا نکردم از خوراکی‌های امیرالمومنین علیه السلام، می‌خورد و لباسش را می‌پوشید، می‌آمد در محل پرجمعیت کوفه چون تکه‌های بیرون خانه‌های تک تک بود، آن مرکزی که همه زندگی می‌کردند کوچه به کوچه خیابان به خیابان، می‌رفت و برمی‌گشت، می‌رفت و برمی‌گشت، یکی بهش گفت: علی علیه السلام جان! همه خوابند. هوا خیلی گرم است، تو شب‌ها که یک بخشی را بیدار هستی و عبادت و گریهات در تحمل کسی نیست. روزها هم که به کار حکومت می‌رسید. اقلا بعد از نهار یک استراحتی بکن، فرمود: می‌ترسم مظلومی مورد ظلم واقع شده باشد و بگوید حالا ساعت پنج می‌شود علی علیه السلام را دید. از یک بعدازظهر تا پنج، چهار ساعت است. یک ظلم‌دیده چهار ساعت در ظلم بماند و من بروم در رختخواب استراحت بکنم؟ نه. بالاخره در این گشت و گذارش یک روز در یک خانه باز شد و یک مردی با حمله به همسرش عربده می‌کشید که می‌کشمت، می‌فرستمت خانه پدرت، فحش هم می‌داد. خانم



چشمش افتاد به یک مرد باوقار، نورانی که نمی‌دانست کیست. گفت: آقا به داد من برس. این بیچاره کرده من را، حضرت آمدند جلوی شوهر، گفتند: سفارش شده با زن خوش رفتاری بشود، خوش زبانی بشود. شما با او به مهربانی رفتار کن، گفت: به تو چه ربطی دارد؟ من زخم را ول می‌کنم و یقه تو را می‌گیرم. به تو چه دخالت در زندگی ما می‌کنی؟ تو یک فکری الان به حال خودت بکن که از دست من بتوانی رها بشوی، با امیرالمومنین علیه السلام دست به گریبان شد.

سر و صدا بلند شد، آرام امیرالمومنین علیه السلام او را خواباند روی زمین. آرام، نه اینکه حمله کند و مثل توپ بیندازد روی زمین. آرام به قول ورزشکارها یک خمش را گرفت. یارو افتاد. نگاهش داشت و آرام گذاشت روی زمین، گفت: من که با تو دعوا ندارم. من به تو می‌گویم به زنت مهربان باش، سر و صدا که بلند شد مردم ریختند و هی احترام، سلام، مرد زیر دست امیرالمومنین علیه السلام هی فکر کرد این کیست، به مردم گفت: این کیه؟ گفتند: این حاکم کشور است، این شوهر فاطمه زهرا علیه السلام است، این پدر حسن و حسین علیه السلام است. به امیرالمومنین علیه السلام گفت: آقا من نشناختمت. لات‌بازی درآوردم. من را ببخش. حضرت آمدند کنار، گفتند: باشه، بلند شو.

فرمودند: من که کاری نکردم با من دست به گریبان شدی. من سفارش خانمت را کردم. گفتم ظلم نکن، گفت: چشم، به خانمش احترام کرد و با محبت گفت: بیا تو. من به سفارش امیرالمومنین علیه السلام دیگر هم با تو بدرفتاری نمی‌کنم، شیعه علی علیه السلام. به همه چیز فهمش می‌رسید به بهترین صورت، این سخن خیلی طولانی است دامنه‌اش، علی جان

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم اگر ارزش‌های وجود تو را تبدیل به یک کتاب بکنم، برای ورق زدن این کتاب من بیایم بغل اقیانوس هی انگشت بزخم به تری اقیانوس بشمارم، اقیانوس تمام می‌شود و کتاب فضل تو تمام نشده‌است.

خسران محرومیت از علی علیه السلام

حالا علی علیه السلام را با کی جابجا بکنیم؟ نمی‌دانم این حرف من را، این بچه‌هایی که طرف کلیساهای خانگی رفتند دخترهایی که طرف کلیساهای خانگی رفتند، اینها می‌شنوند که شما دختران، پسران، شما بچه‌هایی که بی‌دین شدید، شما بچه‌هایی که روزه‌خور شدید، شما مردها و زن‌هایی که بی‌نماز شدید، شما که دیگر با خدا کاری ندارید، شما زن‌هایی که با حجاب کاری ندارید، واقعا فکر بکنید در زندگیتان علی علیه السلام را با چه کسانی جابجا کردید، همین! نمی‌گوییم بیایید مسجد، نمی‌گوییم روزه بگیرید، نمی‌گوییم چادری بشوید، نمی‌گوییم نماز بخوانید. فقط می‌گوییم بشینید فکر کنید شما در این مملکت بچه که بودید در خانه شیعه به دنیا آمدید پدر و مادرتان شیعه بودند، اهل علی علیه السلام بودند، شما حالا بزرگ شدید برای دو روز شهوت و شکم و دلار، علی علیه السلام را با کی جابجا کردید؟ در زندگیتان ببینید می‌ارزیده‌است یا نه؟

نکاتی راجع به شب‌های قدر

نه نمی‌ارزید. یک کلمه هم از شب قدر بگوییم. شب احیا که ائمه علیهم السلام ما به امشب خیلی بیشتر از شب نوزدهم نظر داشتند، به شب بیست و سوم نظر نود درصدی نسبت به شب بیست و یکم داشتند.



جلسه ہجدهم

میزان تجلی الہی در عالم

ما از زبان فلاسفه بزرگ جهان از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح که دانش فلسفه را تدوین کردند تا این زمان، و از زبان حکمای الهی و از زبان دانشمندان قرن هجدهم و نوزدهم و بیستم با همه ابزارهای علمی که برای شناخت جهان اختراع شده‌است درباره عالم خلقت تعریف جامع و کاملی نداریم.

تنها تعریف جامع و کامل از جهان آفرینش در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده است، البته این بحث یک بحث یک روزه و دو روزه نیست، یک خلاصه‌ای است از یک پرونده بسیار گسترده به گستردگی خود عالم آفرینش، آن تعریف این است که جهان با همه موجوداتش، تجلی علم و حکمت و رحمت و عدالت و اراده پروردگار مهربان عالم است. فهم دقیق این مسأله هم بسیار کار مشکلی است.

این تجلی نسبت به تمام عالم هستی و همه موجودات آفرینش به اندازه ظرفیت آفریده انجام گرفته‌است، نه در اقتضای کلی تجلی، چرا که آفریده‌ها، مخلوقات، عالم هستی، ابدا تحمل انعکاس تجلی نامحدود را در آینه وجودشان نداشتند، در این زمینه یک آیه قرائت می‌کنم از سوره مبارکه حجر، ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۱ این تجلی به اندازه معلوم است، به اندازه معین است، در این کلمه "قدر" ذهن مبارکتان را نگاه بدارید. چون در طول بحث نیاز پیدا می‌کنیم.

۱. حجر: ۲۱.



«وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» اندکی از علم او اندکی از عدل او، اندکی از رحمت او، اندکی از عنایت و از اراده او در هر موجودی به تناسب خزینه وجودش جلوه کرده است. و اگر این جلوه را آزاد می گذاشت هیچ موجودی لباس هستی نمی توانست بیوشد و حیاتش را ادامه بدهد، این تجلی می سوزاند، نابود می کرد، خاکستر می کرد.

تجلی الهی بر موسی علیه السلام

در همین زمینه از سوره مبارکه اعراف آیه ای را عنایت کنید، موسی علیه السلام سومین پیغمبر اولوالعزم پروردگار عالم است، مقامش مقام کلیم الهی است، یعنی اراده پروردگار این بود که حتی روح الامین و فرشته ای که از او در قرآن تعبیر به «شَدِيدُ الْقُوَى»^۱ می کند واسطه بین خودش و موسی نباشد، واسطه ها حذف بود و پروردگار مستقیم با موسی علیه السلام سخن می گفت، و عظمت موسی علیه السلام را اگر بخواهید ببینید یک مجموعه عظیمی از آیات قرآن در ارتباط با موسی ابن عمران علیه السلام است، از برگزیده هاست، از مخلصین است نه مخلصین، و امتیازات فوق العاده ای دارد، برای مناجات مستقیم وارد طور می شود. این خلوت گاه بی نظیر که یک بار مستقیم بین عاشق و معشوق ایجاد شده، دیگر چنین خلوتی برای کسی در کره زمین میسر نشد.

وقتی که مناجات کرد به پروردگار عالم عرض کرد: «أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ»^۲ خودت را به من نشان بده، من ببینمت، یعنی موسی علیه السلام به اندازه ما علم نداشت که چشم مادی معنویت بی نهایت را نمی تواند ببیند، چرا؟ از کل مردم فعلی عالم عالم تر بود. علم پیش انبیاء خداست، موسی علیه السلام یقین دارد پروردگار با چشم سر دیده نمی شود، پس این تقاضا چه بود؟ خودت را به من نشان بده. «أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» ببینمت.

او درخواستش برای مشاهده کامل قلبی بود، یعنی در نشان دادن خودت به دل من هیچی را کم نگذار، همه حقیقت خودت را نشان بده، پروردگار به او فرمود، این متن قرآن است:

۱. نجم: ۵.

۲. اعراف: ۱۴۳.



«لَنْ تَرَانِي»^۱، حالا لَنْ ترانی به اوست و به دیگران است آن را من نمی‌دانم. فعلا سخن خدا با یک نفر است، «لَنْ» یعنی معطل مشاهده من با چشم دلت نشو که تا ابد به چنین مشاهده‌ای نخواهی رسید. این آیه را هم مثل "قدر معلوم" در ذهن مبارکتان نگه دارید. «لَنْ ترانی الی الابد» به مشاهده همه موجودیت من نخواهی رسید.

بعد یک دلیلی برای موسی عليه السلام آورد که نمی‌توانی به این مشاهده برسی، «لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ» اما، برای این که قانعت کنم پیغمبر من هستی و محبوب من هستی، کلیم من هستی، من نیمه راه هیچ بنده‌ای را رها نمی‌کنم هیچ کس را، «أَنْتَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ تُصَيِّعَ مَنْ رِيَّتَهُ، أَوْ تُبَعِّدَ مَنْ أَدْنَيْتَهُ أَوْ تُشَرِّدَ مَنْ آوَيْتَهُ، أَوْ تُسَلِّمَ إِلَى الْبِلَاءِ مَنْ كَفَيْتَهُ وَرَحْمَتَهُ»^۲، هیچ بنده‌ای را میان راه در حرکت به سوی خودم رها نمی‌کنم، قانعت می‌کنم، سرگردانت نمی‌گذارم. در آرزو نمی‌گذارم.

«ولكن انظر الى الجبل» این کوه مقابلت را نگاه کن، کوه سینا، پروردگار در قرآن از هر کوه یک تعبیر کرده‌است. جبال راسیات. میلیون‌ها تن سنگ به هم چسبیده، سر به فلک کشیده، ریشه در زمین دوانیده، که در مقابل هیچ بادی طوفانی، برفی، بارانی، زمین لرزه‌ای، در این چهار میلیارد و پانصد میلیون سال عمر زمین کمر خم نکرده‌است این کوه. «وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ» کوه را نگاه کن ببین، می‌تواند سر جایش بماند؟ فقط نگاه کن ببین می‌تواند سر جایش بماند، موسی به امر حق غرق نگاه به کوه شد «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ»، رب نه الله، رب یعنی مربی، یعنی مدبر، یعنی کارگردان، این هم نکته سوم که شما تجلی را از افق رب در ذهنتان نگه دارید نه از افق الله، «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»، یک جلوه به کوه زد پروردگار، یک ارائه به کوه داد، «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا»، با درخشش نور تجلی کل کوه از همدیگر متلاشی شد و آنجا صاف شد، «وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» موسی با آن عظمتش با یک تجلی به کوه "خر" بیهوش روی خاک افتاد.

۱. اعراف: ۱۴۳.

۲. فرازی از دعای کمیل.

دیگر زبانش حرف نمی‌زد، دست و پایش کار نمی‌کرد عین مرده روی خاک افتاده بود و بعد از مدتی از بیهوشی درآمد، به پروردگار عالم گفت عذر می‌خواهم، تمام.

اراده خداوند و خلیفه‌اللهی انسان

همه عالم تجلی علم و حکمت و عدالت و رحمت و اراده پروردگار مهربان عالم است، اما این تجلی در هر موجودی به اندازه گنجایش است، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» وقتی نوبت انسان رسید اینطور که خودش در قرآن می‌فرماید به فرشتگان گفت: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ من می‌خواهم در روی زمین یک نایب مناب برای خودم بگذارم که کارهایی را در طول من انجام بدهد. نایب مناب! به تمام هستی و آفریده‌ها تجلی کرد. انسان خلیفه‌الله است. نوبت تجلی وقتی به انسان رسید گنجایش انسان در گرفتن تجلی یک گنجایش ویژه بود، این آیه را هم از سوره احزاب عنایت کنید.

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾^۲ این جلوه، تجلی، «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» من تجلی ویژه به انسان را به کل آسمان‌ها، به کل زمین، به کل کوه‌ها ارائه دادم که قبول می‌کنید، آن تجلی را به شما بزنم، «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»، گفتند: ما تحملش را نداریم خودت هم می‌دانی و «وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»، از گفته خدا هنوز تجلی نکرده بود. از گفته خدا تمام آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها ترسیدند. اصلاً هنوز کار انجام نگرفته بود، ارائه کردم می‌خواهم این کار را بکنم، «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»، انسان این گنجایش را داشت ولی همه انسان‌ها در گنجایش یکی نبودند.

ظرف وجودی انبیا

انبیا هر کدام ظرف معینی داشتند. به تناسب ظرف معین‌شان علم و رحمت و عدل و حکمت و اراده فعالی حضرت حق از طریق افق ربوبیتش تجلی کرد در آنها، اما این

۱. بقره: ۳۰.

۲. احزاب: ۷۲.



تجلیات کامل بود، اکمل نبود، این تجلی در انبیا یک تجلی تکوینی بود که شدند احسن تقویم، یک تجلی تشریحی بود که شدند ابزار پروردگار برای بیرون کشیدن تمام انسان‌ها از چاه جهل و ضلالت و گمراهی و شرارت و فساد و فسق که اگر این تجلی تشریحی نمی‌شد یک نفر هدایت نمی‌شد؛ یعنی همه انسان‌ها دنبال شکم بودند و شهوت فقط.

ظرف وجودی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

این جلوه تشریحی کامل بود تا نوبت تجلی به آخرین نفر از انبیا رسید. اینجا پروردگار عالم کل تجلی علم، حکمت، عدالت، رحمت، و اراده را در وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله ایجاد کرد که حالا شما در کتابهای علمی از حضرت می‌بینید تعبیر شده به تجلی اعظم، به فیض اقدس، روان‌ترینش حالا فیض اقدس برایتان روشن نیست. تجلی اعظم روشن نیست، روان‌ترین «لولاک ما خلقت الافلاک»^۱ این جلوه‌ای که به تو زدم یک جلوه ازلی است و از برکت وجود تو در طول تجلی بر تو تمام عالم را آفریدم.

در وجود مقدس او تجلی تکوینی احسن تجلی بود، چون همه چیز افعال و تفضیل دارد؛ همه چیز، آدم خوب خوبتر، جنس خوب خوبتر، آب خوب خوبتر، میوه خوب خوبتر، علم خوب بهتر و برتر، در تجلی تکوینی او یک انسان اکمل بود در خلقتش، در آفرینش انسان اکمل.

اما در تجلی تشریحی تجلی اعظم بود، من اینجا قافیه شعری که می‌خواهم بسرایم به شدت برایم تنگ است و نمی‌دانم با چه زبانی بیان بکنم. آن چه که در قرآن و روایات و عرفان و فلسفه و حکمت اسلامی با دلیل برایمان ثابت شده است فقط از باب تنگی قافیه می‌خواهم بگویم، وقتی می‌خواست علمش را در پیغمبر صلی الله علیه و آله تجلی بدهد آنجا "قدر معلوم" را برداشت، گفت به اندازه نه، اصلاً وجود تو باید به اقیانوس بی‌نهایت علم من وصل شود، وجود تو باید به اقیانوس بی‌نهایت رحمت من وصل بشود، لذا در قرآن درباره‌اش در همین یک دانه تجلی گفت «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً نَّهْ لِلْعَرَبِ، نَهْ لِلْعَجَمِ،

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸.

﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ یعنی چنان رحمتم را در او بی‌حدود تجلی دادم که این یک نفر اگر بخواهد رحمت را هزینة تمام جهانیان بکند، جیب همه را پر می‌کند. از خودش هم هیچی کم نمی‌آید. این قرآن است.

علم او، رحمت او، عدل او، اراده خدا در او، و محبت خدا در او، بصیرت خدا در او، دیگر قدر معلوم نداشت؛ ولی منهای وجود مقدس او در زمان خودش و پیش از او و بعد از او هر چه تجلی بشود "قدر معلوم" است، بی‌اندازه نیست، اما در وجود مقدس او رحمت خدا، عدالت خدا، هدایت خدا، محبت خدا، اراده خدا، حکمت خدا بی‌نهایت است.

بی‌معنایی تعطیلی شریعت در نظام الهی

دو ماه مانده به مرگش، چون بنا نبود همیشه در دنیا بماند. برای عمرش قدر معلوم قرار داده بود، برای عمر، نه برای خودش، قدر معلوم برای سن او "اجل مسمی" قرار داده بود. قدر معلوم، دو ماه مانده به مرگش، در آخرین سفر حج بهش خبر داد که بیست و هشت صفر قدر معلوم عمرت تمام است. من تو را به عالم آخرت می‌برم، با رفتن تو معنی ندارد هدایت تعطیل بشود، با رفتن تو معنی ندارد علم با تو زیر خاک برود. با رفتن تو معنی ندارد حکمت و عدالت و اراده من با تو برود زیر خاک. بندگان را نمی‌شود تنها بگذارم، تو می‌میری ولی من هزاران سال دیگر می‌خواهم مرد و زن خلق بکنم. اینها نیاز دارند به اینکه از علم من، رحمت من، عدالت من، محبت من، بهره‌مند بشوند.

ارائه وجودی پیغمبر ﷺ به حضرت علی ؑ

در تمام امت و مردم زمانت یک نفر گنجایشش عین خودت است، من همه این تجلیات رحمت و عدالت و احسان و اراده و حکمت را در او قرار می‌دهم و آنچه در تو تجلی کردم با یک چشم به هم زدن از افق وجود خودت همه را انتقال به آن یک نفر بده. آن یک نفر هم فقط و فقط علی ابن ابیطالب ؑ است.



ادامه شریعت اسلام توسط وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام

من دیگر چند هزار صفحه بحث نکنم، دوپست تا روایت از سنی و شیعه نخوانم، با توجه به فرمان خدا و آیات قرآن **﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾** نه «من ربک» یعنی از مقام ربوبیت و تربیت و تدبیر من به مردم ابلاغ کن بعد از خودت دنبال کی بروند، من به جای اینکه چهار هزار کتاب را برایتان بخوانم و بحث‌های مختلف استدلالی با همین حقیقتی که امروز از خلقت تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام توضیح دادم به جان پیغمبر صلی الله علیه و آله به جان علی علیه السلام قسم، و به حضرت رب العزه قسم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قیامت دنبال هر کسی مرد و زن بروند، گمراه می‌شوند و جهنمی هستند؛ چون خدا چراغ هدایت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نصب کرده‌است، هیچ کس دیگر گنجایش این تجلی را نداشت، نه پدرزن‌هایش، نه عموهایش نه قوم و خویش، اصلاً کسی گنجایش نداشت. هیچ کس گنجایش نداشت.

عدالت امیرالمومنین علیه السلام در اداره حکومت اسلامی

برادرش عقیل هم گنجایش نداشت که بلند شد عصازنان آمد پیش امیرالمومنین علیه السلام گفت: حالا که رئیس جمهور شدی یک مقدار به حقوق من اضافه کن، امام فرمود: بعد از نماز مغرب بیا. بعد از نماز مغرب آمد. برادر خودش را از پله‌های خستی برد روی پشت بام و روبروی بازار کوفه گفت: عقیل، چه می‌بینی؟ گفت: بازار، گفت: اجازه می‌دهی برای رفاه زندگی‌ات برای زن و بچه‌ات، برای سر و سامان یافتن زندگی به صورت یک ثروتمند متوسط، تو نشستی روی پشت بام، بازار آژدان ندارد، ژاندارم ندارد، بروم در چند تا مغازه را بشکنم و گندم و نخود و لوبیا، پارچه، انگشتر، النگو و گلوبند، اینها را همه را بریزم در یک گونی بیاورم کمکت کنم. بیاورم در خانه‌تان؟ گفت: نه، نه علی علیه السلام جان! گفت: اگر می‌گویی نه، پس چرا امروز صبح آمدی؟ «امرتی بالسرقه»؟ به من دستور دادی

از بیت‌المال بدزدم و به تو بدهم؟ برادر من هستی برادرم باش، من عدالت را از خدا دریافت کردم.

والیان بیت‌المال، این علی ابن ابیطالب علیه السلام است، این علی ابن ابیطالب علیه السلام است. برادرش نه رفیق روزگار مدرسه‌اش، نه خاله زاده مادرش، برادرش. به برادرش می‌گوید زندگی‌ات دارد می‌چرخد تو اضافه می‌خواهی، اضافه یعنی من علی علیه السلام از حق این ملت بدزدم به تو بدهم، ای علی مرتضی علیه السلام، ای کارفرمای قضا! همین یک کلمه را امروز از این مجلس ببرید تا آخر عمرتان که به والله به جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بعد از مرگ علی علیه السلام تا قیامت دنبال هر کسی را برای یادگیری زندگی بگیرد کسی گمراه می‌شود، اهل ضلالت می‌شود و قیامت نجات نخواهد داشت.

پیروی شیعه

حالا امشب افطار یک نان بخورید یک میلیون نان در راه خدا بدهید که خدا شما را با علی علیه السلام آشنا کرد، حالا خدا را شکر کنید که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دنبال بی‌سوادها دنبال غیرفقیهان به دین، دنبال بنی امیه و بنی عباس نرفتید، علم او، حکمت او، اراده او، رحمت او، عدالت او، در امیرالمومنین علیه السلام تجلی اکمل دارد. تجلی اکمل. به موسی گفت: «لن ترانی»، نمی‌توانی تجلی من را در قلبت تحمل کنی. کوه را بین من یک جلوه می‌کنم و کرد «و جعله دکا» کوه متلاشی شد، اما علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت وقتی ازش پرسیدند خدا را دیدی و عبادت می‌کنی؟ گفت: من خدای ندیده را عبادت نمی‌کنم. اما با چشم ندیدم. من چشم دلم خدا را دیده‌است. به موسی گفت تو تحمل ندارد قلبت من تجلی کامل بکنم، اما به قلب علی علیه السلام گفت علی علیه السلام من در تو جلوه می‌کنم تو با من هستی، من با تو هستم، «علی علیه السلام مع الحق و الحق مع علی علیه السلام». تو با من هستی من با تو، من تو را می‌بینم تو هم من را می‌بینی، تو رحمت من هستی، تو حکمت من هستی، تو اراده من هستی، تو عدل من هستی، تو احسان من هستی.



خصوصیات شیعه

اینها همه دلیل قرآنی دارد دلیل روایتی دارد، کسی مرد یا زن بخواهد شیعه باشد باید آئینه وجودش را رو به علی علیه السلام قرار بدهد که تجلیات خدا در علی علیه السلام به اندازه گنجایشش در او تجلی کند، شیعه باید عادل باشد، شیعه باید مهربان باشد، شیعه باید عالم باشد، شیعه باید حکیم باشد، شیعه باید «انک فعال لما تشاء»^۱، شیعه باید فعال باشد، و نهایتاً شیعه باید شیعه علی علیه السلام باشد که بشود شیعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و بشود بنده واقعی پروردگار.

این را با عرض معذرت به بسیاری از برادران ثروتمندم که نیستند در این مجلس، و در این ماه مبارک رمضان افطارهای بسیار سنگین مصرف می‌دهند، با تواضع و فروتنی عرض می‌کنم که شما بیایید در محبت کردن به هم‌نوع از علی علیه السلام یاد بگیرید و بگذارید مهر او به مردم در وجودتان تجلی کند، حسن علیه السلام جان، یک سال است سیصد و شصت و پنج شبانه روز است پدرت میل پیدا کرده یک خرده جگر پخته بخورد، آن هم نه جگر کبابی، می‌روی برایم تهیه کنی؟ ای پدر "دین مژده گر جان فشانم رواست"، شصت و دو سالت است هنوز یک غذای خوشمزه نخوردی، چرا نمی‌روم تهیه کنم.

انگار یک مسأله عجیبی رخ داد. امام مجتبی علیه السلام آمد. خواهرها برادرها، پدرم میل به جگر پیدا کرده‌است، بدو رفت جگر خرید و آورد و در همان آشپزخانه کاه‌گلی پختند و نمی‌شد لای نان خشک جو بگذارند. دو تا نان جو هم نم زدند. نرم شد جگر را وسط دو تا نون در یک سینی چوبی آوردند خدمتش، فدایش بشوم، نه فدای میثم بشوم، آنها که جلوه‌گاه تجلیات علی علیه السلام بودند، پر نان را بلند کرد پسرها و دخترها دارند نگاه می‌کنند. عجب جگر خوشمزه‌ای. نان را انداخت رویش، حسن علیه السلام جان! در این منطقه ما خانواده‌ای را خبر داری که همچنین غذایی گیرشان نیامده باشد؟ گفت: آره پدر! فرمود بردار ببر بده به آنها. «یا رحمت الله الواسعه».

۱. فرازی از دعای کمیل.

جلسه نوزدهم

ارزش پیمان و جایگاه فہم از نگاہ

امیرالمومنین علیہ السلام

حقیقت انسان در نگاه امیرالمومنین علیه السلام

نگاه امیرالمومنین علیه السلام به انسان نگاه بسیار ویژه‌ای است، وجود مبارک او انسان‌شناس بی‌نظیری است، آراء او، افکار او، قضاوت او درباره هویت انسان، پرارزش‌ترین، زیباترین و بهترین آراء و نظریات است.

البته فرصتی در اختیار نیست که همه آراء او از نهج البلاغه و کتاب شش جلدی غرر الحکم که یازده هزار کلمه قصار امیرالمومنین علیه السلام را جمع کرده‌است، در چهارصد سال پیش، و روایات نابی که کتاب‌هایی مثل کافی نقل کردند بیان بشود.

این نیازمند به این است که چند دانشمند این مجموعه را از نهج البلاغه، غرر الحکم، روایات یک جا جمع کنند و تفسیر کنند به عنوان آراء علی ابن ابیطالب علیه السلام نسبت به انسان، متاسفانه دنیا دانشگاه‌ها، مکتب‌ها، مردم شیعه بدنه عظیمی‌شان از آراء حضرت بی‌خبرند، یکی از نظریات جالب حضرت که می‌تواند در حلقه‌های بحث‌های گذشته امسال درباره فهم و فکر قرار بگیرد این است: «أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ»^۱ انسان نه گوشت است، نه پوست است، نه استخوان است، نه اسکلت است، نه شکم است، نه غرائز است، ریشه انسان، اساس وجود انسان، حقیقت انسان خرد بدون آلودگی اوست.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۳



توجه قلبی صاحبان خرد به حقایق عالم

کلمه "لب" یعنی خرد غیرمخلوط؛ یعنی یک خرد پاک عرشی و الهی و ملکوتی، آن خردی که همراه با خلقت انسان چراغش در وجود انسان روشن می‌شود. این انسان است. ملاحظه کنید چنین نظری را درباره انسان کدام روانشناس دارد؟ کدام محقق دارد؟ کدام استاد دارد؟ ارزشی بالاتر از این برای انسان می‌شود بیان کرد؟ پروردگار عالم در آیات متعددی مسائل مهمی را که مطرح می‌کند، مخصوصاً در سوره رعد هشت یا نه مسئله اجتماعی و عبادتی و علمی و اخلاقی را مطرح می‌کند که این هشت یا نه مسئله پایه‌های سالم‌ترین زندگی در این دنیاست. می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ به این چند مسئله مهم و مایه زندگی صددرصد سالم به جز خردمندان که خرد بی‌شائبه دارند، خرد صاف دارند، فهم پاک دارند توجه قلبی نخواهند کرد. کار توجه قلبی به این حقایق که سازنده دنیای آباد و آخرت آباد و به وجود آورنده خیر دنیا و آخرت است فقط مخصوص صاحبان لب است. اگر کسی از چنین فهم سالم درست ریشه‌ای برخوردار نباشد، به این حقایق توجه قلبی نخواهد کرد و بلکه اگر این حقایق ارائه بشود به غیر از اولوالالباب رد می‌کنند، پشت به این حقایق می‌کنند و بدترین دری وری را هم می‌گویند، می‌گویند این حرف‌ها برای هزار و پانصد سال پیش بوده و کاری به این روزگار و مردم این روزگار و دنیای علم و دنیای تکنیک ندارد.

وفای به عهد

مثلاً یکی از آن اصولی که در آن آیات مطرح است که می‌گوید اولوالالباب توجه قلبی به این حقایق دارند و با آغوش عاشقانه قبول می‌کنند و به اجرا می‌گذارند، وفای به تعهد است، این از نشانه‌های اولوالالباب است؛ یعنی اولوالالباب می‌فهمند که پیمان بستن، پیمان درست، پیمان با منفعت یک کار اخلاقی لازم و سودمندی است، خود پیمان بستن، قراردادهای تجارتي، پیمان‌های اجتماعی، پیمان‌های خانوادگی، این ضروری است.



پیمان‌های زندگی مشترک در سایر ادیان

آنهایی که رد می‌کنند، می‌گویند نه این حرف‌هایی که در قرآن است برای پانزده قرن پیش است و برای عرب‌هاست. کاری به جهان امروز ندارد. معنی‌اش این است که پیمان هیچ ضرورتی ندارد؛ بنابراین هیچ دختر و پسری برای زندگی عقد نخوانند. عقد یک نوع پیمان است، ضروری زندگی است که ازدواج پاک باشد، شما ممکن است بفرمایید این عقد عربی بین پسر و دختر مربوط به جامعه اسلامی است. کمونیست‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها، زرتشتی‌ها، اینها که این عقد را نمی‌خوانند دو تا نامحرم محرم بشوند، آنها یک عقد دیگر می‌خوانند آن عقد اسلامی نیست. پس تمام ازدواج‌ها نامشروع و حرام و همه بچه‌ها هم حرامزاده هستند، اسلام می‌گوید اینطور نیست، اسلام پیمان هر ملتی را محترم می‌داند، پیمان ضروری زندگی است، اگر در کشور چین قرار قانونی گذاشته شده که پسر و دختر اگر می‌خواهند زن و شوهر بشوند هر دو باید بیابند شهرداری اعلام بکنند و شناسنامه بیاورند، ما در شهرداری قرار ازدواج با هم را ثبت می‌کنیم، یا بیابند کلیسا ما قرار ازدواج را می‌بندیم، یا بروند کنیسه قرار ازدواج را ببندند، یا بروند آتشکده قرار ازدواج را ببندند، یا هندوها یک میلیارد هندی بروند در بتخانه قرارداد ازدواج را ببندند، اسلام گفته کل این پیمان‌ها محترم است، آنها زن و شوهر واقعی هستند و بچه‌هایشان هم حلال‌زاده هستند. اگر آمدند مسلمان شدند تجدید عقل لازم نیست.

خب آنی که می‌گوید این حرف‌ها برای قدیم است و برای عرب‌ها و برای همان زمان نزول قرآن است؛ یعنی هیچ پیمانی بسته نشود یعنی هر دختری، پسری همدیگر را در خیابان و پارک دیدند همان دیدن بشود حرام زن و شوهری، این حرام است بچه‌هایشان هم حرامزاده است. آنها هم مطابق دین خودشان پیمانشان را اسلام محترم می‌داند یا یک گروهی از ما مسلمان‌ها غیرشيعه طواف نساء را انجام نمی‌دهند، وقتی برگردند زن به آنها حرام است؟ نه، آنها به جای طواف نساء یک طوافی را به عنوان طواف وداع انجام می‌دهند که فتوای فقهایشان است، مردمی که خبر از فقه و فتوا ندارند روی حساب اینکه این حکم دین است می‌آیند طواف وداع می‌کنند. فقهای بزرگ ما نظیر آخوند خراسانی

می‌گوید اینهایی که طواف نساء انجام نمی‌دهند و برابر فتوای فقهایشان طواف وداع می‌کنند نه زن بهشان حرام است نه بچه‌شان غیرحلال‌زاده است.

عدم وفا به عهد نشان از بی‌خردی

پیمان‌های اجتماعی، ضروری است، پیمان‌های تجاری مورد نیاز مردم است، اولوالالباب هم پیمان را توجه قلبی بهش دارند ضروری است، و هم وفا کردن به پیمان را واجب می‌دانند. تا کی؟ ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ﴾^۱ تا از دنیا بروند. یعنی اولوالالباب یک بار هم پیمان شکنی نمی‌کنند، سیصد سال است انگلستان با ایران انواع پیمان‌ها را بسته و انواع قراردادهای را روی کاغذ آورده و امضا کرده تا امروز که شما اینجا نشستید، در این دو سه سال برجام را هزار جور امضا امریکا، فرانسه، انگلیس، چین، روس، پایش زده و کلشان تا حالا پیمان شکنی کردند. معلوم می‌شود اولوالالباب نیستند. جاهلانی هستند که بر دنیا دارند حکومت می‌کنند.

کسی که پیمان را ضروری نمی‌داند وفادار به پیمان نیست، امضایش را محترم نمی‌داند ضد اولوالالباب است؛ یعنی جاهل است، یعنی حماقت دارد و هر کسی پیمان را قبول نداشته باشد و به پیمان عمل نکند جاهل است، ولو اهل نماز باشد و اهل روزه باشد، مردم هم در این زمینه از فقه اهل بیت علیهم‌السلام کاملاً بی‌خبرند، یک نفر می‌آید یک منزلی را قولنامه می‌کند حالا من منزل گرانش را مثل می‌زنم. در تجریش، در محمودیه، در دزاشیب، می‌گوید من این خانه را از شما می‌خرم سه میلیارد تومان حالا کاری به این ندارم که آیا حق من در این کره زمین است که خودم و زنم و یک بچه در یک خانه سه میلیارد تومانی زندگی کنم آن یک بحث دیگر است. به ما ربطی ندارد. خودشان می‌دانند و خدای خودشان، اما حالا آمده خانه را فروخته و قولنامه کردند. مباحثه نامه نوشتند، خریدار و فروشنده امضا کردند. قرآن می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۲ عمل به پیمان واجب است بندگان من، امر واجب است. اوفوا بالعقود.

۱. اسرا: ۳۴.

۲. مائده: ۱.

ارزش پیمان

حالا یک مرتبه فرض بکنید برجام عمل شد و پول ریخت در مملکت چرخ اقتصاد هم شروع کرد به چرخیدن. در همین ده پانزده روزی که مثلا این خانه سه میلیاردی را مبیعه نامه نوشتند و امضا کردند خانه شد پنج میلیارد فروشنده به خریدار می گوید. نمی دهیم، پانصد میلیون تومان هم به من برای مبیعه پول دادی پولت حاضر است بیا بگیر، می گوید ما با هم قرارداد بستیم، امضا کردیم. می گوید: می بینی که بازار تکان خورده است. من سه میلیاردم شده پنج میلیارد. نمی دهیم، پانصد تومان را پس می دهد و بعد خانه را می فروشد پنج میلیارد، یا شش میلیارد، این معامله دوم قطعا حرام است، این معامله دوم ملک را به آن نفر دوم انتقال نمی دهد. در این معامله دوم مالک خانه ای را که فروخته سه میلیاردی که مبیعه نامه امضا کرده به شش میلیارد و به پنج میلیارد آن دو میلیارد یا سه میلیارد را دو دستی باید بردارد ببرد بدهد به خریدار اول وگرنه این دو سه میلیارد که برود در مالش کل مال نجس می شود و در نجات را قیامت به رویش می بندد. این ارزش پیمان است.

هر کی هر کی نباید باشد، هر کی هر حرفی دلش می خواهد بزند، هر کاری دلش می خواهد بکند، هر معامله ای را و قراردادی را دلش بخواهد به هم بزند، این کار حمقاء است، کار جاهلان است، این کار امریکا این گرگ بی نظیر است، این کار انگلیس است، این کار روس و فرانسه است، نه کار اولوالالباب.

منفورتترین کارها نزد خداوند

در این آیات که مسائل بسیار مهم اخلاقی، اجتماعی، عملی، خانوادگی را خدا مطرح کرده می فرماید: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» به این حقایق، فقط اهل فهم که فهم خالص دارند و نه فهم قاطی، اهل فهم که فهم خالص دارند توجه می کنند، و به خاطر توجهشان هم عمل می کنند. یعنی می فهمند که این حقایق ضروری زندگی است، و می فهمند باید عمل بشود.

جایگاه فهم در شریعت

عقد بین زن و شوهر یک قرارداد است، یک کسی زنش کاملاً بی‌تقصیر است، می‌آید و مصر می‌شود باید طلاق بدهم، هیچ دلیلی هم برای طلاق ندارد. گاه شوهر کاملاً بی‌تقصیر است و آدم خوبی است و زن مصر می‌شود باید من را طلاق بدهی و آن پیمان آن روز بشکند، به هم بخورد، حالا یا شوهر بی‌تقصیر آن پیمان الهی را می‌شکند یا نه زن بی‌تقصیر شوهرش آن پیمان را می‌شکند، روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌گویند اینها حالا یا زن مقصر در طلاق بوده با اینکه شوهر هیچ مشکلی نداشته یا آن یکی، هر کدام که پای مسئله را به طلاق کشیدند روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌گویند منفورترین کار را پیش خدا اینها انجام دادند، آن وقت قیامت راحتند پیش پروردگار؟ مگر به هم زدن پیمان به این راحتی است؟ اولوالالباب به هم نمی‌زنند. اما جاهلان به هم می‌زنند.

تعهدهای انتخاباتی

یا مثلاً می‌آیند دست بلند می‌کنند به طرف جمعیت و عکس العمل نشان می‌دهند به شعارهای جمعیت و می‌گویند پس مردم ما با شما پیمان می‌بندیم که این کار را نکنیم، این کار را نکنیم، مشکلاتتان را حل نکنیم در حالی که می‌دانند انجام شدنی نیست و بعد می‌آیند این پیمان را می‌شکنند؛ یعنی کاری نمی‌کنند. این پیمان‌شکنی کار اولوالالباب نیست.

جایگاه انسان بی‌خرد در بیان امیرالمومنین علیه‌السلام

این حرف امیرالمومنین علیه‌السلام است، «اصل الانسان لبه»، حقیقت وجود انسان فهمش است، این خیلی روایت عجیبی است. ما طلبه‌ها در قم که درس می‌خواندیم یک درسی که در اصول به ما می‌دادند، می‌گفتند این آیه یا این روایت یک منطوق دارد یک مفهوم مخالف دارد، یک مفهوم مخالف، مثلاً آیه شریفه ظاهرش این است که اگر این کار را انجام بدهی پاداش داری پیش خدا، اما مفهوم مخالفش را نگفته‌است؛ ولی مفهوم مخالف در دل خود آیه است؛ یعنی اگر این کار را انجام ندهی جریمه داری. این روایت امیرالمومنین علیه‌السلام که می‌گوید حقیقت انسان، ریشه انسان، واقعیت انسان فهم است که مایه‌اش را به هر انسانی



خدا داده‌است. معنی‌اش این است آنی که فهم را به کار نگیرد و دل به حقایق ندهد و واقعیات را برای زندگی ضروری نداند و بشیند بگوید این حرفها کهنه شده و برای قدیم است، مفهوم مخالف روایت این است که این انسان نیست.

معنای فقه

اگر انسان نیست پس چیست؟ ببینیم خدا چه ارزیابی می‌کند. اگر این انسان نیست چیست؟ **﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾**^۱ فقه در لغت نه در حوزه علمیه، فقه در حوزه علمیه یعنی درس فقه خواندن و حلال و حرام، اما در لغت به این معنا نیست، لغت عرب وقتی فقه را معنی می‌کند می‌گوید «الفقه هو الفهم»، فقه به معنی کتاب‌های عربی نیست، به معنی جواهر و لمعه و اینها نیست در لغت، به معنای مکاسب شیخ انصاری نیست در لغت، در حوزه فقه به معنای کتاب‌های فقهی است؛ ولی در لغت عرب به معنای فهم است.

قلب انسان، جایگاه فهم

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ خیلی جالب است خدا نمی‌گوید من به بعضی‌ها فهم ندادم، می‌گوید فهم را دادم «لا يفقهون بها» به کار نمی‌گیرم، فکر نکرده همین‌جور می‌پرانم، این حرفها برای قدیم است نه برای حالا، دنیا دنیای تکنیک است دنیای تکنیک! چه کار به وفای به عهد دارد؟ دنیای تکنیک چه ربطی به منفور بودن طلاق دارد؟ دنیای تکنیک چه ربطی به خوردن مال مردم دارد که دین حرام کرده‌است؟ خوردن مال مردم حتی به اندازه یک عدس حرام است، این قدیمی شده، یعنی ملت‌ها بریزید تا می‌توانید مال همدیگر را غارت کنید، دولت‌ها تا می‌توانید بریزید دولت‌های ضعیف و ملت‌های ضعیف را غارت کنید، این بی‌توجهی است.

می‌گوید آنهایی که فهم بهشان دادم به کار نمی‌گیرند، اینقدر خودشان را سرگرم شکم و شهوت و ارضاء این دو تا کردند که اصلاً وقت برای فهم نگذاشتند، **﴿وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ﴾**

۱. اعراف: ۱۷۹.

بها^۱، چشم حق بین ندارند. چشم دارند. چشم دادم «و لهم اعین» دارند حق را نمی بینند، گوش هم دارند «و لهم آذان لا یسمعون بها»، حق را قبول نمی کنند.

برابری جایگاه انسان بدون فهم و انعام

اینها چه هستند؟ این ارزیابی خداست: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْهُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۲ یعنی بی فکر، بی فهم، زندگی می کند نه براساس فهم. براساس بی فهمی، براساس بی فکری، چطور می شود یک دختر جوان هجده ساله می نشیند سر سفره عقد بله می گوید، محضری می نویسد، یک کسی عقد را می خواند، پیمان را جناب عالی جوان امضا می کنی، دختر همه آرزوهایش را از خانه پدر و مادر برداشت آورد طرف تو، از پدر مهربان جدا شد از مادر مهربان جدا شد حالا هفته ای یک روز بیری خانه پدر و مادرش، وقتی بچه دار شد و سرش شلوغ شد هم دیگر نمی تواند زیاد برود و بیاید، آن وقت بی تقصیر چطور می آیی تمام این آرزوها را بر باد می دهی و دختر جوان را با یک بچه دو تا بچه طلاق می دهی به خاک سیاه می نشانی؟ این طلاق را کی قبول دارد؟

به نظر تو خدا چنین طلاق را مجوز داده است؟ پس خدا ظالم است، پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام چنین طلاق را مجوز دادند؟ پس آنها ظالمند. پس تو بهتر از خدا و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام هستی و زن هم همینطور، چطور بی تقصیر بودن شوهر با دو تا بچه یک مرتبه می گویی دلم را زد تو را دیگر نمی خواهم، تو پیمان بستنی ولو اینکه پایداری در پیمان تلخ باشد، باید پایداری بکنی.

نشان آدمیت

«اصل الانسان لبه» حقیقت انسان فهم است، نه گوشت و پوست. یک شعری سعدی دارد. اولین شاعری که این ریتم شعر را آورده سعدی است. من دیگر در دیوان های شعرا ندیدم

۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. اعراف: ۱۷۹.

تا دو تا غزل از آتش اصفهانی دیدم که براساس همین کار سعدی آورده با همان قافیه اما بین دو تا غزل آتش با غزل سعدی زمین تا آسمان فرق می‌کند. "تن آدمی شریف است به جان آدمیت"، بدن چه شرافتی دارد؟ کرگدن هم بدن دارد، خرس هم بدن دارد، فیل هم بدن دارد، شتر هم بدن دارد، چه شرافتی دارد بدن؟ اصلا بدن ما بر حیوانات چه امتیازی دارد؟ ماگوشت و پوست و استخوان و خون هستیم آنها هم همینطور، ما مساوی است بدنمان با آنها،

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
لباس زیبا را که زیباتر از ما را طاووس دارد. حظ می‌کند آدم وقتی پر را باز می‌کند و آن لباسش را پهن می‌کند. چه رنگ‌آمیزی‌هایی که امیرالمومنین علیه السلام به عنوان هنر رنگ‌آمیزی خدا یک خطبه دو صفحه در نهج البلاغه درباره خلقت طاووس دارد. به عنوان هنر رنگرزی خدا که در این خاک این رنگ‌آمیزی یعنی چه، این آرایش یعنی چه، این زینت یعنی چه، متحیر می‌کند آدم را، نه همین لباس زیباست نشان آدمیت.

سعدی آخوند بوده‌است. از روایات خبر داشته‌است. من سعدی را مبتکر نمی‌دانم، من چون دیوان سعدی را کامل نگاه کردم نگاه هم می‌کنم، هم با غزلیاتش آشنا هستم هم با قصاید، هم با مثنویاتش هم با بدایع، هم با طیباتش، هم با غزلیات قدیم و هم با اشعار عربی. اینها را من گذراندم دوره‌اش را، برادران ابتکاری ندارد فقط تفسیر روایت و آیات است ولی به صورت شعر.

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
این دماغ و گوش و چشم هم روی دیوارها می‌کشند، عکاس‌ها هم این کله را قشنگ
رنگی عکسبرداری می‌کنند،

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز مکان آدمیت

آنها نمی‌دانند خدا چه موجود پر قیمتی را ساخته، فهم ساخته، نه استخوان و گوشت و پوست،

جایگاه فهم در شریعت

به حقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد
که همین سخن بگوید به زبان آدمیت
رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
مکان یعنی منزلت و مقام.

پایبندی انسان به دین

«أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ وَ عَقْلُهُ دِينُهُ وَ مُرُوتُهُ» عقل در این روایت امیرالمومنین علیه السلام به معنی عقل در سر نیست، عقل لغوی منظور امیرالمومنین علیه السلام است، عقل یعنی پایبند، پایبند معقول یعنی شتری که خواباندند پایش را بستند که بلند نشود و فرار نکند، می‌گوید پایبندی انسان که انسان را از هر فساد، شری، بدی، حفظ می‌کند نمی‌گذارد به طرف شرور حرکت نکند عقله دینه، هر کسی دین ندارد توقع هر ضرری را از او داشته باشید؛ چون پایبند ندارد، نگهدار ندارد، یک پایبندش دینش است، یک پایبندش هم جوانمردی اوست.

نمونه‌ای از جوانمردی امیرالمومنین علیه السلام

خواهر عمرو ابن عبدود وقتی بهش گفتند یک جوان بیست و سه ساله برادرت را کشت، عمرو آدم ثروتمندی بود. کلاه خودش، زره او لباس زیر زره، قیمتی‌ترین لباس بود. در شجاعت هم در عرب تک است، در یک حمله غارتگران به کاروان تجارتی عمرو با آنها بود. اینها غافلگیر شدند. عمرو دید اگر بخواهد برود لباس بپوشد و سپر بردارد مال را بردند. آمد یک کره شتر را بلند کرد و به عنوان سپر و با شمشیرش آن دزدها را عقب داد، خیلی قوی بود. به خواهر گفتند یک جوان بیست و سه ساله این کوه دماوند را از جا کند، بلند شد دوید آمد در میدان خندق، وقتی رسید بالای جنازه برادرش چون سابقه نداشت، هر کسی هر کسی را می‌کشت کل لباسها و اسب و خورجین و تیر و نیزه و خنجرش را می‌برد، تا رسید کنار جنازه برادرش گفت: اصلا برادر گریه‌ام نمی‌آید. خواهرت هستم،



نمی‌توانم برایت گریه کنم، چون باید از قاتلت نفرت پیدا کنم و دلم بسوزد گریه کنم، ولی معلوم می‌شود قاتلت خیلی جوانمرد بوده که این زره تو را نبرده، خودت را نبرده، شمشیرت را نبرده، خنجرت را نبرده‌است، خواهر نمی‌دانست کسی که این را کشته فهم خالص بوده و دنبال زره و لباس و شمشیر و خنجر نبوده‌است، فهم خاص بود و می‌خواست با کشتن این شری را از سر نبوت و دین کم بکند. چشم طمع نداشته علی علیه السلام، می‌گوید پایبندی‌ات دین و جوانمردی است. این ارزش فهم است.

بیانی راجع به شب‌های قدر

یک مطالب دقیق دیگری را آماده کرده بودم انشاءالله جلسه بعد، آنها هم خیلی دقیق است درباره فهم. ما شب نوزدهم را گذرانیم و شب بیست و یکم، در هیچ روایتی هم پیدا نکردیم که شب نوزدهم و بیست و یکم شب زیارتی امیرالمومنین علیه السلام است ولی گذرانیم، ائمه علیهم السلام ما بالای نود درصد درباره شب قدر نظرشان به امشب است. چه تأکیدی بر زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام شده است، چه تأکیدی. بعد از شهادت برویم سراغ اولین زائر، اولین کسی که بعد از شهادت بدن روی زمین بود و ابی عبدالله علیه السلام را زیارت کرد.

جلسہ ہفتم

ارزش تفکر و فہم از نگاہ

امیر المومنین علیہ السلام

حقایق بیان شده از لسان قرآن و انبیا

درباره فهم کتاب خدا مطلب بسیار مهمی دارد و آن این است که فهم توان و قدرت و نیرویی است که انسان به وسیله آن آسان و راحت تسلیم حق می‌شود. این متن آیه شریفه است ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ «يَعْلَمُ» در اول آیه به معنای فهم است، کسی که حق آمده از جانب پروردگار را می‌فهمد، با کوردلی که حق معلوم و روشن را توجه نمی‌کند اینها مساوی هستند؟ چه حقی از جانب خدا برای انسان آمده‌است؟ تمام حق آمده را پروردگار عالم در صد و چهارده سوره بیان کرده است.

کنار خیلی‌هایش هم دلیل آورده‌است، که راه هر عذر و بهانه‌ای به روی کسانی که حق را نمی‌پذیرند بسته باشد، و جوابی در دنیا و آخرت نداشته باشند، آنچه که در این صد و چهارده سوره آمده همان حقایقی است که در بیرون از قرآن به صورت انبیاء خدا برای مردم آمدند، به صورت حلال و حرام از زمان آدم تا نزول قرآن اعلام شده است، بسیاری از معارف الهیه است که به زبان انبیاء و اولیاء خدا به مردم ابلاغ شده است، امکان منکر شدن حق را هم قرار نداده که یک کسی حق را به عنوان حق باورش نشود. بافت وجود انسان به گونه‌ای است که ولو در ظاهر حق را انکار بکند باطن نمی‌تواند منکر بشود. به هیچ عنوان.

۱. رعد: ۱۹.



تکالیف حق شناسانه

من یکی از حرام‌های خدا را مثل می‌زنم چنانکه دیروز یکی از واجبات الهی را مثل زدم. وفای به پیمان‌ها و قراردادهای، این وفا کردن به قراردادهای درست از واجبات الهی است، مربوط به قرآن است، مربوط به روایات نیست. کتاب خدا دو جا می‌گوید: ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۱ به تمام قراردادهایی که می‌بندید و به نفع طرفین است وفادار باشید، یک آیه دارد می‌گوید: ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ﴾^۲ به تمام تعهداتان وفادار باشید، وفاداری به قراردادهای، وفاداری به پیمان‌ها. قرآن مجید می‌فرماید: از نشانه‌های خردمندی است که خرد پاک دارند، خرد آلوده ندارند، خرد آلوده به خردی می‌گویند که من یافته‌های خودم را، یا مسائل حق را با فرهنگ مسیحیت و یهودیت و فرهنگ لائیک مخلوط بکنم.

آن دیگر حق نیست، آن حق آمیخته با باطل است در فکر من، و در مغز من، آن واجب خدا را دیروز مفصل شنیدید که پیمان‌شکنی نسبت به قراردادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، زیان دارد، وفا نکردن به تعهدات یک جرم سنگین اخلاقی است. شنیدید شکستن قراردادهای و وفا نکردن به تعهدات نشان‌دهنده حماقت شکننده قرارداد و تعهد است، آنی که پیمان‌ها را وفا نمی‌کند و به قراردادهای عمل نمی‌کند «أُولُوا الْأَلْبَاب» نیست «اولوالجهل» است، ولی «أُولُوا الْأَلْبَاب» عمل می‌کنند.

عمل کردن به عهد حتی با مشرکین

اینقدر مسئله مهم است که شما در آیات قرآن ملاحظه می‌کنید پروردگار مهربان عالم به پیغمبر ﷺ اسلام تاکید می‌کند تمام قراردادهایی که با مشرکین و با بت‌پرستان می‌بندید به قراردادهای عمل بکنید، مگر اینکه آنها بشکنند قرارداد را، اگر آنها شکستند شما دیگر مسئولیتی ندارید عمل نکنید، چون در برابر احمق قرار گرفتید. حالیش نمی‌شود. شما هم قراردادت را قبول نکن.

۱. مائده: ۱.

۲. اسرا: ۳۴.



در امر حرام هم همینطور است، کسی نیست در تمام کره زمین الان در گذشته هم کسی نبوده که حق بودن یک حرام را درک نکند، ممکن است منکر ظاهری بشود و بگوید نه من این را حق نمی‌دانم، اما باطنش با او موافقت نمی‌کند، در صریح قرآن مجید است ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾^۱ قمار و مشروبات الکلی آلودگی است، پلیدی است، خباثت است، و کار کسانی است که ضد پروردگار و ضد فرهنگ حضرت حق هستند، «من عمل شیطان».

حرمت شرب خمر

شیطان لغت عام است، ابلیس لغت خاص است، شیطان در اصطلاح قرآن یعنی هر کسی که نسبت به پروردگار تمرد و عصیان و مخالفت و دشمنی دارد، این مشروب «من عمل شیطان» است. شیطان خودش حق نیست؛ پس عملش هم حق نیست، چون آن موجودی که حق است حرکتش هم حق است، آن موجودی که باطل است حرکتش هم باطل است، پس مشروبات مست‌کننده حق نیست اما حرمتش حق است، حرام بودنش که از جانب خدا اعلام شده حق است. این را بشر درک می‌کند.

چرا در غرب اجازه نمی‌دهند خلبان در حال مستی پرواز بکند؟ چرا اجازه نمی‌دهند کشتیران مست کشتیرانی کند، چرا اجازه نمی‌دهند رانندگان اتومبیل مست رانندگی کنند، کشته‌های رانندگان مست، کشته‌های افراد مست، کشته‌های افراد بیهوش شده از مشروب، سوختن اجناس به وسیله مستان آمار کمی ندارد در دنیا، مشروب حق است؟ حرمتش حق است، خودش باطل است، حق بودنش هم روشن است و حرمت باطل بودنش هم روشن است؛ چون در بسیاری از مسائل حتی مسیحی‌ها و یهودی‌ها در مجالس قانونگذاری‌شان ممنوع کردند. ممنوع کردند یعنی ماده فسادآوری است. این معنی آن است. معنی ممنوع کردن، این که پروردگار عالم حرام کرده است، حرام کردن حضرت رب حق است.

سلب فهم و اراده از خاصیت‌های فهم

این تمثیل خیلی زیبایی است که در ادبیات فارسی آمده‌است. شنیدید:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی	آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنه‌ار	باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار	یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
یا خود ز می‌تاب کشی یک دو سه ساغر	تا آنکه بپوشم ز هلاک تو نظر را
گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند	هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را
لیکن چو، به می‌دفع شر از خویش توان کرد	می نوشم و با وی بکنم چاره شر را
جامی دو بنوشید و چو شد خیره ز مستی	هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را

اگر گفته حرام است حرام بودن حق است؛ ولی خود مشروب رَجَس است، این را هیچ کس هم نمی‌تواند منکرش بشود، یعنی رَجَس بودنش راه، ضرر داشتش راه، فسادآوری راه، حرمتش را هم همه می‌فهمند. حق است.

تأثیر فهم در محیط‌های مختلف

یک سود فهم این است که هر انسانی را در برابر حق در جلوه‌های گوناگونش تسلیم می‌کند، شما ببینید ملکه مملکت، زن اعلیٰ حضرت، شخص دوم کشور متمدن حتی آن روزگار، درباره حرف‌های موسی ابن عمران فکر می‌کند، یعنی فهمش را می‌آورد به بازار، و با حرف‌های شوهرش می‌سنجد که همسر من فرعون، تز او چیست فرهنگش چیست، آراءش چیست، افکارش چیست، و این چوپان عصا به دست چه تز و فرهنگ و آراء و افکاری دارد.

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾^۱ درک می‌کند موسی و تمام فرهنگش حق است، مومن می‌شود، محکوم به اعدام می‌شود، اعدام را می‌پذیرد و اعدام می‌شود؛ ولی دست از حق برنمی‌دارد.



دریافت و پذیرش حق در راه فهم

یک پیرمرد آخوند عالم اهل عربستان، حدود سی سال در تانزانیا من نامه‌اش را دیدم، تبلیغ وهابیت می‌کرد. دوستان شیعه ما در تانزانیا با او خیلی حرف زدند. نهایتاً دید راهش، مذهب وهابیت صددرصد باطل است و مکتب اهل بیت صددرصد حق است. شیعه شد، عربستان نامه بهش نوشت، ظاهراً وعده بهش داد که چند هزار دلار برایت می‌فرستیم در حسابی که داری میریزیم برگرد به مکتبت، ایشان هم یک نامه دو سه خطی نوشت به عربستان که من در این سن هفتاد سالگی حق را پیدا کردم امکان گم کردن حق دیگر برایم وجود ندارد و بر نمی‌گردم پول هم نمی‌خواهم.

نامه نوشتند ترورت می‌کنیم. آنها تروریسم هستند، با آمریکا و اسرائیل و ترکیه و شیخک‌های خلیج همدست هستند، در جواب نامه‌شان نوشت من حقی را پیدا کردم که شهادت در آن حق از افتخارات است من را بکشید من جایی نمی‌روم که من در سلسله شهدای کربلا و شهدای تاریخ دین قرار می‌گیرم، حق روشن است. آن که فکرت نکند نقش بود بر دیوار.

این حرف قرآن، که فهم یار انسان است، مددکار انسان است، کمک‌کار انسان است، که وقتی حق را یافت تسلیم حق بشود تا مرز شهادت.

ارزش فهمیدن یک حق

حالا چند تا روایت بسیار زیبا از وجود مبارک امیرمومنان علیه السلام و یک روایت از حضرت مجتبی علیه السلام درباره فهم عنایت کنید که انسان بشیند بفهمد، ببیند و بفهمد، بشنود و بفهمد، بخواند و بفهمد، برود با بزرگتر خودش و عالم‌تر از خودش معاشرت کند بفهمد، یک کلمه بفهمد، الله اکبر از عظمت فهم که من به نظرم در مقدمه کتاب پرارزش کم نظیر مجمع البیان امین الاسلام طبرسی که ده جلد است نقل شده است. این کتاب را جالب این است که علمای بزرگ غیرشیعه هم به عنوان یک کتاب اصولی قبول دارند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: فهم یک حقیقت، یک مسئله، یک حلال، یک حرام، یک امر

جایگاه فهم در شریعت

فقهی، یک مسئله روزه که نمی‌دانستم، فهم یک حقیقت، این را دقت بفرمایید خیلی با عظمت است، فهم یک حقیقت دارد به شما می‌گوید چون شما بیست و سه روز است آمدید برای فهمیدن شوخی ندارد، از راه‌های دور، با توجه به گرمای هوا با توجه به زوج و فرد ماشین‌ها، با توجه به این رکود شدید کمرشکن اقتصادی، از اطراف این شهر می‌آید و سختی‌ها را تحمل می‌کنید به نیت فهمیدن، شما غیر از روزه‌تان غیر از شبهای ماه رمضان، غیر از احیا، ببینید در این بیست و سه روزه هر روز برای فهمیدن چه گیرتان آمده است؟

پیغمبر ﷺ می‌گوید: فهمیدن یک حقیقت ثوابش برای شما در پیشگاه خدا که در قیامت هم ظهور می‌کند از ختم دوازده هزار قرآن بیشتر است، یک چیزی را آدم بفهمد. در کتاب‌ها نوشتند یک کسی هفتصد فرسخ راه مالرو و پیچ و خم و دره و کوه قدیم را رفت. بهش گفتند این همه زجر کشیدی هفتصد فرسخ راه برای چه رفتی؟ گفت: برای فهمیدن هفت تا مسئله که نمی‌دانستم و گفته که این هفت تا مسئله چه بوده و می‌ارزد، که آدم برای فهمیدن سفرهای طولانی برود، می‌ارزد.

فهم و حرکت به سمت نیکی‌ها

اما روایت اول امیرالمومنین علیه السلام، «التفکرُ يدْعُو إِلَى البرِّ و العَمَلِ بِهِ»^۱ فهم یک حقیقت، فهم یک واقعیت، انسان را به عمل به آن واقعیت جلو می‌اندازد، می‌برد، فهم یک حقیقت «التفکرُ يدْعُو إِلَى البرِّ و العَمَلِ بِهِ» یک نفر که بفهمد خیر را، همین فهم خیر او را وادار می‌کند که به آن خیر عمل بکند، در کنار این روایت این قطعه زیبای تاریخی را هم بشنوید که فهم و فکر چه کار می‌کند برای انسان.

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید. می‌گوید که ما یک جمعی بودیم یک جا جلسه داشتیم، ده پانزده بیست نفر نشستند دور همدیگر، آدم‌هایی که می‌روند در فکر

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵.



قیافه‌شان معلوم است؛ چون گاهی هم خود ما می‌پرسیم چیه چه فکری داری می‌کنی؟ یک آدمی که رفته بود در فکر یک مرتبه این صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید از لابلای جمعیت بلند شد رفت، ما هم می‌دیدیم، یک جا ریگ و شن بود خیلی هم داغ بود گرم بود شدید هوا، لباسش را درآورد با بدن لخت خودش را انداخت روی این ریگ‌ها تحمل هم نمی‌کرد، می‌سوخت پوست. به خودش می‌گفت که بچش که قیامت بهت نچشانند، چون هر کسی اینجا مزه عبادت را بچشد، مزه خدمت را بچشد، مزه تقوا را بچشد، مزه خودداری از گناه را بچشد، مزه اذیت نکردن به مردم را بچشد، مزه مال مردم نخوردن را بچشد قیامت یک قیراط عذاب بهش نمی‌چشانند. قیامت و دنیا مستقیم با هم در ارتباط هستند. من اینجا مزه خوبی‌ها را بچشم آنجا هم مزه بهشت را می‌چشانند، مزه حرام‌ها را بچشم آنجا هم آتش می‌چشانند، «ذوق» این در قرآن است آتش را بچش. برای اینکه تو در دنیا به هر حرامی سر زدی و چشیدی.

گفت بچش و بعد این جمله را می‌گفت، بیدار شده بود نسبت به این دو موضوع، «جيفة باللیل»، مردار شب که شبها را یک شام سنگین می‌خوری و می‌خوابی تا صبح در رختخواب عین مرده روی تخت غسلخانه هستی. «جيفة باللیل و بطل بالنهار»، آدمی که روزت را به امور باطل و به لهو و لعب تمام می‌کنی بچش به خودش می‌گفت: «جيفة باللیل بطل بالنهار»، بعد هم دیگر دید طاقت آن همه داغی ریگ‌ها را ندارد لباسش را پوشید آمد برود که چشمش افتاد به پیغمبر صلی الله علیه و آله اکرم که کنار یک درختی نشسته و تکیه داده، چقدر فروتن بود پیغمبر صلی الله علیه و آله، در کوچه یا در جاده یک نخل خرما کاشته بودند. آمده بود زیر سایه آن نخل روی خاک‌ها نشسته بود تکیه داده بود.

تا پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید آمد زانو زد، گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله من این کار را کردم. من جيفة باللیل بودم و بطل بالنهار، شبها را تا صبح خواب بودم روزها هم ولگرد بودم، دیدم که این مردگی من در شب و ولگردی من در روز قیامت کار من را زار می‌کند، به کل تصمیم نسبت به زندگی عوض شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جز این کار دیگری نمی‌شد انجام

بدهی که خودت را با این ریگ‌ها داغی ریگ‌ها بیشتر بیدار بکنی بفهمی. تفسیر می‌کنم حرف حضرت را که خدا نه تو را مرده شب آفریده نه ولگرد روز.

علت آفرینش انسان

خدا که اعلام کرده برای چی آفریدم یک «لتعلموا» برای اینکه بفهمید این در قرآن است این یک هدف خلقت است، دو «لیعبدون»، برای اینکه اهل عبادت باشید، بت نپرستید خداپرست باشید، سه «فعل الخیرات» شما را برای انجام هر کار خیری آفریدم. اینها اهداف زیبای خلقت انسان است.

فرمودند با این کارت، با این فهمت، با این بیداری، خداوند درهای رحمتش را به رویت باز کرد و تو را به فرشتگان نشان داد و به تو مباحث کرد؛ یعنی خدا که خودش علم بی‌نهایت است به آدم فهمیده مباحث می‌کند. آدمی که فهمیده دارد زندگی می‌کند، آدمی که پایبند به همه حقوق است آدمی که حق را پذیرفته، آدمی که به حق عمل می‌کند و بعد رو کرد به همان جمعیت فرمود: از این برادران درخواست دعا کنید، یکی گفت دعا کن مشکل من حل شود، یکی گفت دعا کن من یک مقدار رفتار در خانه‌ام خوب شود. پیغمبر ﷺ فرمود: یک دعای جمعی بگذار بکند تک تک نگویند التماس دعا، یعنی آدم فهمیده دعایش مستجاب است. این را می‌خواهد پیغمبر ﷺ بگوید. اینقدر آدم فهمیده با ارزش است، خدا بهش مباحث می‌کند. دعایش مستجاب است. گفت: خدایا تقوا را توشه این مردم قرار بده. تقوا را.

معنای تقوا

تقوا یعنی چی؟ تقوا معنی‌اش مرکب از دو حقیقت است، اجتناب از همه گناهان، انجام عبادات؛ این معنی تقواست. این یک دعا، دعای دوشم هم گفت: خدایا بر مبنای هدایتت که قرآن است به اینها زمینه بده تمام زندگیشان سر و سامان درست بگیرد، از پریشانی



دریابید، نگویید آن گفت این کار را بکن خوب می‌شود. آن گفت این کار را بکن می‌روی بالا، آن گفت این کار را بکن یک روزه پولدار می‌شوی، خدایا پریشانی‌های کار اینها را با هدایتت سر و سامان بده این دعا.

یک روایت دیگر امیرالمومنین علیه السلام: «الفکرُ رُشدٌ، الغفلةُ فُقدٌ»^۱ همین دو کلمه است، فهم آدم را در جاده هدایت قرار می‌دهد، نفهمی «فقد» انسان را از همه فیوضات الهیه محروم می‌کند، از قرآن، از انبیا، از ائمه، از احیاء، از عبادت، از نماز، از روزه آدم را تبدیل به یک حیوان می‌کند، حیوانی که با دو پا راه می‌رود. «الفکر رشد و الغفلة فقد».



جلسہ پست ویکم

ارتباط انسان فہیم با خدا و اولیا خدا

دست یافتن به زندگی سالم

انسان اگر عاشق برپا کردن یک زندگی به تمام معنا سالم باشد، و علاقه‌مند به اینکه مانند یک درخت پاک رشد کند، درخت پاکی که در سوره ابراهیم می‌فرماید: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ﴾^۱ بشود یک انسان ریشه‌دار «وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ» شاخ و برگ وجودش گسترده بشود «تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» و در همه روزگاران از وجودش مثل چشمه آب منفعت برای خودش، برای زن و بچه‌اش، برای مردم، برای آخرتش بجوشد.

باید به یک سلسله حقایق مسلم غیرقابل انکار وصل بشود. سیم قوی اتصال به حقایق طبق آیات متعددی در قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام فهم است.

مراتب فهم در انسان

با اینکه بیست و چهار روز است سخنرانی درباره ارزش و عظمت نعمت فهم است من هنوز فرصتی به دست نیاوردم که وارد آیات مربوط به فهم بشوم. آیات زیاد است. از سوره مبارکه بقره شروع شده تا جزء آخر قرآن که روزهای اول ماه مبارک بخشی از این آیات را من یادداشت کرده بودم که اینجا قرائت کنم، ولی هنوز وقت در اختیارم قرار نگرفته و

۱. ابراهیم: ۲۵.



آیاتی است که کلمه عقل و کلمات مشابه عقل هم در آن به کار نرفته‌است. آیاتی است که کلمه فکر و فهم در آن به کار رفته است و چه آیات معجزه‌آسایی. من وقتی یادداشت می‌کردم طبق یکی از آیات سوره انفال می‌دیدم توجه به این آیات هم فکر را می‌برد بالا و هم یک نورانیت قلبی به انسان می‌دهد. آدم حس می‌کند ایمانش، هدایتش، واقعا دارد افزوده می‌شود. این کابل اتصال، اتصال به همه حقایق که فهم است به همه انسان‌ها داده شده‌است؛ یعنی طبق آیات قرآن هیچ مرد و زنی استثنای از این نعمت نشدند، آنهایی هم که دیوانه هستند اختلال در فهمشان ایجاد شده یا با تصادف یا با ضربه خوردن، یا با انحراف رفتن پدر و مادر و نطفه آمیخته به انحراف به رحم دادن، اصلا پروردگار عالم نفهم نیافریده و نمی‌آفریند، محال است. چرا؟ چون ما در سوره آل عمران وقتی که از قول خودش دعایی بهمان تعلیم شده: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدَأُ الْخَيْرَ﴾^۱ برای اینکه کسی بد فکری نکند می‌فرماید: «بِإِدِّكَ الْخَيْرُ».

ناموجود بودن شر در افعال الهی

هر چه خیر در این عالم هستی است اختیارش با پروردگار است، خداوند متعال شخصا نه ذاتش، نه صفاتش، نه افعالش، نه عملکردش، ذره‌ای مخلوط با شر نیست، پس این همه زیان و ضرر و شری که در زندگی بیشتر مردم دنیا دارد موج می‌زند اینها کار خدا نیست؟ نه، سند همه حقایق قرآن مجید است. ما قرآن را بفهمیم همه حقایق ازلیه و ابدیه را می‌فهمیم، اینی که بهتان می‌گویم یقین است. من پنجاه سال است با سوالات مردم، نامه‌های مردم سروکار داشتم. با وسوسه‌ها، با شبهه‌ها، با انحرافات فکری، همه را با قرآن قانع کردم. هیچ جا هم شکست نخوردم، برای اینکه با خدا و حرف خدا مردم را قانع کردم جای شکست نیست.

۱. آل عمران: ۲۶.



نتیجه همراهی با خدا و اولیای الهی

﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۱ ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ پیروزی با خدا و پیغمبر ﷺ خدا و با مردم مومن است. من برایم خیلی یقینی تر از دیدن روز روشن است که با قرآن هیچ شکستی در مقابل هیچی وجود ندارد. این سند خود قرآن است «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» اگر دولت و ملت ایران کل قرآنی بودند، امریکا در مقابلشان یک پشه مرده بود. اما الان یک فیل است ما این فیل را می‌توانیم با قرآن تبدیل به پشه مرده کنیم، الان فرانسه و انگلیس و چین در برابر ایران یک شیرند ولی با قرآن می‌شود آنها را هم پشه کوره کرد، ولی هر چه آدم ناله می‌زند، گریه می‌کند، داد می‌زند که جمع این ملت به قرآن برگردند و قرآنی بشوند غیر از یک تعداد مسجدی و هیئتی کسی گوش به این حقیقت نمی‌دهد.

ما الان کمبود زیاد داریم، کمبود آب داریم، کمبود کشاورزی داریم، کمبود درآمد داریم. قرآن در سوره نوح می‌گوید: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾^۳ به پروردگار برگردید ﴿يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾^۴ طول سال باران به موقع، باران غیر تخریب‌کننده، باران به اندازه نازل کنم، در طول سال. مدرار یعنی باران با منفعت، یعنی باران به اندازه، مگر دولت نمی‌گوید بیست سال پی در پی لازم است برف و باران بیاید تا آبهای نابودشده زیرزمین که دارد زمین‌های ایران را می‌برد پایین و ایجاد شکاف سنگین می‌کند نشستید منتظر بیست سال برف و باران هستید؟ کل دولتی‌ها و مردم به قرآن برگردند دو ساله سه ساله یک ساله آبهای زیرزمینی را می‌آورد در حدی که میلیارد سال پیش زیر زمین را پر

۱. یونس: ۶۵

۲. منافقون: ۸

۳. نوح: ۱۰

۴. نوح: ۱۱

کرده بود. این متن قرآن است، شما هم قبول می‌کنید اما بدنه مهمی از مردم این کشور مسخره می‌کنند این آیات را.

﴿وَيُمَدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَتَنِينَ﴾^۱، با خدا که حق است وصل بشوید تا خود من وارد زندگیتان بشوم. با ثروت و فرزندانان کمک‌تان کنم، الان بعضی ثروت‌ها عذاب الهی است، الان بعضی از اولادها برای پدر و مادرها عذاب الهی است. مردم اولاد دارند از چهارده ساله تا بیست ساله، بیست و پنج ساله، سی ساله، گوشه‌های زندان هستند، بچه چهارده ساله برای چه رفته گوشه زندان؟ خانواده چه کار کرده؟ جامعه چه کار کرده؟ خانواده از قرآن بریده و زندگی کرده، جامعه از قرآن بریده و زندگی کرده، حکومت از قرآن بریده و زندگی می‌کند، که دائم دارد به مفسد اضافه می‌شود، به دزد اضافه می‌شود، به قاتل اضافه می‌شود، به اختلاس‌چه اضافه می‌شود، به سندسازان اضافه می‌شود. ما کم نکردیم. دائم داریم اضافه می‌کنیم مفسدین را، از سیزده چهارده سالگی دختر و پسر تا آدم‌های هفتاد ساله و هشتاد ساله.

این متن قرآن است. دلتان می‌خواهد دست همتان را از ثروت پر کنم و دلتان می‌خواهد بچه‌هایتان را پشتیبان، یار، مددکارتان قرار بدهم؟ به خدا وصل بشوید. این حرف قرآن است: ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾^۲ دلتان می‌خواهد زاینده‌رود یک لحظه خشک نباشد، دلتان می‌خواهد رود ارس ده متر آبش پایین نرود، دلتان می‌خواهد رودخانه‌های وسط شهر شیراز و تبریز و شهرهای دیگر که خشک است بچه‌های در آن دوچرخه‌بازی می‌کنند اینها را پر کنم؟ «يجعل لكم انهارا»، به حقایق وصل بشوید. راه دیگر برای حل مشکلاتتان وجود ندارد.

گشایش در اطاعت از فرامین الهی

نه سیاست مشکلاتتان را حل می‌کند، نه عوض بدل کردن وکیل و وزیر مشکلاتتان را حل می‌کند و این روش را ادامه دادن که ملت دارد ادامه می‌دهد مشکلاتتان را حل

۱. نوح: ۱۲.

۲. نوح: ۱۲.

می‌کند، کلید حل مشکلات خداست، کلید حل مشکلات قرآن خداست، کلید حل مشکلات اهل بیت علیهم‌السلام هستند کلید حل مشکلات ایمان به آخرت است، نه ایمان ول و آزاد نه، ایمان این شکلی: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾!

یعنی اداری، ایمانت به قیامت این باشد که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سرش روی دامن علی علیه‌السلام بود داشت جان می‌داد، لاله گوش تیره شده بود، بینی داشت تیر می‌کشید، چشم حالتش داشت عوض می‌شد، بیست ثانیه چهل ثانیه مانده بود که پروردگار به شخصه جانش را بگیرد. چشمش را باز کرد گفت: علی علیه‌السلام جان! کسی که سنی ازش گذشته زناکار است قیامت با من هیچ ارتباطی نمی‌تواند برقرار کند هیچ، علی علیه‌السلام جان! کسی که نمازهای واجب را سبک بشمارد، خواندم خواندم، نخواندم نخواندم، نماز صبح‌هایم قضا شد شد، این قیامت ارتباطی با من نمی‌تواند برقرار کند، من نگاهی به او ندارم یعنی خدا نگاه به او ندارد.

علی علیه‌السلام جان! به مردم درباره مال این سفارش را بکن، لحظه مرگ است. چقدر مسئله مهم است که دارد جان می‌دهد و جان دارد به گلو می‌رسد به امیرالمومنین علیه‌السلام بگوید به مردم بگو که به مال مردم گرچه به اندازه نخ مانده ته سوزن خیاطی باشد که به درد هیچی نمی‌خورد زنها درمی‌آورند دور می‌اندازند، به اندازه آن نخ به امتم بگو به مال کسی دست درازی نکنند. نگفت میلیاردی، نگفت میلیونی، نگفت کلاه سر مردم نگذارید چک بدهید به نیت اینکه نپردازید، آنها که کفر به خداست. آنجور مال مردم خوری که جنگ با خداست، آنجور غارت کردن بیت المال که مبارزه با خداست، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: به اندازه نخ باقیمانده ته سوزن که درمی‌آورند دور می‌اندازند به مال احدی نه یهودی، نه مسیحی، نه زرتشتی نه بی‌دین نه کمونیست، نه سنی نه شیعه دست اندازی نکنید. ما چهار تا کلید داریم برای حل مشکلاتمان، خدا، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهل بیت علیهم‌السلام، ایمان به قیامت.



عمل نیک

خدا که به قول امیرالمومنین علیه السلام تجلی در کتابش دارد، کسی کتاب خدا را ببیند خدا را دیده‌است، کسی به قرآن عمل بکند خدا را کاملاً بندگی کرده‌است، عمل بکند کاملاً به قرآن، قرآن راه نشان داده. قرآن می‌گوید راه اتصال به همه حقایقی که کلید زندگی هستند و با آنها می‌توانید شما زندگی سالم برپا بکنید با آنها می‌توانید مثل شجره طیبه رشد بکنید فهم است، خودتان را بفهمید، خدا را بفهمید، قرآن را بفهمید، معاد را بفهمید، نبوت را بفهمید، اهل بیت علیهم السلام را بفهمید، امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید وقتی فهمیدید «التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ»^۱ اتوماتیک می‌افتید در گردانه عمل کردن، وقتی آدم خدا را بفهمد اصلاً نمی‌تواند دست از خدا بردارد، وقتی آدم وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را بفهمد نمی‌تواند دست از دامنش بکشد نمی‌تواند.

ارتباط انسان فهیم با خدا

یک جوان یهودی که چهارده، پانزده سالش بود، شیخ طوسی نقل می‌کند می‌آمد می‌نشست بیرون مسجد مات پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، گفتند چیه هر روز می‌آیی اینقدر نگاهش می‌کنی؟ گفت: نمی‌توانم ازش دست بردارم، فهمیده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله را، یک دو سه روز که نیامد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کجاست؟ یکی گفت: همسایه ماست، مریض است. بلند شد از جا اصلاً معطل نکرد، کلید است کلید متحرک خدا، خودش می‌فرماید: «حَيَاتِي خَيْرٌ لَكُمْ»^۲ من در زمان شصت و سه سال بودنم کلید هر خیری برای شما هستم «و مَمَاتِي خَيْرٌ»^۳ وقتی هم که از دنیا رفتم باز هم کلید متحرک خدا برای حل مشکلات شما هستم.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۳.

۳. همان.



درجا بلند شد، چند تا هم دنبالش آمدند، آمد بالای سر جوان دید دارد می میرد. رفیق پیغمبر ﷺ بود. می گفت: نمی توانم دست از این بکشم، پیغمبر ﷺ هم نمی تواند دست از او بکشد، در برنامه خدا و قرآن و پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﷺ و معاد کار دو طرفه است،

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یک سر مهربانی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده ای داشت دل لیلی از او شوریده تر بی

درست است، دلت برای خدا شور می زند؟ ﴿وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۱ خدا هم برای تو عشق ورزی می کند، پیغمبر ﷺ را می خواهی او هم تو را می خواهد. قرآن را می خواهی او هم عاشق توست، اهل بیت ﷺ را می خواهی آنها هم عاشق تو هستند. یا از خود شنیدید یا از کسی دیگر شنیدید در کوچه به میثم خرمافروش ایرانی این از افتخارات ما ایرانی هاست هم در هفتاد و دو نفر ایرانی وجود داشته، «علی ابن ابی نذر» و هم در اصحاب ائمه ایرانیان عجیب غریبی وجود داشتند، میثم یکیشان است. ایرانی است.

میثم خرمافروش

میثم خرمافروش یک دکه مختصری دارد. امیرالمومنین ﷺ حاکم مملکت است، مملکتی که ده برابر الان ایران بود. حالا من حاکم کل کشور علی ابن ابیطالب ﷺ به یک خرمافروش جزء چه کار دارم، این اخلاق سلاطین متکبر است، نه اخلاق الهی امیرالمومنین ﷺ، علی متخلق به اخلاق الله است، میثم خرمافروش است به خرمایش چه کار دارد، میثم یک مومن واقعی است، به خرما چه کار دارد، به دکه کوچکش چه کار دارد، دکه میثم عرش خداست. میثم هنوز به دنیا نیامده بود. وقتی آمد مکه ابی عبدالله ﷺ را ببیند که برود کوفه، ام سلمه مکه بود. گفت: مادر! حسین ﷺ کجاست؟ دلم شور می زند برایش، گفت: از مکه خارج شده و نمی آید. گفت: پس اگر آمد سلام من را بهش برسان. من عجله دارم باید بروم کوفه، گفت: شما؟ گفت: من میثم هستم، میثم. ام سلمه بهتش برد: میثم تویی؟

۱. انفال: ۲.

گفت: آره من هستم. چیه؟ گفت: من شبهای زیادی پیغمبر ﷺ را در حال اشک ریختن دیدم به تو دعا می‌کرد، اصلا هنوز به دنیا نیامده بود. تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار، که رحم اگر نکند امریکا و اروپا و آن خوک و آن سگ، خدا بکند. خدا کلید است، کلید حل مشکلات است، قرآن کلید حل مشکلات است پیغمبر ﷺ، ائمه، میثم را دید قیافه درهم، بهش گفت: میثم بیا با من برویم. آورد کنار یک درخت گفت: این درخت بیست سال دیگر دارت است. می‌کشند بالا، دو تا دستت را قطع می‌کنند دو تا پایت را قطع می‌کنند زبانت را از دهانت می‌کشند بیرون، گفت: آقا برای چه؟ فرمود: به جرم عشق من، گفت: آقا آن وقت من عاشق تو از دنیا می‌روم؟ فرمود: بله! گفت: من یک دانه جان دارم. علی ﷺ جان! یک بدن دارم، هزار تا جان و هزار تا بدن به من بده به عشق تو هزار بار من را به دار بکشند. آن وقت ارتباط طرفینی این خرمافروش با این موقعیت، یک روز علی ﷺ را دید دستش روی پیشانیست است، یک کمی ناله می‌کند، گفت: علی ﷺ جان! فدایت شوم چه شده؟ فرمود: سردرد شدیدی دارم، گفت: آقا برای چه؟ گفت: برای اینکه سر تو درد گرفته،

من کیم لیلی و لیلی کیست من هر دو یک روحیم اندر دو بدن

این است داستان خدا.

تمام خیرها از جانب خداوند

این خدا در قرآن به ما یاد می‌دهد بگویند «بیده الخیر» تمام خوبی‌ها در اختیار اوست و او به خاطر اینکه کریم است، محسن است، فضل دارد، رحیم است، خیر را هزینه می‌کند، پس این همه شر برای چه؟ که بیشتر مردم گرفتارش هستند، بیشتر مردم دنیا هم گرفتارش هستند این شر چیه؟ جواب داده در قرآن ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۱ هر چه خیر بهت می‌رسد من می‌رسانم ﴿وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ﴾^۲ تمام شرها تولیدش با

۱. نسا: ۷۹.

۲. نسا: ۷۹.



خودت است، خودت داری تولید شر می کنی، تو زنا می کنی سفلیس و سوزاک می گیری و ایدز می گیری، تو عرق می خوری تمام اعصابت به هم می ریزد، معدهات خراب می شود، کلیهات خراب می شود، عقلت کم می شود، به من چه؟ تو یک شبه می خواهی میلیاردر بشوی بعد بیست سال باید بروی گوشه زندان بیفتی به من چه؟ از ناحیه او شر صادر نمی شود ابدًا، ما خدای خیر و شر نداریم. ما معبود یگانه داریم، معبود یگانه «لا یصدر منه الا الخیر»، شرور ربطی به پروردگار ندارد. «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ».

این کابل الهی است که در وجود ما کار گذاشته مهندس برق هستی، کابل هم در وجود همه هست فقط دستور داده این کابل را بیکار نگذارید یا خودتان بشینید، اندیشه کنید، وصل به حقایق و کلیدها بشوید، تا یک زندگی سالمی برپا شود، خودتان هم مثل شجره طیبه رشد کنید.

اهمیت ارتباط با صاحبان فهم

کرارا خدیجه کبری علیها السلام یک غذای معمولی برمی داشت پیاده از مکه می رفت تا دم غار حراء می دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله غرق در فکر است، غرق در فکر، کابل است. باید با این کابل به حقایق وصل بشود، غرق در فکر «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ ابراهیم اهل فکر بود. ما هم پرده ملکوت زمین و آسمان را از جلوی چشمش برداشتیم، فکر. مرغ عجیبی است قدرت پرواز سنگینی دارد. یا خودتان بشینید فکر کنید که «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة»^۲، یا بروید یک انسان الهی مثل انبیا، یا ائمه حالا که آنها نیستند، نیستند یا به قول قرآن «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۳ از یک عالم، باز

۱. انعام: ۷۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۲۷، ح ۲۲.

۳. انبیا: ۷.

من این را در تمام منبرها می‌گویم، عالم، نه عبا و عمامه خالی، پارچه چرک می‌شود کهنه می‌شود دور می‌اندازند، یک عالم الهی ربانی متخلق به اخلاق الهی مومن به قیامت، مومن به خدا، عمل کننده به قرآن، عالم واجد شرایط بپرسید، سوالاتتان را، و بگذارید او فکر شما را تحرک بدهد. رشد بدهد.

مجالسه صالحین، نشست و برخاست با عباد شایسته پروردگار، نفس‌داران، پاکان، واجدان شرایط، یک شرط عالم ربانی این است که راحت در اختیار مردم است. راحت به قول قدیمی‌ها بند و بیل ندارد، هفت خان رستم را نباید طی کرد بهش رسید، در اختیار مردم است، خادم مردم است، عاشق مردم است، دلسوز مردم است، اینها را ما هنوز داریم هم تهران هم شهرهایی که من منبر رفتم دیدم هنوز ایران از این گونه واجدان شرائط کویر نشده، مگر ما لیاقتمان را از دست بدهیم در این زمینه هم ایران کویر بشود، عالمان واجد شرائط. تا فهم را به حقایق الهیه وصل نکنند.

مقام والای سیدالشهدا علیه السلام

نمی‌دانم یادم نیست بیشتر از سی سال پیش این را دیدم، یا خود علامه طباطبایی صاحب میزان این اتفاق در کنارش واقع شده، یا نه از یکی از واجدان شرائط نقل کرده یادم نیست، علامه می‌فرماید: جوان فاسق پلید گنهکاری اتفاقی بلیت گرفت سوار اتوبوسی شد که ما هم بودیم یا خودشان یا آن عالم واجد شرائط که برویم کربلا، در ماشین هم این جوان اخلاق لاتی و حرفهای لاتی و افکار لاتی داشت. اصلا حالیش نبود کجا دارد می‌رود. من هم دو سه سفر رفتم، به خود ابی عبدالله علیه السلام قسم حالیم نشده کجا رفتم. نمی‌شود هم حالیم بشود، بزرگترین آخوند صد ساله اخیر که هنوز هم وزنش نیامده خود و خدا مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است که یک روز، یک روز در نجف و قم و مشهد و حوزه‌های علمیه شیعه نمی‌آید که اسمش را نبرند چون تمام حوزه‌ها مدیون فهم و علم او هستند. یعنی خود من طلبه اگر بخواهم باسواد بشوم باید دو سال کفایه آخوند را عالمانه بخوانم و هر کسی این دو جلد کفایه آخوند را بفهمد اجازه اجتهاد می‌شود بهش داد، یعنی می‌شود گفت تو صاحب فتوایی.



این آدم عاشق اهل بیت علیهم السلام بود، مرد، دفنش کردند، کجا؟ در دالون ورودی حرم امیرالمومنین علیه السلام، یکی از علمای بزرگ نجف این را یکی از مراجع بزرگ شیعه برایم گفت، یک مرجعی که هیچ کس روی حرفش هم حرف ندارد، یک مرجع واجد شرائط کامل او برای من تعریف کرد، می دانست من خاک زیر پای غلام سیاه ابی عبدالله علیه السلام هستم، صلاح دید برای من بگوید. یکی از علمای بزرگ نجف یک دفعه حالت دغدغه برایش آمد راجع به برزخ آخوند، آخوند هم هیچ معطل نکرد. وقتی دغدغه دار شد یک شب آمد به خوابش. هیچ معطل نکرد آخوند.

سلام کرد، می دانست آخوند مرده، گفت: آقا شما از دنیا رفتید برزخ خودت چه خبر؟ من به برزخ بقیه کار ندارم، برزخ خودت؟ گفت: تو که من را می شناسی، می دانی که من روی کرسی درس که می نشستم هفتصد تا مجتهد پای درسم بودند، یک دانه از آنهايي که مجتهد بود و نگفت من نیازی به درس آخوند ندارم. آیت الله العظمی بروجردی بود، آقای بروجردی از اصفهان مجتهد جامع الشرائط رفت نجف، نه سال پای درس آخوند زانو زد، نه سال. یک شاگردش آقا میرزا آقای استهنابادی بود، یک شاگردش آقا سید جمال الدین گلپایگانی بود، یک شاگردش آیت الله العظمی حکیم بود، آقا ضیاء عراقی بود، نائینی بود. پهلوان های آخوندهای شیعه در این هزار و چهارصد سال اینها با مجتهد بودن جامع الشرائط هفتصد تا پای درس آخوند می نشستند. ببینید فکر چقدر کار می کرد.

گفت: تو می دانی هفتصد تا آخوند جامع الشرائط پای درسم بودند، من در دنیا که بودم نفهمیدم، حسین علیه السلام کیست. اما نمی دانستم که نفهمیدم، فکر می کردم من ابی عبدالله علیه السلام را با این گستره علمم شناختم، وارد برزخ شدم، اینجا دیدم که ما در دنیا ابدا حسین علیه السلام را شناختم، یا ابا عبدالله علیه السلام، چقدر فهم ما نسبت به تو پایین است ولی با این پایین بودن فهممان عاشق تو هستیم و گریه کن.

گفتم: جوان داریم می رویم کربلا، در این مسیر که جای لات بازی و حرف لات زدن و دری وری گرفتن نیست. بیدارش کردم. کابل فهم را وصل کردم در حد خودش به ابی عبدالله علیه السلام. نزدیک کربلا اصلا گنبد هنوز پیدا نبود گلدسته ها پیدا نبود، نزدیک کربلا

جایگاه فهم در شریعت

دیدم مثل مادر داغدیده دارد گریه می‌کند، سیم را وصل کن درست می‌شود. همه کارها درست می‌شود. تغییر عجیبی در ماشین پیدا نکرد، اما نزدیک کربلا این تغییر چند برابر شد. مثل مادر بچه مرده. گفتم: یک خرده آرام بشود بپرسم چه شده. یک کمی که آرام شد، گفتم: چته؟ گفت: نزدیک کربلا هستیم؟ گفتم: بله، گفت: من در دلم یک سلام به ابی عبدالله علیه السلام دادم اما با گوشم جواب سلام را شنیدم. فهم.

جلسہ بیست و دوم

فہم دین

نعمت‌های خداوند

من به این نتیجه رسیدم که شما برادران و خواهرانی که در این جلسه شرکت می‌کنید، از سفره معارف الهیه روزی بسیار گسترده و ویژه و مهمی دارید، چرا که در این دو سه روز برای ادامه بحث بسیار ریشه‌ای فهم با روایتی از امام هفتم حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام آشنا شدم که متن روایت را در همین یک جلسه برایتان قرائت می‌کنم.

قبل از این روایت درباره روزی پروردگار نسبت به بندگانش یک آیه از سوره ابراهیم و یک آیه از سوره لقمان، قرائت می‌کنم. در آیه سوره ابراهیم آمده است: ﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾^۱ کلمه کل در آیه شریفه جایگاه خاصی دارد، خیلی مهم است، پروردگار می‌فرماید: هر چه که در این زندگی دنیا مورد نیاز شما بندگانم بوده من عطا کردم، او عطا کرده است ولی در روی زمین گاهی در رسیدن عطای پروردگار به یک عده‌ای ایجاد مانع می‌شود، یک مانع بسیار سنگینی که از گذشته وجود دارد. دولت‌های استعمارگر و دزدان و رشوه بگیران و اختلاس‌چیان داخلی بودند و گرنه پروردگار عالم همه مورد نیاز بندگان را عطا کرده است؛ یعنی زمین و آسمان و هوا و دریا و نور و رویش‌ها را به گونه‌ای نظام داده که مردم سر سفره‌شان چیزی کم نیاید، من این مطلب را از قول ارزیابان غرب می‌گویم. آنها در این زمینه تحقیقات کردند، آنها می‌گویند اگر موانعی در راه روزی مردم ایجاد نشود همین کره

۱. ابراهیم: ۳۴.



جایگاه فهم در شریعت

زمین محدود می‌تواند خورد و خوراک، پوشاک، مرکب، و منزل مسکونی مردم را به اندازه پنجاه برابر جمعیت فعلی تامین کند.

ما حدود شش میلیارد و نیم فعلا جمعیت هستیم، پنجاه برابر می‌دانید چقدر می‌شود؟ پنجاه تا شش میلیارد ولی ببینید در کره زمین استعمارگر، استثمارگر، ظالم، متجاوز به حقوق، دزد، غاصب‌های گردن کلفت که یک کشور را غصب می‌کنند و اختلاس‌چیان بسیار قوی چه جنایتی به عباد خدا می‌کنند که بدنه عظیمی را از روزی‌های داده شده محروم می‌کنند؟ این جا خدا چه دستوری دارد؟ اینجا پروردگار دستور قیام در کل جهان از طرف ملتها علیه هر نوع ظالمی دارد، بندگان تا گردنشان خم باشد. پیش ظالمان حرکتی نکنند. فریادی نکنند و سر ستمگران تمام دنیا را به سنگ نکوبند این رزق داده شده، استعمارشده، دزدی شده، آزاد نمی‌شود.

با توجه به این آیه و حکم جهاد پروردگار علیه ستمگران، در مسئله بی‌خانه بودن مردم، کم بودن رزق در سفره مردم، مشکلات مردم، سوالی متوجه پروردگار نیست، که آدم برگردد به خداوند بگویند

یکی را می‌دهی صد ناز و نعمت یکی را نان جو آلوده در خون

نه این به پروردگار عالم ربطی ندارد. قرآن جواب همه شبهه‌ها و سوالات را می‌دهد که بنده خلق کردی چرا بندگان اینقدر گرفتارند، خانه ندارند، درآمد ندارند، رزقشان خیلی مشکل دارد. در سوره ابراهیم می‌گوید: «آتاکم من کل ما سألتموه» تمام نیازمندی‌های شما را در برابرش رزق و روزی عطا کردم.

تأثیر حرکت در دریافت رزق و روزی

خودتان تکان نمی‌خورید، خودتان حرکت نمی‌کنید، خودتان می‌نشینید. می‌گویید از شما حرکت از خدا برکت، کو حرکتتان؟ این ملت امریکا، این ملتهای خلیج، این ملت عربستان که خودم رفتم با چشم خودم دیدم همین نزدیکی‌ها نه خیلی دور، قبل از اینکه



حج تعطیل شود رفتن دهات‌های بین مدینه و مکه را ماشین گرفتم دیدم تا سر قبر ابوذر رفتم، هنوز مردان و زنانی در آنجا زندگی می‌کنند که پیراهن و لباسشان دو تا پارچه مانند احرام است. ندارند یک پیراهن دوخته بخزند، ندارند. جمعیت عربستان جمعیت اصلی خودش یعنی وطنی‌های متولد شده که پدر و مادرهایشان هم خارجی نیستند، هشت میلیون نفرند. عربستان روزی دوازده میلیون بشکه نفت را می‌دزدد می‌دهد به اسرائیل و امریکا، یعنی مال ملت را غارت کرده و خودش هم غارت شده امریکا و اسرائیل است، خودش استعمار شده است و خودش هم ملت خودش را استعمار کرده‌است. این هشت میلیون نفر اگر قیام مسلحانه بکنند، روزیشان را آزاد می‌کنند، مرکبشان را آزاد می‌کنند، خانه برای خودشان آزاد می‌کنند. رفاه را آزاد می‌کنند. الان عنایات خدا گیر دست استعمارگران و دزدان و غارتگران خارجی و داخلی است.

نتیجه زیاده‌خواهی

آن آقایی که با سندسازی که حالا نمی‌دانم زندان است بیرون است، می‌رود و می‌آید، نمی‌خواهم این اسم‌های نحس را روی منبر پیغمبر ﷺ ببرم که شغل بالایی هم داشته در این مملکت، هزار میلیارد تومان برده‌است. شما بگو با این هزار میلیارد تومان چند تا خانه می‌شد برای بی‌خانه‌ها بسازی، چند تا دختر و پسر را می‌توانستی ازدواجشان را فراهم کنی، به آنها چقدر سرمایه می‌توانستی بدهی که کارشان تا آخر عمر به راه باشد، از این میلیاردها زیاد است که در داخل دزدیده شده‌است. وگرنه پروردگار که در سند قرآنی می‌گوید «آتاکم من کل ما سألتموه»، این یک آیه.

خود این آیه در ارتباط با جریان‌های زمان خیلی بحث گسترده‌ای دارد خیلی، در معارف الهیه هست گرسنه‌ای شب کنار دیوارهای شهرها آن وقت‌ها که کارتون نبوده‌است. روی کارتن‌ها نمی‌خوابد مگر اینکه حق هزار تا دو هزار تا جمع شده پیش یک نفر شده تریلیارد، یعنی بشیند تریلیارد حساب بکند که روز روشن چقدر از بندگان خدا را به خاک سیاه نشانده

جایگاه فهم در شریعت

تا این ثروت جمع شود «ما رایت نعمه موفوره»^۱ من ثروت فراوانی را در این کره زمین ندیدم «الا و فی جانبها حق مضیع»، مگر اینکه با ضایع شدن حقوق دیگران این ثروت جمع شده است. این نگاه دین است، این نگاه اسلام است و عجیب است که کتاب وسائل الشیعه می گوید اگر مردم غارت شده حالا یا نفتشان را غارت کردند، یا طلایشان را یا معادنشان را، یا زمین هایشان را، یا روزیشان را، اگر مردم غارت شده امام صادق علیه السلام می فرماید: در طلب استیفای حق پولیشان و دنیایی شان با ستمگر غارتگر درگیر بشوند و کشته بشوند «قتل شهیدا»، یعنی بلند شوند برای اینکه حقشان را بگیرند تمام دنیا.

هفتصد میلیارد دلار! این دیگر یک سند واقعی از آل سعود در بانک های امریکا است. خودش چقدر گرسنه دارد، چقدر بی پوشش دارد، چقدر بیچاره دارد، چه افرادی در کوره دهات هایش بچه و پدر و مادر از گرسنگی می میرند، امریکا مطمئن است بله اطمینان داشتن امریکا به این است که پای آل سعود را بگذارد روی پوست خریزه نابودشان کند. هفتصد میلیارد را بخورد و می کند این کار را چون ارزیابان دنیا می گویند تا دو سال دیگر خبری از آل سعود در جهان نیست. برای آن هفتصد میلیارد. این است مسئله رزق و روزی مردم.

دریغ نکردن نعمت از بندگان

اما در کره زمین نه در عالم الهی، در عالم الهی رزق پرداخته شده می گوید «آناکم» زمین دریا، صحراء، جنگل معدن، نور در حدی است که پنجاه برابر جمعیت فعلی را می تواند رفاه کامل بدهد، آیه دوم سوره لقمان، چه آیه عجیبی است این آیه: «اسیع» ما یک «اسباق» هم داریم با قاف است، یک «اصباغ» هم داریم. اینها معانیش فرق می کند: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ

نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۲.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. لقمان: ۲۰.



من بر شما سفره روزی مادی را که در آیه سوره ابراهیم هم فرمود کامل کردم، در برابر نیازهایتان هیچی کم نگذاشتم «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» و سفره‌های نعمت‌های معنوی را هم برایتان کامل کامل کردم. هیچی کم نگذاشتم، عقل می‌خواستید بهتان دادم، قلب معنوی می‌خواستید بهتان دادم، خردورزی می‌خواستید بهتان دادم، فطرت می‌خواستید بهتان دادم، نیازتان در حد صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود عطا کردم، نیازتان از زمان آدم تا پیغمبر ﷺ اسلام صد و چهارده کتاب آسمانی بود، بیشتر نبود عطا کردم، نیازتان دوازده امام بود عطا کردم، اینها را نیاز داشتید. اگر نیاز نداشتید که عطا نمی‌کردم، نیازتان به زنان بزرگی بود که تا قیامت همه چیزشان الگویتان باشد، و سرمشق عطا کردم، «خیر نساء العالمین اربعة» این گفتار پیغمبر ﷺ است. «خیر نساء العالمین اربعة»^۱ یعنی زنانی که در الگو بودن برای زنان جهان هیچی کم ندارند بهتان عطا کردم. پیغمبر ﷺ چهارتایشان را می‌شمارد: آسیه زن فرعون، مریم مادر مسیح، خدیجه رضی الله عنها همسر پیغمبر ﷺ، صدیقه کبری رضی الله عنها دختر خودش. اگر بنا به سرمشق گرفتن باشد برای زنان من این قسمت سفره را هم کامل کردم. چی کم دارید بندگانم؟ هیچی.

باب نعمت معنوی

حالا جلوی سفره‌های نعمت‌های مادیتان را گرفتم، جلوی ارتباطتان با انبیا و ائمه و قرآن و حلال و حرام را که کسی نمی‌تواند بگیرد، بلال را زنجیر کرده بودند و می‌زدند. به اربابش می‌گفت: چی می‌گویی تو، می‌گفت: دست از پیغمبر ﷺ بردار. گفت: تو می‌توانی به بدن من چوب بزنی و تازیانه، راهی به چوب زدن به عقل و فهمم نداری. من پیغمبر ﷺ را فهمیدم پیغمبر ﷺ است. فهم را نمی‌توانی چوب بزنی که بزنی بگویی نفهم. این دیگر کار تو نیست.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۶.

نعمت تفکر

به شما نعمت‌های معنوی ام هم کامل دادم. یک نعمت که خیلی جالب است امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: برایتان این نعمت پدر و مادر است، این هم از روایات عجیب اهل بیت علیهم السلام است، گوش بدهید من بخوانم، برای حضرت مجتبی علیه السلام است، «اوصیکم بتقوی الله»^۱ من به عنوان امام واجب اطاعه همه شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی، تقوای الهی چیست؟ حداقلی که برای تقوای الهی روایات و اولیای خدا گفتند حداقل این است: عمل به واجبات ترک محرمات، واجبات هم یک واجبات بدنی است مثل نماز و روزه یک واجبات مالی است مثل زکات و خمس، یک واجبات حقوقی است مثل حق زن و شوهر و بچه‌ها و پدر و مادر و مردم.

تقوای الهی ادای واجبات ترک محرمات، این یک سفارش است. امام می‌فرماید: سفارش دوم ادامه التّفکر بیاید بفهمید، چی را بفهمیم؟ حدیث موسی ابن جعفر علیه السلام را که تا چند لحظه دیگر برایتان بخوانم می‌گوید چی را بفهمید، «و اِدَامَةَ التَّفْکُرِ»^۲ تفکر. تا چشمتان باز است در کل برنامه‌هایی که برایتان لازم است و شما را به رشد می‌رساند خیر دنیا و آخرتان را تامین می‌کند بفهمید آنها را «و اِدَامَةَ التَّفْکُرِ، فَإِنَّ التَّفْکُرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمُّهُ» فهم پدر و مادر تمام خوبی‌ها در این عالم است. اصلا حرف از این زیباتر در کره زمین کسی گفته‌است؟ من گاهی می‌گویم حرف از این زیباتر کسی گفته چون کتابهای خارجی را خواندم، کتابهای تربیتی‌شان را روانکاوی، روانشناسی، کتاب‌های انسان‌شناسی‌شان را و با بسیاری از دانشگاه‌های مهم دنیا رفتم با روسایشان ملاقات کردم، هلند مهم‌ترین دانشگاه، ترکیه بالاترین دانشگاه‌شان، اوکراین بالاترین دانشگاه‌شان، ایتیکان روم، ایتالیا، بالاترین دانشگاه‌شان و با بالاترین اساتید ملاقات داشتم، به خدا قسم مردم یک کلمه از این راهنمایی‌هایی که اهل بیت علیهم السلام به شما دارند آنها

۱. تحف العقول، ۴۰۸.

۲. همان.

ندارند یک کلمه را ندارند. چون مایه‌اش را ندارند، چون ارتباطی با عالم غیب ندارند، چون اتصالی به پروردگار ندارند. این حرفها را از کجا بیاورند؟ این حرفها برای متصلین به پروردگار و متقین واقعی است. امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: من شما را به ادامه فهم حقایق سفارش می‌کنم. فهم فهمیدن آنچه که لازم است «أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمُّهُ» پدر و مادر تمام خوبی‌هاست. پدر و مادر تمام نیکی‌هاست فهم.

بکارگیری درست نعمت فهم

چی را بفهمم؟ چون تمام خیرها این را دقت بفرمایید. تمام خیرها در قرآن مجید بیان شده است، یعنی بیاید قرآن را بفهمید که هر خیری را بفهمید. کلام امیرالمومنین علیه السلام است در نهج البلاغه: «ان الله تعالى أنزل كتاباً هادياً بين فيه الخير والشر»^۱ یک صفحه است این خطبه، خدا یک کتابی را برایتان فرستاده که تمام خوبی‌هایی که شما را به دنیای آباد و آخرت آباد می‌رساند. در این کتاب روشن کرده‌است. «بین» یعنی روشن کردن، «تبیان» یعنی روشن کردن، واضح نشان دادن.

دین را بفهمید «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ»^۲ امام هفتم می‌فرماید: دین را بفهمید، دین واقعی خدا هر غیرشیعهای هم دلش می‌خواهد آزادانه جلوی کل مردم بیاید با من بحث بکند من قانعش کنم که این حرفم حق است، دین نازل شده از جانب خدا قرآن و تفسیر این قرآن روایات اهل بیت علیهم السلام است، دین یعنی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، ما دلیل داریم، من یک بار گفتم ماهواره‌های بسیار قوی اهل وهابیت من را دعوت کردند به مناظره تلویزیونی که آنها بیایند بنشینند پشت ماهواره من هم بیایم پشت یک ماهواره شیعه، مناظره برقرار شد؛ یعنی شروع کردیم یک ربع که من حرف زدم آن سه نفری که پشت ماهواره آن مذهب بودند،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

۲. تحف العقول، ۴۱۰.

آنها رفتند و قرآن پخش کردند، حدود نود دقیقه من مناظره کردم ولی تک و تنها، آنها نبودند که جواب بدهند، گذاشتند رفتند در همان یک ربع اول در رفتند، سایت‌های ایران هم نوشتند فرار آنها را، اینقدر از هم مسلکیان خودشان بهشان فشار آوردند. تلفن، فکس نامه که شما با این قدرتتان چطور جواب یک آخوند شیعه را نتوانستید بدهید. هر سه تا رفتید از پشت کانال، بر اثر فشار زیاد آن ماهواره اعلام کرد ما شب دوشنبه جواب این آخوند را می‌دهیم.

می‌گفتند پنجاه میلیون نفر هم در کشورها تماشاگر آن مناظره بودند شب دوشنبه. همه نشستند. یکی از بزرگان آنها، بزرگ، بدنی خیلی چاق و قد بلند، یکی از بزرگ‌های آنها آمد گفت: اینقدر به ما نامه می‌نویسید، فکس می‌زنید، تلفن می‌کنید، جواب یک شیخ شیعه را بدهید جوابش این است که ما به شما بگوییم آن شیطانی که خدا در قرآن معرفی کرده‌است، یکی از این شیطان‌ها همین انصاریان است. گوش ندهید به حرف‌هایش همین. این جواب من.

تمسک به قرآن و عترت

الان هم می‌گوییم این حرفم حق است که دین درست پروردگار قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است، قرآن تنها دین خدا نیست، اهل بیت علیهم‌السلام تنها دین خدا نیست، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَمْ تَضِلُّوا»^۱، اگر دنبال هر دو باشید «لن تضلوا من بعدى ابدًا» اما اگر فقط دنبال قرآن باشید، چون حقیقت قرآن را بدون اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌فهمید گمراه می‌شوید، اگر فقط دنبال اهل بیت علیهم‌السلام باشید و فقط محبت به اینها داشته باشید و کاری دیگر نکنید باز هم گمراه می‌شوید.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۴.



بکار بردن فهم در راستای دین پژوهی

چی را بفهمیم که امام مجتبی علیه السلام می فرماید «فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمُّهُ» فهم واقعیات خود فهم، پدر و مادر هر خیری در این عالم است، حالا چی را بفهمیم، امام هفتم علیه السلام می فرماید: دین را بفهمید، دین را «فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»^۱ عجب روایتی است الله اکبر، عظمت روایات را خدا باید به آدم نشان بدهد وگرنه اگر خدا نشان ندهد آدم کلمه عربی می بیند و می خواند و رد می شود، فهم دین کلید هر روشننگری است، همه حقایق را در قلبتان روشن می کند، «وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ» فهمیدن کل عبادت است، عجب روایتی است. فهمیدن همین که یک حلال و حرامی را بفهمی، مسائل اخلاقی را بفهمی، نحوه رفتار با مردم و با پدر و مادر زن بچه را از قرآن بفهمی «تمام العبادة».

«وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ» فهم دین نردبان برای رسیدن به مقامات بسیار بلند دنیایی و آخرتی است، «و رطب الجلیلة فی الدین و الدنیا»، دین را بفهمید به مرتبه های عظیمی در همین دنیا تا زنده هستید خواهید رسید، آخه یک نفر از گوشه بروجرد که به این سادگی آیت الله العظمی بروجردی نشده است که، دین را فهمیده و بروجردی شده است، دین را فهمیده شده علامه حلی، دین را فهمیده شده کت شلواری هایی که چشمه خیر هستند و منبع ادب و تربیت و کمالات دین را فهمیدند، پس چرا بقیه اینجوری نمی شوند؟ چون دین را نفهمیدند.

فضیلت انسان فهیم به دین

بعد ببینید حضرت دین فهیم ها را چطور معرفی می کند، «فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ»^۲ رتبه دین فهیم در برابر یک کسی که اهل دو رکعت نماز و روزه

۱. تحف العقول، ۴۱۰.

۲. همان.

جایگاه فهم در شریعت

است، رتبه دین فهم مانند رتبه خورشید نسبت به ستارگان است، چون خورشید امروز امشب، ده دقیقه نورش را خاموش بکند هیچ ستاره‌ای نور ندارد، هیچ. یعنی دین فهم خورشید زندگی در خانه‌اش است. خورشید زندگی در حوزه علمیه است، خورشید زندگی در دولت است، خورشید زندگی بین مردم است، موسی ابن جعفر علیه السلام می‌فرماید: دین فهم همه جا خورشید است. نباشد همه جا تاریک است، دولت ظلمانی است. ملت ظلمانی است، قم ظلمانی است، دین فهم خورشید همه جاست، خورشید همه جاست.

روضة امام حسن مجتبی علیه السلام و اباعبدالله علیه السلام

حرف امروز هم تمام، با یک دنیا غصه ماه هم دارد تمام می‌شود، لا اله الا الله، پیغمبر صلی الله علیه و آله که نسبت به تمام شدن ماه رمضان آنقدر بی‌طاقت بود که بعد از عید فطر شش روز دیگر روزه می‌گرفت، شش روز، بهش می‌گفتند آقا شما یک ماه روزه بودی. رجب روزه بودی، شعبان روزه بودی، چرا دوباره بعد از عید فطر شش روز روزه؟ می‌فرمود می‌خواهم آرام آرام از ماه رمضان بروم بیرون، طاقت فراق رمضان را نداشتم، آرام آرام بروم بیرون. چه روایتی از حضرت مجتبی علیه السلام نقل کردند، عیب ندارد امروز برای حضرت گریه کنیم، از طفلی یادم است بزرگان اهل منبر بزرگانی که بعضی‌هایشان را من دیده بودم و مجتهد بودند؛ یعنی سی سال جان درس خواندن را کنده بودند مجتهد، از آنها شنیدم البته بعد خودم دیدم وقتی طلبه شدم در روایاتمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: چشمی که برای حسنم گریه کند من ضامن هستم که آن چشم قیامت گریان نباشد، به خدا مردم بدنش را می‌خواستند در خانه مادرش دفن کنند، زمین برای کسی نبود، ملک مادر بود، ملک پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، نگذاشتند، قبل از اینکه جنازه برسد به حرم پانصد تا تیرانداز را آماده کردند. ابی عبدالله علیه السلام فرمود جنازه را برگردانید بیاورید بقبع، قبر کردند. ابی عبدالله علیه السلام وارد قبر شد، جنازه برادر را خواباند در قبر، بند کفن را باز کرد، صورت امام مجتبی علیه السلام را روی خاک گذاشت، دیگر من حرفهای حضرت را نگوییم، زین العابدین علیه السلام شب سیزدهم محرم به بیابان نشین‌ها فرمود



بروید در خیمه‌های نیم‌سوخته ما یک قطعه حصیر بیاورید، در شعرها می‌گویند مگر به کربلا کفن به غیر بوریا نبود، این شعر غلط است. شهید که کفن نمی‌خواهد، شهید را گفتند با لباسش دفن کنید، ابی عبدالله علیه السلام فقط پیراهن نداشت، چرا زین العابدین علیه السلام گفت بوریا، دید بدن را نمی‌تواند بلند کند، بعضی جاهای بدن به یک پوست بند بود، حصیر را که آوردند آرام آرام کشید زیر بدن ابی عبدالله علیه السلام، که بتواند بدن را بلند کند. خودش رفت در قبر، بدن را با حصیر گذاشت در قبر، ابی عبدالله علیه السلام صورت برادر را رو به قبله کرد اما پسر می‌خواست صورت بابا را رو به قبله کند، سر در بدن ندارد. گلوی بریده را رو به قبله گذاشت. «ابتاه اما الدنيا فبعدک مظلمه و اما الاخرة فبنور وجهک المشرقه».

جلسه بیست و سوم

رحمت خاص خداوند برای

انسان‌های فهیم

رحمت خاص

کسانی که اهل فهم هستند و فهم خود را برای یافتن حقایق صرف میکنند، چه حقایق هستی چه حقایق دینی که منظور از دین، دین نازل شده پروردگار است، یعنی قرآن و آثار اهل بیت علیهم السلام به شدت مورد احترام پروردگار، انبیاء الهی، و ائمه طاهرين علیهم السلام هستند، چه در دنیا و چه در آخرت.

خداوند رحمت رحیمیه خود را ویژه این جمعیت قرار داده است، یک رحمت رحمانیه در قرآن مطرح است و یک رحمت رحیمیه، رحمت رحمانیه عبارت است از سفره مادی پروردگار، که سر این سفره خوب و بد و دیندار و بی دین استفاده می کنند.

ادیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

نان کسی را به خاطر کافر بودن و بی دین بودن و ظالم بودن قطع نمی کند، اما رحمت رحیمیه خاص است، ویژه است، برای مردمی قرار داده شده که فهمشان را به کار گرفتند و در حد خودشان حقایق عالم را درک کردند، و حقایق دینی را لمس کردند، اما انبیاء و ائمه طاهرين علیهم السلام به این گروه دعا کردند، هم انبیاء برای اهل فهم دعا کردند، و هم ائمه طاهرين علیهم السلام.

دعای انبیا و اولیا برای اهل فهم

روایاتی که در این زمینه دعا دارد خیلی است، فرصت بیانش نیست، ولی یقین بدانید که اهل فهم در معرض دعای همه انبیاء خدا و ائمه طاهرين علیهم السلام هستند. چون خیلی برایشان



جایگاه فهم در شریعت

ارزش قائلند، امام صادق علیه السلام ملاقات داشتند. مردم آمده بودند دور اتاق نشستند، که یک آقای وارد شد از دم در اتاق که قدم به میان اتاق گذاشت، امام ششم علیه السلام تمام قد بلند شدند، اشاره کردند بیا کنار خودم، جا باز شد و آمد کنار امام صادق علیه السلام، به طور طبیعی مثلا به حضرت گفت: با اجازه شما خدمتتان بشینم فرمودند: نه، من اجازه نمی‌دهم بنشینی، به یکی از فرزندانشان فرمودند برو پشتی بیاور، بگذار کنار دیوار وقتی پشتی را آورد و گذاشت، حضرت فرمودند حالا بنشین.

افراد در این جریانات و ادار به سوال می‌شوند. کیست؟ چه کار کرده که باید امام علیه السلام تمام قد برایش بایستد؟ بعد هم به فرزندش بگوید متکا بیاور، پشتی بیاور بعد بفرماید حالا بنشین؟ جواب حضرت هم یک کلمه بود فهم، دانایی، درک، یافتن.

ارزش انسان به اندازه فهم

آدمی که در مسئله فهم هشتاد سال بیکار بوده چه ارزشی دارد؟ این شعری که برایتان می‌خوانم برای یک سرهنگ ارتش قبل از انقلاب است، البته همین یک شعر را ندارد دیوانش نزدیک پانصد صفحه است. تنها هم زندگی می‌کرد، آدم خیلی فهمیده‌ای بود.

در دستگاه بنی امیه و بنی عباس به اجازه ائمه علیهم السلام آدم‌های فهمیده شغل قبول می‌کردند، چون با فهمشان برای مظلومان، برای شیعه، برای مردم، کار می‌کردند، حقوقی هم که از بنی امیه و بنی عباس می‌گرفتند، چون به اجازه امام معصوم وارد شغل شده بودند صددرصد پاک بود؛ چون پول خدمت صادقانه‌شان را به مردم می‌گرفتند، علاوه بر این بیت‌المال در دست بنی امیه و بنی عباس غاصبانه بوده‌است. مثل الان که در دست نود و نه درصد از دولت‌های دنیا غاصبانه است.

انفال بیت المال طبق صریح قرآن اختیارش با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم است، عربستان مگر با اجازه امام معصوم نفت می‌فروشد و هزینه می‌کند؟ خلیجی‌ها مگر با اجازه امام معصوم کار می‌کنند، اگر دولتی با اجازه امام معصوم کار بکند که یک ملتی دارد در رفاه، در سلامت، در امنیت، قرآن انفال و بیت المال را دقیقا جای خرجش را معلوم کرده است.



بیت المال دست بنی امیه و بنی عباس اختیار واقعی‌اش از جانب خدا با امام صادق علیه السلام بوده است، یا زین العابدین علیه السلام، اگر به کسی اجازه می‌دادند برو از کارمندان بنی امیه باش یا بنی عباس، خب داشتند پول امام را حقوق می‌گرفتند نه پول دشمن را، نه پول ظلم را، نه پول ظالم را، مسئله کاملاً روشن است از نظر آیات قرآن و روایات.

رحمت الهی پشوانه فهیم

خداوند متعال رحمت ویژه‌اش مخصوص مردم بزرگواری است که فهمشان را در درک حقایق عالم و حقایق دین به کار می‌گیرند، اما آنی که هشتاد سال است فهمش را نه آن طرف به کار گرفته نه این طرف، فهمش را برای شکم و غریزه جنسی به کار گرفته است همین، این هیچ ارزشی ندارد که حالا خدا رحمت ویژه‌اش را نصیب او بکند یا انبیا دعایش بکنند یا ائمه طاهرین علیهم السلام دعا بکنند یا اگر وارد شد امام تمام قد برایش بلند شود.

در عرفات امام صادق علیه السلام در چادر بودند. مسافران شیعه‌ای که از مدینه با حضرت آمده بودند آنها هم در چادر بودند. یک جوانی وارد شد. مو درنیاورده بود به صورتش، سیزده چهارده سالش بود آمده بود حج، تا از در چادر وارد شد امام صادق علیه السلام تمام قد بلند شد، فرمود: بیا کنار من بنشین، حرفهایش را با حضرت زد و حضرت هم بهش فرمود: آن داستان سفر را برای این افراد تعریف کن و بعد رفت. به حضرت گفتند: کی بود این؟ یک مو در صورتش نبود. کمتر به کسی مانند این جوان احترام می‌گذاشتید و می‌گذارید، کیست؟ داستان چیست؟ حضرت فرمودند: زبان این جوان زبان تورات و انجیل و قرآن است. یعنی اینقدر فهمیده است، اینقدر فهمیده. چنان فهمیده که زبانش به معارف تورات و انجیل مسیح و قرآن نازل شده از طرف خدا وصل شده است. یعنی این یک تورات متحرک است، یک انجیل متحرک است، یک قرآن متحرک است. این ارزش فهیم.

احترام به انسان‌های فهیم

قیامت هم این انسان‌های فهیم خیلی مورد احترام خدا و فرشتگان و انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند تا جایی که شاید همه تحمل شنیدن این روایت را نداشته باشند. حالا



جایگاه فهم در شریعت

شماها داشته باشید چون حقیقت این است، امام عسکری علیه السلام می فرماید: یکی از همین‌ها اگر همه انبیاء و ما امامان قیامت نشسته باشیم روی زمین، یک دانه از اینها بیاید از جلوی ما رد شود تمام انبیا و ما به احترامش از جا بلند می شویم. سنگین است این روایت؟ نه! فهم خیلی چیز سنگین با ارزشی است نه این روایت، روایت سنگین نیست، روایت طبیعی است، معمولی است. ساده است، خیلی راحت قابل باور است، ارزش فهم را ما نمی دانیم تا کجاست، ثقل فهم را نمی دانیم تا کجاست، وزن فهم را نمی دانیم تا کجاست. من طلبه که بودم درس مراجع را می دیدم، گاهی هم می رفتم گوش می دادم. هنوز تحصیلاتم به درس‌های خارج و مراجع نرسیده بود، ولی می رفتم گوش می دادم، در حال انتخاب بودم که حالا که سال دیگر می خواهم وارد حوزه مراجع بشوم برای درس خواندن کدام یکی را باید انتخاب بکنم که بتوانم با درشش کار بکنم. یک مرجعی را انتخاب کردم که پنج سال از شاگردان مرحوم کمپانی بود که عالم کم نمونه‌ای بود در وزن فهم، که خدا را شکر می کنم درس او را دیدم که در حقیقت به یک واسطه درس کمپانی را دیدم، هر وقت هم از بزرگان نجف برایم تعریف می کرد به پهنای صورتش اشک می ریخت و گریه‌اش شانه‌هایش را تکان می داد. این یکی با یک آقای دیگر. امام هم که تبعید بود.

قدرشناسی از انسان‌های دارای فهم

یکی از درس‌هایی که می رفتم و به قول معروف سر می کشیدم، درس شیخ الفقها مرحوم آیت الله العظمی اراکی بود که در مسجد فیضیه درس می دادند؛ یعنی اگر کسی از دلان فیضیه وارد حیاط می شد درس ایشان پیدا بود. من هم می رفتم یک گوشه می نشستم. خیلی هم رفتم درس ایشان نه برای درس، چون هنوز حد من به درس خارج نرسیده بود. ایشان صد و پنج سالش بود که از دنیا رفت. زیاد هم خدمت ایشان می رفتم. دوستش داشتم، زهد بود، ورع بود، پاکی بود، علم بود، فکر کنید از مسجد فیضیه تا صحن ایوان طلای حضرت معصومه علیها السلام، چقدر راه است؟ بدون تعطیلی، تا ایشان از خانه می توانست بیاید بیرون



و بدون تعطیلی، از درس که برمی‌گشت می‌آمد در آن صحن، هنوز سنگفرش نبود. قبر بود، سر یک قبری با عصا می‌ایستاد و فاتحه می‌خواند. با توجه قلبی و بعد می‌رفت، هیچ کس هم نمی‌دانست صاحب این قبر کیست که یک مرجع به آن با عظمتی با آن پیرمردی عصازنان پیاده از درس می‌آید فاتحه می‌خواند. یک روز یکی از شاگردانشان، یکی از علماء، پرسید: این قبر، قبر کیست؟ ولی الله است؟ فرمود: نه، از اوتاد عالم است؟ نه، امامزاده معتبری است؟ نه، ایشان کیست که شما را با این سن و با این علم هر روز می‌کشد سر قبرش و نمی‌نشینی بلکه با احترام می‌ایستی و برایش فاتحه می‌خوانی؟

ایشان فرمودند: صاحب این قبر کاسب محل نزدیک خانه ما بود. یک بار یک چیزی به من فهماند. اینقدر حقش بر من عظیم است که من یک چیزی به وسیله او فهمیدم که آمدن سر قبر و فاتحه خواندنش را ترک نمی‌کنم. فهمیده‌های عالم چه روح لطیفی دارند، ما سر قبر پدر و مادرهایمان نمی‌رویم که سی سال، چهل سال جان کنند دین را به ما فهمانند، زندگی را به ما فهمانند، روش زندگی را به ما فهمانند، سر قبرشان نمی‌رویم، بعضی‌هایمان هم یادشان نمی‌کنیم، هیچ. انگار نبودند در این عالم.

پول حلال

کدام از ما در این یک ماه رمضان یاد معلم‌هایمان بودیم. اینهایی که دبستان، دبیرستان، دانشگاه چیز به ما فهمانند و چیز به ما یاد دادند و آدم‌های خوبی بودند، آنی که نمی‌فهمد ارزشی ندارد، فهمیده ارزش دارد. این فرهنگ ارتش قبل از انقلاب، ارتش شاه، که نگویید پولش حلال بوده یا حرام، متدین‌های بانک‌ها و ارتش و ادارات حتی اداره پست می‌رفتند از آیت الله بروجردی اجازه می‌گرفتند وارد کار دولتی بشوند. می‌فهمیدند که باید پولشان حلال باشد. می‌فهمیدند.

نیازهای حیوانی

شعر این سرهنگ را بخوانم، درباره آدم‌هایی که فهم معطل، حبس و اسیر در کله دارند، هشتاد سال هم زندگی کردند اما جز دور شکم و غریزه جنسی طواف نکردند. چقدر شعر



زیباست، البته کل این شعر را که من می‌خوانم در برابرش هم آیه هست هم روایت، این سرهنگ با آخوندهای واجد شرایط عالم، پیوند روحی و فکری داشت.

اهمیت کار انسانی

اگر فکر دل زاری نکردی " فکر فهم، " به عمر خویشتن کاری نکردی، یعنی یک کسی که هشتاد سال فقط دور خودش چرخیده‌است و طوافش طواف دور شکم و غریزه جنسی بوده‌است، چه کار کرده‌است در این عالم، کار انسانی که نکرده، کار شتر و گاو و الاغ و خرس و شیر و فیل را کرده‌است. این که کار نیست. کار انسانی. ما دل زار خیلی داریم. ممکن است همسر ما دل زاری داشته باشد، بچه‌مان دل زاری داشته باشد، رفیقمان دل زاری داشته باشد، یعنی رنجی داشته باشد که خودش نمی‌تواند برطرف بکند. شوهرش می‌تواند برطرف بکند. بی‌محلی به زن، کاری انجام ندادن برای او، یا شوهر دل زاری دارد و گره‌اش به دست همسرش باز می‌شود، ولی همسر متکبر و مغرور و افاده‌ای است. هیچ کاری نمی‌کند.

دارایی انسانیت

اگر فکر دل زاری نکردی به عمر خویشتن کاری نکردی
من یک رفیق داشتم در شصت و پنج سالگی همسرش لمس لمس شد، افتاد روی تخت، سرش فقط تکان می‌خورد. آدم شصت و پنج ساله بعضی‌ها خودشان نیاز به پرستار دارند، من به او ارادت بسیار بالایی داشتم؛ چون صفات اولیاء الهی را در او می‌دیدم در سفرها و حذرها، من که ختم منبر نمی‌روم. وقتی ایشان از دنیا رفت خودم به خانواده‌اش خبر دادم. گفتم: ختمش را من می‌آیم منبر، ختمش هم از کار درنیامد. خیلی هم شلوغ بود، ولی من از بعد خطبه منبر اینقدر گریه کردم تا آخرش یاالله گفتم و پایین آمدم؛ یعنی یک تکیه‌گاه بسیار قوی روحی برای من بود.

پنج سال از کنار این تخت تکان نخورد الا در شبانه روز دو سه ساعت که می‌رفت در مغازه و سریع می‌آمد خانه و می‌بست مغازه را. شاگرد هم نداشت. خیلی هم بهش گفتم



شاگرد بیاور. گفت: نفس پاک پیدا کردی بیاور. ما هم که نمی‌فهمیدیم کی نفس پاک دارد کی نفس آلوده؟ جای خوبی هم بود مغازه‌اش و هر چی خانم چادری و نمی‌دانم مانتو روسری و بدحجاب و خوب حجاب تا می‌دید از در مغازه می‌خواهند ببینند تو سرش را می‌انداخت پایین و فقط می‌گفت: تشریف ندارند. اصلاً معامله نمی‌کرد. هیچی. اینها الان خنده‌دار است نه؟ به دولت بگویی خنده‌دار است برایش، به مردم بگویی خنده‌دار است برایش، ولی اولیاء خدا کلاس بالایی دارند. نکند یک نیم‌نگاهی، هوسی را در دل شعله‌ور کند. اصلاً دنبال این نیم‌نگاه نبود و کور کرده بود جاده این نیم‌نگاه را ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ خنده‌دارها باید به قرآن بخندند، نه به اینها، به خدا باید بخندند که چرا این محرم و نامحرمی را ایجاد کردی.

بی‌اهمیت شدن حقیقت انسانی

دنیا می‌گوید قاطی بودن بهتر است، راست می‌گوید؛ چون مردهای خوک صفت برای ارضای شهوات دوست دارند کل زنان دنیا نیمه‌عریان باشند و آزاد، ولو با داشتن شوهر. این را دنیا دوست دارد ولی خدا رعایت محرم نامحرمی را دوست دارد؛ چون خلق کرده زن و مرد را و می‌داند اگر اینها را اجازه‌رهایی بدهد کل کره زمین می‌شود زناخانه، کل می‌داند خدا.

خدا هم خودش می‌داند من و شما هم که تا حالا زنا نکردیم، گیرمان نیامده، یک لطفی بهمان کرده و گیرمان نیامده‌است. اگر ما هم گیرمان می‌آمد معلوم نبود مثل آنها شناگر نباشیم.

پرستاری فداکارانه از همسرش

یک روزی من به ایشان عرض کردم و گفتم: درآمد مغازه‌تان که زیاد نیست، شما هم با این سن بیست و چهار ساعته در خدمت این خانم هستید، حمام ببرید، شست و رفته کنید،

جایگاه فهم در شریعت

عوضش کنید، من جاهایی را دارم از سالمندان، اجازه بدهید پولش هم تامین کنید ببرید آنجا. گفت: من پنجاه و پنج سال با این زن زندگی کردم و سرپا بوده‌است، این پنج ساله پروردگار عالم در رحمت خاصی را در خدمت به یک بنده خوبش به روی من باز کرده، یک روز هم حاضر نیستم از این خانه ببرند جای دیگر. ممکن است دل زن زار باشد، باید یک کاری برایش کرد. ممکن است دل مرد زار باشد، ممکن است دل همسایه زار باشد. پرونده خیلی گسترده است. آدم‌های فهیم خیلی خوب زندگی می‌کنند خیلی.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: بدن خودش با پرستاری زنش، با پرستاری شوهرش در رنج است «النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»^۱ ولی دیگران در کنارش آسایش دارند، راحت هستند، من خیلی زود به زود می‌رفتم دیدن ایشان، وقتی وارد می‌شدم با همسرش هم احوالپرسی می‌کردم. جلوی روی من به من می‌گفت: خانم من می‌داند که یک نوکر عاشق در این دنیا دارد که آن هم من هستم.

"اگر فکر دل زاری نکردی" فکر، فهم، "به عمر خویشتن کاری نکردی"، "ستمگر بر سرت زان شد مسلط"، که خود نسبت به دیگران "که خود دفع ستمکاری نکردی". خودت ظالم هستی، می‌زنی در سرت چرا ظالم در دنیا به ما مسلط است، خب ظلم نکن تا خدا ظلم را بلند کند.

نچینی گل ز باغ زندگانی گر از پای برون خواری نکردی
شدی مغرور روز روشنی چند دگر فکر شب تاری نکردی
چقدر این یک خط شعرش زیباست،

کسی در سایه لطفت نیاسود به عالم کار دیواری نکردی
باز گلی به جمال این دیوارهای کاه‌گلی در دهات‌ها، پیرمرد کشاورز می‌آید رد می‌شود، می‌نشیند و تکیه می‌دهد و می‌گوید: خدا پدرش را بیامرزد که تو را ساخت، کی تا حالا با تکیه به تو خستگی‌اش رفع شده؟ دردش دوا شده؟ مشککش حل شده؟

کسی در سایه لطفت نیاسود به عالم کار دیواری نکردی



داستان وفای مرد به زن ناینا

در همین تهران من بچه مدرسه‌ای بودم. نمی‌دانم حالا دبستان بودم یا دبیرستان بودم، در همان منطقه ما یک جوان آراسته و درس‌خوانی یک دختر آراسته‌ای را نامزد کرد. یک عقد هم خواندند. جوان باید می‌رفت خارج و یک سال و نیم تحصیلاتش را آنجا به کمال می‌رساند و دانشنامه‌اش را می‌گرفت و می‌آمد.

از وقتی رفت با این دختر در تماس بود، دختر هم با او در تماس بود. آن وقت تلفن مشکل بود و باید می‌رفتند تلفنخانه به آن کشور زنگ می‌زدند و نامه‌نگاری می‌کردند. هفت، هشت ماه گذشت. اینها خیلی گرم باهمدیگر در رابطه بودند و عاشق همدیگر بودند. ولی دختر که خیلی هم می‌گفتند زیبا بوده و آراسته بود، دچار یک بیماری شد که آن زمان هم طب در ایران خیلی پیشرفتی نداشته و بیشتر دکترها عمومی بودند. چشم این دختر کور شد به کل، دیگر تلفن نکرد، نامه نداد، آن بنده خدا هم آنجا داشت دق می‌کرد. بالاخره رنج یک سال دیگر ماندن را تحمل کرد و وقتی برگشت ایران از فرودگاه مستقیم آمد خانه نامزدش، در زد، مادر دختر در را باز کرد. دید دامادش است. خیلی گریه کرد. داماد هم گریه کرد. گفت: یک سال است چرا نامه‌های من را جواب ندادید؟ چرا هیچ خبری به من ندادید خانمم کجاست؟ گفت: خانم در اتاق است، وارد اتاق شد سلام کرد دختر صدایش را شنید اما نمی‌دید. جواب داد، گریه کرد، چشم‌ها نشان نمی‌داد کور است. داماد نشست کنار دختر. گفت: چرا یک سال است نامه‌ها را جواب نمی‌دهی؟ چرا دیگر نیامدی تلفن کنی؟ گفت: نیامدم برای اینکه من یک بیماری گرفتم. دو تا چشمم از دست رفته‌است. منتظر بودم بیایی بهت بگویم خیلی راحت من را طلاق بده و برو با یک دختر دیگر ازدواج بکن. من به درد زندگی‌ات نمی‌خورم. من دیگر تا آخر عمر چشم پیدا نمی‌کنم.

اگر فکر دل زاری نکردی به عمر خویشتن کاری نکردی
کسی در سایه لطفت نیاسود به عالم کار دیواری نکردی

جایگاه فهم در شریعت

گفت: من فقط با تو ازدواج می‌کنم و تا آخر عمر به یک زن چشم نمی‌دوزم و به مادرزن و پدرزنش گفت تهیه عروسی من را با دخترتان ببینید، عروسی کردند، مگر ما چقدر در این دنیا زنده هستیم که دل‌ها را هی آزرده کنیم؟ چقدر زنده هستیم که به مردم ظلم کنیم، چقدر؟ ما مومن هستیم، شیعه هستیم، ما باید کانون عشق و محبت و رفع درد باشیم،

سزاوار تو باشد حق پرستی چرا کار سزاواری نکردی

اسم شاعر در این خط آخر هست،

بود حال تو پیدا نزد صابر به ظاهر گرچه اظهاری نکردی

دل زار.

احسان ابی عبدالله علیه السلام به سائل

کنار خیمه یک پیرمرد گدا از این بیابان نشین‌ها در روز عاشورا نمی‌فهمید چه خبر است؟ واقعا نمی‌فهمید، چشمش اول به ابی‌عبدالله علیه السلام خورد و گفت: یک کمکی به من بده، من وضعم خیلی خراب است، بقچه‌اش هم ولو کرد. امام پر کرد بقچه‌اش را از لباس و خوراکی‌های خشک و کمک پیرمرد هم کرد و روی کولش گذاشت. پیرمرد با چه دل شادی از کربلا رفت. نپرسید تو کی هستی، در این بیابان چقدر آدم بامحبتی هستی نپرسید. اما داستانش ماند که امام در آن گیر و دار جنگ یک دل آزرده را خوش کرد. "اگر فکر دل زاری نکردی، به عمر خویشتن کاری نکردی"، کسی آمد در خانه‌اش را زد. در را باز نکرد اما آمد پشت در. خود ابی‌عبدالله علیه السلام فرمود کیه؟ گفت: مستحق هستم، ندار هستم، فقیر هستم، راست می‌گویم، دروغ نمی‌گویم، اگر یادتان باشد قدیم‌ها تهران هم بود، بالای در کوچه یک دایره باز بود برای اینکه نور در دالان بتابد. بیشتر خانه‌ها هشتی داشت و دالان داشت، امام چهار هزار درهم که می‌شود، چهارصد دینار را ریختند در عبایشان. عبا را جمع کردند و آوردند از بالای آن دایره در دادند بیرون و فرمودند بگیر، بیشتر نداشتیم بدهم، مرد هم عبا را گرفت و ابی‌عبدالله علیه السلام هم رفت در اتاق. مرد نشست دم در مثل مادر بچه مرده بلند بلند گریه کرد، امام آمد پشت در فرمود: من واقعا بیشتر



نداشتم بهت بدهم. چرا گریه می‌کنی؟ گفت: یابن الرسول الله ﷺ! من به این مقدار پول نیاز نداشتم، من با صد درهم همه مشکلاتم مثلا حل می‌شد. شما چهار هزار درهم به من پول دادی. فرمود: خب چرا نمی‌روی و نشستی گریه می‌کنی؟ برای چی؟ گفت: گریه می‌کنم برای دست تو، که این دست چرا باید برود زیر خاک.

روضه اباعبدالله ﷺ

اما ای فقیر تو خبر نداشتی شاید هم زنده نماندی که بینی ابی عبدالله ﷺ طبیعی از دنیا نرفت، تو نبودى بینی وقتی خواهر آمد دید انگشت را با انگشت بردند. تو نبودى بینی دشمن پیراهن کهنه‌ای را هم نگذاشت به این بدن مطهر بماند. که زینب کبری ﷺ رو کرد به مدینه گفت: یا رسول الله ﷺ! هذا حسین. بلند شو بین با بدن عریان بچوات چه کردند. خدایا به حقیقت ماه رمضان را از ما راضی بفرما.

این دعایی است که ائمه ما در دهه آخر ماه رمضان داشتند. ائمه ما می‌ترسیدند نکند ماه رمضان تمام شد و رمضان راضی نشده باشد، خدایا به حقیقت ابی عبدالله ﷺ ماه رمضان را از ما راضی کن. خدایا اعمال بسیار اندک و ناقابل ما را در این ماه قبول کن، دعاهاى شب احیای اولیائت را در حق همه ما و زن و بچه‌ها و نسل ما مستجاب کن. داعش را نابود کن. آل سعود را ریشه کن کن. دشمنان ما را به ذلت بنشان، تمام گذشتگان، معلم‌هایمان، مراجع، فقها، پدران، مادران، عمه‌ها، خاله‌ها، دایی‌ها، عموها، برادران و خواهران هر کسی از ما از دنیا رفته تا زمان پیغمبر ﷺ همشان الان با ارواح ائمه محشور فرما.



جلسه بیست و چهارم

اهمیت سرمشق‌گیری از انسان‌های

فہیم و رابطہ تقوا و فہم

اهل بیت علیهم السلام الگوی انسان‌های فهیم

ارزش کسانی که فهم خود را برای درک حقایق عالم یا حقایق دین خدا به کار می‌گیرند در ضمن چند روایت در جلسه قبل شنیدید. یک مسئله بسیار مهمی که در رابطه با این بزرگواران در قرآن مجید و روایات مطرح است این است که خداوند و اهل بیت علیهم السلام اهل فهم را به عنوان سرمشق معرفی کردند که مردم از کلام آنها، رفتار آنها و روش آنها که گفتار حق است، روش حق است، رفتار حق است، پیروی کند.

نمایندگان اهل بیت علیهم السلام

نمی‌دانم شما برادران و خواهرانم چه مقدار به شخصیت والای حضرت مسلم ابن عقیل آگاه هستید. ایشان داماد وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام عموی بزرگوارشان هستند. دو تا از فرزندان ایشان که از چهره‌های برجسته ایمان و عمل و اخلاق بودند روز عاشورا شهید شدند و جزو این هفتاد و دو نفر در اکثر کتاب‌ها نامشان ذکر شده و در تابلویی هم که بالای سر قبور این هفتاد و دو نفر در حرم ابی عبدالله علیه السلام است نام هر دویشان در بین هفتاد و دو تن می‌درخشد.

حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام امام معصوم وقتی که مسلم را به نمایندگی خودشان انتخاب کردند و به سوی کوفه فرستادند، در نامه‌ای که به مردم کوفه نوشتند، نوشتند

که پسرعمم و مورد اطمینان و اعتماد را فرستادم. این مورد اعتمادم و مورد اطمینانم حرف کمی نیست، یعنی به مردم کوفه فرمودند در نبود من فکر او، رفتار او، منش او، روش او، سخن او مایه خیر دنیا و آخرت همه شماس. و اینقدر این انسان دارای ارزش است که پیغمبر ﷺ گریه بر او را که هنوز به دنیا نیامده بود موجب اجر و پاداش در قیامت دانستند.

گاهی ائمه علیهم السلام ما نماینده می فرستادند به شهرها که این نمایندگان در آن شهرها بودند و از دنیا می رفتند و دیگر هم ائمه علیهم السلام را نمی دیدند، امام در نامه ای که به اهل آن شهرها می نوشتند به مردم می فرمودند این شخص بر دین و بر دنیای شما امین است، این ارزش فهم است. این ارزش مردم با فهم است، امام که خطا نمی کند، امام که دین و دنیای مردم را به این سادگی دست یک نفر نمی سپارد، حتما این انسانی که امین بر دین و دنیا است از یک فهم بالایی نسبت به معارف الهی و دین خدا برخوردار است که امام برای مردم راه باز می کنند که دین و دنیایان را به او بسپارید.

تاکید روایات در تقلید از مجتهدین و اهل فهم

یک روایتی امیرالمومنین علیه السلام دارند در همین زمینه که اهل فهم را سرمشق خودتان قرار بدهید، یعنی الان که ما را نمی بینید و ما بین شما نیستیم ولی آنهایی که فرهنگ ما را، ولایت ما را، حلال و حرام ما را، منش و رفتار ما را فهمیدند و می دانند را سرمشق زندگیتان قرار بدهید. رجوع به مرجع تقلید واجد شرایط هم از این قبیل است.

این روایات ما روی شرایط خیلی پافشاری دارد از جمله در نبود ائمه علیهم السلام، «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»^۱ فقیهی که خواسته های نامشروع باطنی و به تعبیر قرآن هوای نفسش با او بازی نمی کند، «حَافِظًا لِدِينِهِ»، فقیهی که در هیچ جریان تلخ و شیرینی دینش را نمی بازد، «مُطِيعًا لِأَمْرِ



مَوْلَاهُ» فقیه‌ی که عبدالله واقعی است، «مُخَالِفًا عَلٰی هَوَاهُ» فقیه‌ی که اگر در مقابل یک خواسته نامشروعی قرار بگیرد اصلاً جواب آن خواسته را نمی‌دهد. «فَلِلْعَوَامِّ اَنْ يُقَلَّدُوهُ» یعنی جمیع مردم این لازم است که در دینشان از این آدم فهمیده (فقیه یعنی فهمیده) پیروی بکنند. این تقلید تقلید مثبتی است، این تقلید تقلید درستی است، این تقلید تقلید پر قیمتی است.

داستان نخود فروش فهیم

خب یک مرجع تقلیدی را من بهتان معرفی بکنم در قرن هفتم هجری می‌زیستند که ایشان تالیفات بسیار پر قیمتی دارد. احوالاتش را دقیق می‌خواندم. فکر کنم نزدیک بیست و پنج کتاب علمی قابل قبول دارد، به نام "سدید الدین حمصی"، در یک دهی نزدیک حسن آباد قم در حدود کهریزک، فشافویه و ری زندگی می‌کرده‌است. زمان قرن هفتم بوده و مردم آن ده شغلشان نخودکاری بوده‌است. به این خاطر اهل آنجا را می‌گفتند حمصی، حمص یعنی نخود یعنی این آقا برای آن دهی است که مردم نخودکاری می‌کنند. ایشان در آن ده یک بقالی داشت، بقالی آن چی هست؟! ایشان می‌رفت از نخودکارها نخود می‌خرید. نخود کشت ده خودشان. عدس می‌خرید، ماش می‌خرید، گندم می‌خرید، جو می‌خرید و اینها را در گونی‌های جدا در مغازه می‌چید، یک روز در مغازه نشسته بود. یک آقای آمد خرید، از ده خودشان نیم کیلو نخود یا یک کیلو عدس می‌خواست. این سدید الدین حمصی چند سالش است؟ ایشان پنجاه سالش است، در مغازه است در سن پنجاه سالگی. نه سواد خواندن دارد و نه سواد نوشتن. هیچی!

در حالی که این دهاتی آمده بود که من این جنس‌ها را می‌خواهم، یک عالمی به صورت رهگذر می‌آید در همین مغازه ده که جنس بخرد. نوشتند که این عالم کی بوده‌است؟ معلوم است عالم ده نبوده‌است. اگر عالم ده بود این نخودفروش کاملاً او را می‌شناخت، این مرد خریدار ده خودشان یک مسئله‌ای را از این عالم می‌پرسد.

این پرسیدن از عالم دستور از قرآن است ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾^۱ این از امتیازات قرآن و شیعه است فقط و فقط. اگر بهتان بگویم در عربستان تمام آخوندهای وهابی و آخوندهای وابسته به فقه حنبلی سوال را حرام اعلام کردند، راحت قبول نکنید. من با یک عالمی در مسجد الحرام کنار دستم قرار گرفته بود، گفتم خوب است چند تا مسئله بپرسم. مسئله اول را که پرسیدم جواب داد. مسئله دوم را بو برد که من شیعه هستم و دارم او را وارد سوال و جواب می‌کنم که از نظر علمی محکومش کنم، زرنگ بود، رو کرد به من گفت که «السؤال حرام» بلند شد و گفت: الله اکبر، الحمد لله رب العالمین. اما قرآن می‌گوید از وارد، از فهمیده، از عالم بپرسید. خب من اگر نپرسم صراط مستقیم را چطوری پیدا کنم؟ من اگر نپرسم حرام و حلال خدا را چطوری بفهمم؟ من یک عمری سوال نکنم، یک عمری در باطن خودم عالمان دین را طرد بکنم، یک عمری بنشینم دو تا ناسزا به خودم بدهم و شش تا فحش هم به عالم دین بدهم؟ خب من قیامت چه قیامتی خواهد شد؟ وقتی وارد قیامت می‌شوم هشتاد سال عمر را نه در صراط مستقیم بودم نه مسائل عالی اخلاقی را بلد بودم، نه رفتار با زن و بچه را بلد بودم، نه رفتار با درآمد و خرج را بلد بودم. نه حلال و حرام را بلد بودم. خب وقتی وارد قیامت بشوم خودم می‌فهمم آنجا که باید سرم را بیندازم پایین و تا من را نبستند خودم بروم جهنم، علم که خوب است، علم که خیر است. من با سوال، علم عالم را به خودم منتقل می‌کنم. من با سوال خیر عالم را به خودم منتقل می‌کنم.

در سوال و جواب این خریدار با این عالم به قدری این نخودفروش لذت برد که گفت علم عجب کیفی دارد، عجب لذتی دارد، اینها که از مغازه رفتند بیرون خودش هم در مغازه را بست و آمد بیرون. کلید مغازه را داد به یکی از قوم و خویش‌هایش و گفت برو آنجا کاسی کن و یک چیزی هم به من بده، من رفتم. کجا؟ گفت: دارم به مدرسه ری می‌روم، رفت. سر پنجاه سالگی. از ری چون عالمان بزرگ شیعه یک دوره در شام بودند



بلند شد رفت شام، برادرانم! سی سال این نخودفروش در علم شنا کرد و تبدیل به یکی از بزرگترین عالمان مکتب اهل بیت علیهم السلام شد. بیست سال هم بعد از آن سی سال، مرجع دین مردم بود. شد صد سالش. یک دانه لیوان دوی گیاهی نخورد. یک قرص هم نخورد. سر صد سالگی هم از دنیا رفت و شد چهره ماندگار مکتب اهل بیت علیهم السلام. سدید الدین جمصی، برخورد یک آدم بی سواد با یک عالم، وجود آن عالم را سرمشق یک بقال پنجاه ساله بی سواد قرار داد که خودش بعدا شد مرجع تقلید.

تلاش دشمنان در مانع شدن برای بالا رفتن فهم مردم

غیر از اینکه مردم بافهم ارزش بالایی دارند، دین در آیات قرآن و روایات به ما می گوید اینها را سرمشق قرار بدهید، الگو قرار بدهید، با اینها در ارتباط باشید برسید، بفهمید، اگر ماهواره ها علیه فقط روحانیت شیعه؛ چون ماهواره ها نه علیه خاخام های یهود، نه علیه کشیش های مسیحی، نه علیه کشیش های ارامنه، نه علیه علمای عربستان، نه علیه علمای غیر شیعه، هیچ تبلیغات سوئی ندارد. فقط لبه تیز تیر سه شعبه اش را به طرف عالمان شیعه گرفته است، کدام عالمان؟ آن اهل لباسی که با بدکاری خودش را ساقط و بی آبرو کرده را که دیگر ماهواره لازم نیست ساقطش کند، آن خودش را ساقط کرده است. برای چی می خواهند قم راه، حوزه راه، مرجعیت راه، از شما بگیرند؟ چون زمان امیر کبیر انگلستان که اینجا را یک لقمه کرده بود فهمیده بود اگر ملت ایران را نفهم نگه دارند حالا حالاها جیب این ملت را در برابر چشمش می شود خالی کرد و یک نفر هم داد نخواهد کشید. مدرکش در اسناد وزارت خارجه بریتانیا است. به سفیرشان در تهران نوشته من وزیر خارجه انگلیس، من یک لک روپیه^۱، صد هزار روپیه که آن وقت پولی مثل کوه دماوند بود، حواله کردم بیاید تهران، بیاید سفارت، بدهند دست تو، این صد هزار روپیه را فقط و فقط خرج بی سواد داشتن و نفهم نگه داشتن ملت ایران کن.

۱. یک لک برابر است با صد هزار.

جایگاه فهم در شریعت

چون اگر بفهمند ما را پس می‌زنند، اگر بفهمند سر ما را به سنگ می‌کوبند، اگر بفهمند دیگر ما را قبول نمی‌کنند، اگر بفهمند دیگر معاندشان را نمی‌شود غارت کرد، اگر بفهمند نمی‌شود تخریبشان کرد، اینها را نفهم کنید.

منصور دوانیقی به نخست وزیرش حکم داد. منصور آدم فهمیده و بسیار ملعونی بود، ولی فهمیده بود، حکم نوشت تمام مردم کشور را بین گرسنگی و سیری اداره کن، چون اگر گرسنه بمانند بر علیه بنی عباس قیام می‌کنند و ما را از بین می‌برند، و اگر سیر بمانند خواسته‌های ما دیگر در آنها اجرا نخواهد شد. ما دیگر ملت نوکری نخواهیم داشت. اینها را یک جوری بار بیاور در اقتصاد دائم محتاج ما باشند. نه گرسنه که ناله بزنند، نه سیر که زیر بار ما نروند. نفهم نگهشان دار.

خسارت‌های نبود فهم

چه بلای عجیبی است نفهمی، چه بلای سنگینی است. امیرکبیر کشتن، سید جمال کشتن، قائم مقام فراهانی را کشتن، چه بلای سنگینی است، مرجع تقلید کم نظیری مثل حاج شیخ فضل الله نوری را روز سیزده رجب ده صبح در میدان توپخانه به دار کشیدن، اینها همه فقط برای این بوده که ملت بیدار نشوند و نفهمند.

اهمیت تقوا در انسان‌ها و ارتباط آن با فهم در کلام حضرت امیر علیه السلام

کلام مولا را بشنوید، چقدر زیباست که می‌گوید آدم‌های فهمیده را سرمشق زندگی قرار بدهید. بروید دنبال فهمیده‌ها ببینید ضرر نمی‌کنند. ببینید در زندگی نگرانی ندارند، ببینید باطناً خوش هستند، ببینید از مرگ نمی‌ترسند، ببینید که با خدا اختلاف حساب ندارند، ببینید چه مردم راحتی هستند در این دنیای ناراحت، ببینید. «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ»^۱ تقوا که جایگاه عظیمی دارد، قرآن می‌گوید اهل تقوا جهنم نمی‌روند، قرآن می‌گوید اهل تقوا گیر آتش نمی‌افتند، قرآن می‌گوید بهشت را برای اهل تقوا قرار دادند، «أُعِدَّتْ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۳.



لَمُتَّقِينَ^۱ قرآن مجید می گوید اهل تقوا در زندگی دچار بن بست نمی شوند، دچار بن بست
«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۲ خودم برایشان راه دررو قرار می دهم.

اهل تقوا، اهل فهیم

قرآن می گوید اهل تقوا آدم های فهمیده ای هستند «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُوا اللَّهَ»^۳ قرآن مجید
می گوید اهل تقوا معشوق من هستند «وَأَتَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۴ تقوا چیست؟ چیست؟
تقوا سه شاخه دارد، ترک همه محرمات، انجام همه واجبات، آراسته شدن به حسنات
اخلاقی، من در گرفتاری ها اهل تقوا را دیدم، گرفتار نبودند، گرفتار نشدند، اگر گرفتاری
برایشان درست شد، خداوند راه بیرون رفت از گرفتاری برایشان قرار داد. من این را در
زندگی ام به تجربه دیدم. پنجاه سال است، من دیدم اهل تقوا خوش ترین مردم در این
مملکت بودند، قانع، پاک، حلال خور، حقی را از کسی پایمال نکنند، تلنگری به کسی
نزنند، ظلمی به کسی روا ندارند، راحت بودند. وجدان را باید زخم بزند آدم که انسان را
مورد ملامت و سرزنش قرار بدهد، هی بگوید چرا این کار را کردی؟ چرا مال مردم را
خوردی؟ چرا مردم را به خاک سیاه نشاندی؟

من وقتی هیچ ظلمی نکنم چه حمله ای وجدان دارد به من بکند، چی کار کند؟ باطن اهل
تقوا در آرامش است، «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبِّ شَعَلِ التَّفَكُّرِ قَلْبَهُ» این سفارش
امیرالمومنین علیه السلام است. «تقیة» چه نوع تقوایی، چه تقوایی؟ سرمشق می دهد «فَاتَّقُوا اللَّهَ
عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبِّ شَعَلِ التَّفَكُّرِ قَلْبَهُ» تقوای آن انسانی که دلش دائما در فهیم و
اندیشه و فکر می غلتد، تقوای آنها را پیشه کنید که هیچ پلکی را بدون فکر به هم

۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲. طلاق: ۲.

۳. بقره: ۲۸۲.

۴. آل عمران: ۷۶.

نمی‌زنند، هیچ دستی را بدون فهم دراز نمی‌کنند، هیچ قدمی را بدون فهم بر نمی‌دارند، هیچ حرفی را بدون فهم نمی‌زنند، هیچ لقمه‌ای را بدون فهم وارد دهانشان نمی‌کنند. «تقیّتا من شغل التفکر قلبه». یعنی همش در همه کارهایشان دنبال فهم هستند که این کار حق است، یا باطل است.

«و أنصَبَ الخَوْفُ بَدَنَهُ» اهل فهم بدنشان در ناراحتی است ناراحت، همش در فکر هستند که این بدن را از آتش جهنم حفظ بکنند، می‌ترسند که آتش این بدن را بخورد فرسوده کند، بشکند، نابود کند، «و أنصَبَ الخَوْفُ بَدَنَهُ» اینها را الگوی خودتان قرار بدهید. اینها را.

فهم، عامل هدایت یهودی

اهل فهم، یک داستان خیلی زنده و با ارزش جالبی را برایتان از یک آدم فهمیده در تهران بگویم، که یک داستانش را دهه اول گفتم. داستان دزدی که نیمه شب آمد خانه آقا شیخ هادی نجم‌آبادی را بدزدد که از بالای دیوار افتاد و پایش شکست و آقا شیخ هادی بیدار شد نصف شب که آمد پایش را بست و چایی آورد و شام آورد و محبت کرد و یک چیزی بهش داد و رفت آن هم دیگر دزد نبود. یک داستان دیگر این آدم فهمیده دارد که غوغاست.

در همین خیابان شیخ هادی که خانه‌اش بود و مسجدش و قبرش، خیابان خاکی بود و آباد نبود. داشت رد می‌شد، دید یکی از اهل محل که سید هم بود با هفت هشت نفر با روش لات‌منشانه، روش بد، یک یهودی را دارند می‌کشند روی خاک، آقا شیخ هادی جلوییشان را گرفت. به آن سردمدار این هفت، هشت تا لات که سید بود، گفت: سید چی کار داری می‌کنی؟ گفت: این کافر است، بی‌دین است، مشروب‌ساز است، جوان‌ها می‌روند ازش شراب می‌خرند و می‌خورند. این مضر است. این پست است. آقا شیخ هادی با آن فهمی که داشت به نظرش آمد پنج، شش تا لات امر به معروفی نیستند، نهی از منکری نیستند. اینها خودشان لات هستند. اینها این یهودی را دارند می‌برند ساقط کنند و خانه و خمره‌ها و فرش و لیوان‌ها و کاسه‌هایش را غارت کنند. همین هم بود. لات که نمی‌آید امر به معروف بکند.



در این شلوغ بازی آقا شیخ هادی به یکی از اطرافیانش که کنارش ایستاده بود خیلی سریع و یواش گفت: مهر نماز داری؟ قدیم ها شیعه ها مهر در جیبشان بود. گفت: دارم، گفت: در این شلوغ پلوغی و دعوا یک جویری یواشکی این مهر را بینداز در جیب این یهودی، در شلوغ پلوغی. گفت: آقا شیخ هادی! مهر را انداختم. گفت: خیلی خب، گفت: سید! جدت پیغمبر ﷺ به بت پرستان مکه گفت: «قولوا لا إله إلا الله، تفلحوا»^۱ بیایید یک بار بگویید لا اله الا الله نجات پیدا می کنید، جدت کسی را روی خاک نکشید برای تربیت کردن، کسی را لگد نزد، کسی را اینجوری آبرویش را نبرد، بعد هم برای چی می گویی این کافر است و یهودی است؟ کنار بروید ببینم، به آن مرید گفت که جیبش را بگرد ببینم تورات در جیبش است چی در جیبش است؟ جیبش را گشت و یک مهر نماز در آورد. گفت: سید این کافر است؟ یهودی هم زبانش بند آمده بود و نمی توانست از خودش دفاع کند. گفت: این کافر است این که مهر نماز در جیبش است، برای چی با یک مسلمان اینجور دارید بدرفتاری می کنید و ظلم می کنید. رهایش کنید و بروید، همه سرشکسته و خجالت زده یهودی را رها کردند و سید هم با مریدهایش غرق در حیرت که ما که می گفتیم این کافر است و این یهودی مهر نماز در جیبش چی کار می کرد؟ نکند شیعه عوضی بوده؟ آنها رفتند، آقا شیخ هادی به این یهودی گفت که شما بلند شو برو خانه تان، برو سراغ کارت. در امان من هستی. گفت: نمی روم، من دست از دامن تو بر نمی دارم، اگر اسلام این است که تو می گویی من یهودی را مسلمان کن، دین هم به من یاد بده. نماز هم به من یاد بده. بعد من می روم خانه ام. این فهیم، بفهمم چی کار بکنم. بفهمم.

حرفم تمام. حیف ای ماه رمضان که داری رابطها را با ما قطع می کنی و می روی! دختر امیرالمومنین علیه السلام هم می خواست از کربلا برود به بدن قطعه قطعه گفت: نمی خواهم بروم، اگر به خودم بود کنارت می ماندم، تا بمیرم. حسین علیه السلام من! دارند ما را می برند.



جلسه بیست و پنجم

ویژگی‌های انسان فهیم در بیان

رسول خدا ﷺ

خصلت‌های مردم متکی به فهم در روایتی از وجود مبارک رسول خدا ﷺ ده خصلت شمرده شده است. در جلسات گذشته در دهه دوم از آن ده خصلت سه خصلتش را عرض کردم. امروز هم با توفیق خداوند بقیه خصلت‌ها را البته بدون شرح و تفصیل بیان می‌کنم که بی‌نصیب از متن روایت نمانید.

عقل و فهم

عرض کردم یک معنای عقل در لغت فهم است، فهم نعمت ویژه خدا به انسان است که می‌تواند با کمک این نعمت هم حقایق عالم هستی را به اندازه خودش درک بکند، و هم حقایق دینی را، که در دین همه حقایقی که به وجودآورنده خیر دنیا و آخرت باشد بیان شده است. فقط در اسلام. آن هم اسلامی که تجلی قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است.

اول: حلم و بردباری انسان فهیم

کسی دین را بفهمد و بعد از فهم دین به فهمیده‌ها عمل کند، سرمایه عظیم خیر دنیا و آخرت نصیبش می‌شود. یک صفت مردم فهمیده در رده‌بندی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این است که «أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْهِ»^۱ وقتی با مردمی برخورد می‌کند، حالا یا با مردم آشنا، یا با

۱. تحف العقول، ص ۲۸.



مردم غریبه، که نسبت به او کار جاهلانه انجام می‌دهند، کار نابخردانه انجام می‌دهند و حرف جاهلانه می‌زنند، بردباری می‌کنند، از کوره در نمی‌رود، زود تصمیم نمی‌گیرد، وارد عمل نمی‌شود. حوصله می‌کند، در حوصله کردنش هم یا به آن آدمی که کار جاهلانه کرده حرف می‌زند با محبت، با آرامش، و آن آدم بیدار می‌شود یا نه بیدار نمی‌شود. اگر بیدار شد که بیدارشونده به خیر رسیده و اگر بیدار نشد، ضرر کرده‌است. ولی آدمی که دارای فهم است در برخوردها ضرر نمی‌کند، زیان نمی‌بیند، اگر به گونه‌ای عمل بشود که زیان ببیند معلوم می‌شود این هم فهمش کم است. این یک خصلت که بسیار خصلت مهمی است دائماً انسان را از ضربه خوردن حفظ می‌کند، حلم، بردباری، نرمش، در برابر آنهایی که هم کار جاهلانه دارند و هم حرف جاهلانه، جای حلم هم معلوم است. به ما گفتند حلم در برابر زن و بچه، پدر و مادر، اقوام مردم.

مواضع حلم و بردباری

این دیگر جایش در میدان جنگ با دشمنان خدا و کفار نیست، آنجا جای به کار گرفتن خشم است، بنابر آیات قرآن. پس برادران و خواهران مومن، خشمشان را نباید در محدوده زندگی خودشان با مردم مسلمان یا با اقوام مسلمان یا با زن و بچه به کار بگیرند. اینجا جای حلم است، میدان جنگ جای خشم است. این موارد را دین یاد داده‌است. این که عرض می‌کنم هر کسی دین را بفهمد خیر دنیا و آخرت خودش را تامین می‌کند؛ چون دین هیچ چیزی را از انسان در راهنمایی کردن کم نگذاشته‌است.

دوم: گذشت انسان فهم

«وَ يَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ» بالاخره مردم که مقام عصمت ندارند، اقوام ما که مقام عصمت ندارند، خود ما هم نداریم و زن و بچه‌مان هم ندارند. گاهی ما بی‌علت شرعی و بدون یک سبب عقلی مورد ظلم قرار می‌گیریم. حالا یا با زبان مردم یا با عمل مردم، ظلم زبانی هم کم نیست، غیبت آدم را می‌کنند اما بدون علت، یک وقت من خودم را در بین مردم با اختیار خودم فاسق و فاجر و پلید و گنهکار می‌نمایانم، باکی هم ندارم که همه مردم گناهان من را



بینند و باکی هم ندارم هر کسی هر چه دلش می‌خواهد درباره من بگوید، بگوید: این عرقخور است. درست می‌گوید من عرقخور هستم، این آدم بدی است. درست می‌گوید من آدم بدی هستم، می‌خواهد جلوی روی خودم بگوید یا می‌خواهد پشت سرم بگوید. اگر برود پشت سرم بگوید در حالی که من خودم را با گناه نمایانم به مردم، این غیبت نیست.

مورد غیبت

مورد غیبت کجاست؟ مورد غیبت جایی است که یک نفر از یک عیب خلقتی من اطلاع پیدا کرده‌است، مثلاً اطلاع پیدا کرده که من یک مشکل بدنی دارم، یا سیاه چهره خلق شدم، یا همه موهای سرم زود ریخته‌است، پشت سر من می‌نشیند حرف می‌زند که کوتوله را دیدید؟ تاس را دیدی؟ دیدی قیافه‌اش را و این حرفها. اگر به منی که این عیوب خلقتی را دارم برسد ناراحت بشوم، رنجیده بشوم این غیبت است. اما مردمی که همه مردم بدی‌هایشان را می‌دانند و آشکار است و پشت سر او بدی‌های آشکارش را گفتن، غیبت نیست، اما آنی که حالا یک عیوب خلقتی دارد یا یک عیوب حرکتی دارد، غیبت پشت سر او حرام است. وزن گناه این غیبت چقدر است؟ قرآن می‌گوید وزن گناه غیبت مساوی این است که گوشت مرده غیبت‌کننده را با قیچی و چاقو تکه تکه کنی بخوری. این وزن غیب حرام است.

مردم توجهی ندارند. مودب به آداب بعضی‌هایشان نیستند و غیبت می‌کنند. وظیفه من در مقابل غیبت‌کننده چیست؟ وقتی فهمیدم از من غیبت کرده‌است، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: علامت آدم با فهم این است که از این ظلمی که بهش شده‌است، گذشت بکند. گذشت اخلاق پروردگار است. این اخلاق را در هر کسی ببیند دوستش دارد. در هر کسی. خیلی حال عالی است، خیلی عالی است.

یک کسی مورد ظلم یک جمعیت هفت، هشت، ده نفره قرار گرفت. به ناحق. شاید دو سال به این آدم ظلم می‌شد، ما هم نتوانستیم علاج بکنیم ولی کنار حجر الاسود این ظلم شده را من دیدم، که می‌خواست طواف واجب شروع بکند و هنوز شروع نکرده بود. من هم بودم، گفت: خدایا فلان دار و دسته دو سال بلای عالم را به سر من آوردند و به ناحق! تو هم

می‌دانی ولی خدایا! در سوره احزاب یک کد به ما دادی برای آمرزیده شدن و آن کد هم این است. آدم واردی بود به قرآن، در سوره نور فرمودی: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ أَنِّي كُنْتُ نُورًا لَّهُمْ﴾^۱ بندگان من دوست ندارید من شما را بیامرزم و از گناهانتان چشم‌پوشی کنم؟ چرا دوست داریم، ما دوست داریم وقتی می‌آییم پیش تو پرونده‌مان پاک باشد. دوست دارید؟ «وَلِيَعْفُوا» از بندگان من که بهتان بدی کردند گذشت کنید، گفت: خدایا! من هنوز طوافم را شروع نکردم، من از ظلم دو ساله آنها گذشتم. طبق کدی که در قرآن دادی حالا تا من طواف را شروع نکردم گناهان دوره عمر من را بگذر و می‌گذرد خدا. این خصلت دوم آدم‌های با فهم.

سوم: تواضع نسبت به فرودستان

سوم، «وَيَتَوَاضَعُ لِمَن هُوَ دُونَهُ» به تمام پایین دست‌های خودش تواضع می‌کند، هیچ وقت خودش را به پایین دست نمی‌نمایاند که آره تو چیزی نیست ولی من وکیل هستم، خیلی‌ها ظرفیت ندارند. سعدی می‌گوید: "یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود" حالادر یک ده پنجاه شصت تایی زندگی می‌کرده، بابا کشاورز بوده، مادر شیر گاو می‌دوشیده، جان کنندند او را فرستادند تا درس خوانده و حالا شده فوق لیسانس، شده وکیل، وزیر، مدیر، اگر از آن‌هایی باشد که "یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود" خدا نکند برود ده، تمام زن و مرد و پدر و مادرش را مورچه می‌بیند. اما خودش را فیل باد کرده‌است.

این شکل خود را به مردم نمایاندن علامت جهل است و نفهمی، اما انسان‌های با فهم من دون خودشان را، یعنی هر چه انسان پایین دستش است از نظر سواد، عمر، مقام و مال نسبت به آنها آدم‌های خاکساری است، آدم‌های متواضعی است. اگر این دهاتی که مدیر شده، استاندار شده، وزیر شده یا یک منبری درجه یک شده برود در دهشان به آنها می‌گوید که شما به من رای دادید. من وکیل شدم. اگر شما عزیزان نبودید ما به جایی نمی‌رسیدیم، شما دعا کردید وقتی من طلبه شدم یک طلبه به دردخوری باشم. من از خودم چیزی ندارم. یک وقت من را فیل نبینید. من عبدالله هستم با دعای شما، با رای



شما و با زحمت شما و با در خیابان ریختن شما من به این صندلی رسیدم «وَيَتَوَاضَعُ لِمَنْ هُوَ دُونَهُ».

نمونه‌ای از تواضع بزرگان تشیع

مرجع بزرگ قرن یازده هجری که تمام حوزه نجف تحت تاثیر او بود؛ تحت تاثیر علمش، زهدش، تقوایش، کرامتش، تدینش، درسش، پیاده آمده بود از نجف به کربلا. حالا هم پیاده دارد از کربلا به نجف برمی‌گردد. لباس عبا و عمامه هم ندارد؛ چون گرم است با یک پیراهن عربی با هفت، هشت، ده نفر مسافر که از کربلا همراه شدند. یک مسافری لباسهایش را داد به این بزرگ مرد عالم شیعه، ملا احمد مقدس اردبیلی و گفت: این لباسها را می‌بینی کثیف است، بشین کنار فرات خوب لباسهای من را بشور و تمیز کن. گفت: چشم بده من، نشست لباس شست. امروزی‌ها می‌گویند برق می‌زد لباس، یک کسی که می‌شناخت آمد گفت: آقا! شما با این مقام بلند علم و کمال و مرجعیت درست است که یک بی‌سواد بیاید لباسش را بدهد به شما. آن هم انگار طلبکار است. اینها را می‌بینی خیلی کثیف شده، قشنگ بشین بشور. مقدس اردبیلی فرمود: شستن لباس یک برادر دینی که حق به من دارد کجا و من کجا. مگر شستن یک لباس چی بوده؟ در برابر حق این مومن بر عهده‌ام کاری نکردم. پیغمبر ﷺ و قرآن می‌گویند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۱ شما مردم با ایمان برادر هستید. برادر به برادر حق دارد. شستن یک لباس چیزی نبوده که داری به من ایراد می‌گیری در برابر حق عظیمی که یک مومن به من دارد.

جریان تواضع در زندگی

این با تسامح بیان شده است: «أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَجِبَ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَتَغْسِلَ ثِيَابَهُ»^۲، شستن یک پیراهن در مقابل حقوق یک مسلمان چه هست مگر؟

۱. حجرات: ۱۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۱۷.

جایگاه فهم در شریعت

«یتواضع، لمن هو دونه»، به غروب داریم نزدیک می‌شویم. از ماه بیرون می‌رویم. فکر کنیم بینیم رفتارمان با زن و بچه‌هایمان، با مردم، با برادران دینی‌مان، با پولمان، با خدا، با پیغمبر ﷺ، با اهل بیت ﷺ در این یک ماهه درست شده‌است یا نه؟

آنهایی که بعداً می‌شنوند این نوار را به آنها می‌گویم که اگر درست نشد پس از این ماه رمضان چه سودی گیرتان آمد؟ اصلاً این ماه رمضان چه کار کرد برایتان؟ چه کرد؟ یک کسی پریشب به من گفت: آقا! این مراجعات سنگینی که بهت می‌شود، گاهی داد می‌کشند، گاهی فریاد می‌کنند. یک کسی دیشب اینقدر داد کشید که افسرهای کلانتری پای منبر بودند آنها آمدند آرام کردند، ولی من همینطوری گوش می‌دادم. می‌گفت: ولم کنید بگویم. گفتم: ولش کنید بگوید، گفت: چقدر حوصله داری! گفتم: حوصله برای من نیست. امر خدا و امر پیغمبر ﷺ است که در مقابل داد و بیدادها و کارهای جاهلانه، برخوردها نرم باشد. گاهی می‌آیند به من مراجعه می‌کنند. مراجعات جالبی هم می‌کنند. می‌گویند ما یک میلیارد مشکل داریم. این را برای ما تامین کن. می‌گویم: فامیل من را می‌دانید؟ می‌گوید: بله دیگر! شما فلان کس هستید. می‌گویم: تو من را با رئیس کل بانک مرکزی اشتباه گرفتی. من شناسنامه‌ام این است. آن شناسنامه‌اش آن است. فحش می‌دهد. می‌گویم خدایا! فحش بدهیم گناه می‌کنیم، فحش بخوریم و آرامش نشان بدهیم به ما پاداش می‌دهی. ما چرا این پاداش تو را از دست بدهیم؟

زن داد می‌کشید و به شوهرش می‌گفت: خر مثل تو پیدا نمی‌شود. بهت می‌گویم این کار را بکن، آن کار را بکن. داد و بیداد. حالا من هم گاهی تماشاگر دعوای هستم. چیزی یاد بگیرم. مرد بهش گفت: خانم تو که نماز می‌خوانی، بعد از سلام نماز گفتند دعا مستجاب است. دعا کن من خر آدم بشوم، همین. این حلم، مگر تو نماز نمی‌خوانی؟ مگر نگفتند هر کسی وضو بگیرد نماز بخواند بعد از نماز دعا کند خدا قبولش می‌کند؟ من که بیست سال است با تو ازدواج کردم. وضو که می‌گیری. نماز که می‌خوانی، بیست سال هست دیدی من خر هستم. دعا می‌کردی آدم می‌شدم که تو هم کنار من راحت زندگی کنی. چرا پاداشم را از دست بدهم؟ من که در دعوایها، در فحش خوردن‌ها، در داد و بیدادها می‌توانم تجارت کنم، بهشت را بخرم، رضای خدا را بخرم، برای چی از دست بدهم بهشت را؟ چرا؟



تواضع آیت الله تربتی نسبت وجود حضرت رضا علیه السلام

آخوند ملا عباس تربتی، در این صد سال چهار نفر یقینا در علمای شیعه مثلشان نیامده است، یقینا. آیت الله العظمی بروجردی به او ارادت می‌ورزید، فرزندش هم بیست و پنج سال پشت رادیو این مردم را هدایت کرد؛ یعنی دو نسل قبل را. مرحوم آقای راشد تربیت شده آن پدر بود. روز یکشنبه نزدیک مرگش به پسرش می‌گوید: من که مُردم جنازه من را بریدید مشهد، اما سنگ قبری که روی قبرم می‌اندازید در برابر حضرت رضا علیه السلام ادب کنید، یک وقت روی سنگ قبرم ننویسید آیت الله و حجت الاسلام و استاد بزرگ، زاهد، عارف. اینها را ننویسید. اینها بی‌تربیتی نسبت به امام هشتم علیه السلام است، قبرش هم با ضریح ده پانزده قدم فاصله دارد. من هر وقت می‌روم مشهد اصلا می‌روم سر قبرش در صحن نو. قبلا مشهد دو تا صحن داشت. در آن صحن نو روبروی ایوان طلا که می‌ایستید دست چپ طاقی آخر، البته آن سنگ را برداشتند. گفت: من را که دفن کردید روی سنگ قبرم احترام کنید به حضرت رضا علیه السلام و فقط بنویسید: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»^۱ یابن الرسول الله صلی الله علیه و آله! یک سگ پوزه‌اش را روی دو تا دستش گذاشته است، کنار شما، تواضع احترام. این سومین خصلت.

چهار: سبقت گرفتن در کار خیر

خصلت چهارم «و يُسَابِقَ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ» آدمهای فهیمه هر آدم خوبی را که می‌بینند، هر آدم با خیری را که می‌بینند، هر آدم کارداری را که می‌بینند، هر آدم مشکل‌گشایی را که می‌بینند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آنی شروع می‌کند با آن مسابقه دادن که در کار خیر از او ببرد. اگر او یک میلیون می‌دهد، این یک میلیون و نیم می‌دهد، اگر این دو تا یتیم را اداره می‌کند، آن می‌رود شش تا را اداره می‌کند، اگر این یک دانه جهازیه می‌دهد، این شش تا جهازیه می‌دهد، «یسابق من فوقه فی طلب البر»، این آدم فهیمه است.

۱. کشف: ۱۸.

۲. تحف العقول، ص ۲۸.



پنج: فکر کردن قبل از سخن گفتن

خصلت دیگر: «وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا تَكَلَّمَ فَغِيمَ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ» هر کجا می‌خواهد حرف بزند اول روی حرفش فکر می‌کند، وقتی به این نتیجه رسید اگر ببیند حرفش سودمند است، خیر دارد خوبی دارد آن حرف را می‌زند و سود هم می‌برد. اگر ببیند این حرف از دهانش درآید یک بله برونی به هم می‌خورد، یک ازدواجی به هم می‌خورد، یک طلاق‌ی پیدا می‌شود، یک مالی از بین می‌رود، یک آدمی به ناحق گیر می‌افتد، نمی‌گوید، پرونده‌اش پاک می‌ماند. «وَ إِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ»^۱

شش و هفت: پناه بردن به خدا از گناه و حفظ دست و زبان

خصلت دیگرش «وَ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اسْتَعَصَمَ بِاللَّهِ وَ أَمْسَكَ يَدَهُ وَ لِسَانَهُ» اگر فتنه‌ای بدی، زشتی، زمینه گناهی، زمینه رشوه‌ای، زمینه اختلاسی، همه در کلمه فتنه است، برایش پیش بیاید، «استعصم بالله»، می‌گوید خدایا من پنجاه سال است نیفتادم در چاه. الان چاه جلویم باز شده‌است. من را پناه بده، من را پناه بده، و بعد دستش را و زبانش را از این که او را درگیر فتنه بکند حفظ می‌کند.

هشت: غنیمت شمردن کار خیر

«وَ إِذَا رَأَى فَضِيلَةً أَنْتَهَرَ بِهَا» اگر برایش یک فضیلتی یک کار خوبی پیش بیاید، غنیمت می‌شمارد از دست نمی‌دهد.

نه: حیای انسان فهیم

دو تا دیگر صفت دارند اهل فهم. یک «لَا يُفَارِقُهُ الْحَيَاءُ» حیاء از آنها جدا نمی‌شود. هم از خدا حیا می‌کنند در خلوت، هم از مردم حیا می‌کنند. حیا از آنها جدا نمی‌شود.



ده: قناعت

«وَلَا يَبْدُو مِنْهُ الْحِرْصُ» به همان حلال خدا قناعت می‌کند و نمی‌گذارد قلبش گرفتار زیاده‌خواهی ناحق بشود، نمی‌گذارد، «فَتِلْكَ عَشْرُ خِصَالٍ» پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این ده خصلت «يعرف به العاقل» نشانه شناختن آدم‌های فهیمه است. اگر بخواهید آدم‌های فهیمه را بشناسید این ده مورد را ببینید در آنها هست یانه.

وداع با ماه مبارک رمضان

حرفم تمام. دیشب گفتم در منبرم به شما هم می‌گویم. خدایا! ما با غصه و اندوه و تاسف از ماه رمضان بیرون نمی‌آئیم، چرا؟ چون سه ماه دیگر مانده به محرم ابی عبدالله ﷺ. خیلی دیگر بین ما و تو فاصله نمی‌افتد، این سه ماهه هم ما بنا نداریم از حالات معنوی ماه رمضان بیاییم بیرون، دوباره دو ماه می‌افتیم در دامن ابی عبدالله ﷺ. وضعمان خیلی خوب است، خیلی خوب، اصلا جای گله وجود ندارد، حرفم تمام و داستان یک آدم فهیمه را هم بگویم که از من دیشب خواستند امروز بگویم.

هدیه به آستان سیدالشهدا ﷺ

سالها پیش صحن مطهر ابی عبدالله ﷺ یک گوشه‌اش کاملا قناس^۱ بود، می‌خواستند صحن را مهندسی بسازند، قناسی آن گوشه به خاطر این بود که یک نفر یک خانه دویست متری یا صد و پنجاه متری داشت که در دل زمین حرم بود. زمین برای حرم نبود. زمین ملکی بود ولی در دل زمین حرم بود، خانه‌اش هم به پول ایرانی بگویم نه عراقی فکر کنید آن وقت ده هزار تومان، دوازده هزار تومان می‌ارزید، دعوتش کردند، نقشه ساختن صحن را جلوی‌شان گذاشتند. شغلش هم دست فروشی بود، زنگ بهش زدند و گفتند ما صحن را می‌خواهیم مطابق این نقشه بسازیم. خانه هم الان قیمت واقعی‌اش مثلا حالا من دقیق که

۱. در تداول عامه کجی زمین را گویند.

جایگاه فهم در شریعت

نمی‌دانم مثل می‌زنم، دوازده هزار تومان است. خانه را به ما بفروش سی هزار تومان، برو یک خانه دو برابر این هر جای کربلا خوشت می‌آید بخر، گفت: فروشنده نیستیم. خداحافظ. ملک در اسلام محترم است، نمی‌فروشیم. گفتند: برای ابی عبدالله علیه السلام می‌خواهیم. گفت: نمی‌فروشیم. چشمم که کور نیست. این حرم و این ضریح. نمی‌دهم. رفت.

یک جلسه دیگر دعوتش کردند. گفتند: خانه‌ات پنجاه هزار تومان. گفت: یک بار من را دعوت کردید، گفتم نمی‌دهم. بیخود هی قیمت بالا نبرید، گفتند: آخه صحن بی‌ریخت است. گفت: بی‌ریخت باشد. به من چه؟ ما این خانه را برای امام حسین علیه السلام می‌خواهیم. گفت: بخواهید. نمی‌دهم، رفت.

پنج شش ماه بعد خودش گفت: در کدام دفترخانه بیایم سند خانه را آوردم به نام ابی عبدالله علیه السلام بزنم؟ گفتند: چند؟ گفت: هیچی، بلند شوید بیایید خانه را ببینید. آمدند مدیران حرم و خانه را دیدند. گفت: این خانه را می‌بینید؟ گج‌هایش ریخته بود و سقفش ترک داشت و دیوارش خراب بود. من دیدم این جنس بنجل لایق ابی عبدالله علیه السلام نیست. آدم فهمیده، من دست فروش هستم. زن و بچه دارم، کارم را سه چهار ساعت اضافه کردم، بی‌خوابی کشیدم، یک پول بیشتری گیر آوردم و این خانه را بنایی کردم و نقاشی کردم، به اندازه خودم که به ابی عبدالله علیه السلام بیارزد. حالا بردارید. هر کاری کردند گفت: من با ابی عبدالله علیه السلام معامله پولی ندارم.

